راه توده

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de

دوره دوم شماره ۹۶ خرداد ۱۳۷۹

محمدعلی عموئی:

رابطه با امریکا در چارچوب منافع ملی!

(ص ۳)

افشاگری پاسدار جوخه اعدام توده‌ای‌ها

(ص ٤)

در آستانه گشایش مجلس ششم

مصاحبه "راه توده"

پیرامون رویدادهای اخیر ایران با رادیو "صدای ایران"

(ضمیمه)

از جمله فوری ترین وظایف مجلس ششم: تصویب قوانین مقابله با اقتصاد مافیایی، آزادی قانونی احزاب، ضوابط قضاوت و شرایط قاضی!

گشایش پیروزمندانه مجلس ششم!

جنبش عظیم و مسالمت‌آمیز مردم ایران با پشت سر گذاشتن همه توطئه‌های "جبهه ارتجاع-سرمایه‌داری تجاری"، درهای مجلس ششم را گشود. بدین ترتیب و با بی اثر ماندن انواع توطئه‌ها، نمایندگانی وارد مجلس ششم شدند، که اکثریت آن‌ها با اعلام تعهد به مردم، اصلاحات و آرمان‌های انقلاب ۵۷ آراء مردم را بدست آورده‌اند.

نه تنها مردم، نه تنها حاکمیت، بلکه نمایندگانی که به مجلس ششم راه یافته‌اند نیز می‌دانند، که در صورت عدم دخالت‌های شورای نگهبان و دیگر موانع حکومتی، بسیاری از چهره‌های ملی، دگراندیش، ملی-مذهبی و مدافعان واقعی سوسیالیسم، در این انتخابات و با آراء قاطع مردم به مجلس ششم راه می‌یافتند!

بنابراین، مجلس ششم و نمایندگان آن باید بازتاب دهنده آن نظرات و مدافع آن خواست عمومی باشند، که در صورت راه یافتن چهره‌های ملی، ملی-مذهبی، دگراندیش و طرفداران واقعی سوسیالیسم، بعنوان خواست و ضرورت‌های اجتناب ناپذیر تحولات اجتماعی درمجلس مطرح می‌شد.

بدین‌ترتیب است، که مجلس ششم در بطن مقاومت در برابر توطئه‌های طردشدگان و شکست خوردگان تمامی انتخابات سه سال اخیر، -که بی شک درابعادی گسترده تر از آن‌چه در سه سال اخیر مردم شاهد آن بودند ادامه خواهد یافت- باید متعهد به تمکین از خواست و اراده عمومی مردم ایران برای تحولات کار خود را شروع کرده و این دوره از قانون گذاری را به پایان ببرد.

این خواست و اراده در این مرحله از گذاری که جامعه ایران آن را پشت سرمی‌گذارد، همان‌گونه که در سخنرانی "محمدخاتمی" در سومین سال‌گرد "دوم‌خرداد" بازتاب صریح و دقیق یافت، در سخنرانی "علیرضا علوی تبار" (عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی) در دانشگاه تهران و بمناسبت سالگرد دوم خرداد و در برابر ۱۰ هزار دانشجو قاطعانه عنوان شد و در سخنرانی حجت‌اسلام "یوسفی اشکوری" از رهبران ملی-مذهبی ایران، در شهر کلن آلمان بدقت تشریح شد، در شعارهای اساسی و پایه‌ای انقلاب بهمن ۵۷ خلاصه می‌شود، که در راس همه آنها سه شعار "آزادی"، "عدالت" و "استقلال" (به معنای "جمهوری" متکی به رای و اراده مردم) قرار دارد.

(این سخنان و اعلام نظرها را درهمین شماره راه‌توده می‌خوانید) (بقیه در ص ۲)

رنسانس دینی در ایران

(ص۱۷)

محمد خاتمی، یوسفی اشکوری و علیرضا علوی تبار در سالگرد دوم خرداد:

اصلاحات یعنی تحقق شعارهای انقلاب!

(ص ۷)

کلام تلخ کام شیرین مصباح یزدی

(ص ۵)

اقتصاد ملی در برابر تعدیل اقتصادی

(ص ۲۴)

چهره های مردمی در اسناد حزب توده ایران

(ص ۱۴)

(بقیه گشایش پیروزمندانه... از ص اول)

در واقع نیز، دفاع از آرمان‌های اساسی انقلاب ۵۷، به معنای از صحنه خارج ساختن کسانی‌است که در جبهه ارتجاع-سرمایه‌داری مافیایی-تجاری متحد شده و با خیانت به انقلاب ۵۷، اکنون نیز در برابر جنبش عمومی مردم ایران برای ایجاد تحولات و جلوگیری از شکست قطعی آن انقلاب ایستاده‌اند. کسانی که همچنان بصورت عوام‌فریبانه "ارزش"هایی را بعنوان جایگزین ارزش‌های واقعی انقلاب ۵۷ تبلیغ می‌کنند و با شعار دفاع از این ارزش‌ها، دیگران را مخالف انقلاب و ضد انقلاب معرفی می‌کنند. هر اندازه که ارزش‌های واقعی انقلاب ۵۷ دقیق‌تر و وسیع تر در دستور اصلاحات و دستور کارمجلس ششم قرار گیرد، به همان اندازه نقاب از چهره توطئه‌کنندگان علیه جنبش و اصلاحات بیشتر برداشته شده و روند برکناری آنها از حاکمیت آسان‌تر می‌شود!

به تعبیری دیگر، هراندازه مجلس ششم به عمق خواست‌های جامعه بیشتر نزدیک شود و بازتاب دهنده نظرات و دیدگاه‌های آن نمایندگانی شود که از سوی توطئه‌گران و مخالفان اصلاحات از رفتن به مجلس محروم شدند، به همان اندازه از حمایت مردم و آن نیروهای سیاسی، درخارج از مجلس برخوردار شده و عملا به سوی جبهه‌ای پرقدرت از اصلاح طلبان انقلابی داخل و خارج مجلس برای پشت سر گذاشتن همه توطئه‌ها گام برخواهد داشت.

در مسیر این حرکت، باید با ارائه لوایحی که ساختار مافیایی اقتصاد جمهوری اسلامی را فاش و در جهت دگرگون کردن آن تدوین شده، مردم را هربیشتر با این ساختار آشنا ساخته و سنگر استواری برای تحولات اقتصادی درجامعه و به سود توده مردم بر پا داشت. اگر نخستین گام‌های عملی دولت محمدخاتمی در این جهت را افشاگری او، در سخنرانی سومین سالگرد دوم خرداد او بدانیم، که بدهی ۳۲ میلیارد دلاری دولت هاشمی‌رفسنجانی به صندوق بین‌المللی پول و کشورهای بزرگ سرمایه داری را عیان ساخت، باید نخستین لوایحی که دولت به مجلس ششم می‌برد، لوایحی درجهت دوری هرچه بیشتر از برنامه تعدیل اقتصادی و برپایی اقتصادی تولیدی و ملی، با سمت‌گیری دگرگونی ساختار مافیایی اقتصاد موجود ایران باشد. این همان عرصه‌ایست که در سه سال گذشته، دولت به دلیل نا هماهنگی مجلس با خود و تسلط مافیای اقتصادی بر مجلس پنجم از یک سو و مشکلات عظیم سیاسی ناشی از توطئه‌های همین مافیا نتوانست گام‌های اساسی درجهت تحقق آن بردارد. این کم کاری سه ساله را بسرعت باید با استفاده از اکثریت قاطع طرفدار دولت در مجلس ششم جبران کرد.

گام فوری و بسیار مهم دیگری که دولت باید به کمک مجلس بردارد، ارائه لوایحی به مجلس است که ممنوعیت‌های موجود بر سر راه آزادی احزاب سیاسی درجامعه را بر می‌دارد. آن وظیفه‌ای که طی ۳ سال گذشته عمدتا برعهده مطبوعات کشور بود، اکنون و با تشکیل مجلس ششم، باید هرچه سریعتر میان مطبوعات و احزاب سیاسی تقسیم شود. با این اقدام، همانگونه که راه‌توده درنخستین شماره‌های پس از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری نوشت: "آتش متمرکز توپخانه دشمن روی مطبوعات و دولت را باید با بازگشت علنی و قانونی احزاب سیاسی به جامعه پخش کرد!"

برای تحقق این دو هدف عمده، هیچ جای درنگ برای تدوین لوایح قانونی و ارائه آن به مجلس، برای اصلاح ساختار قوه قضائیه کشور نیست. این لوایح نه تنها باید شامل قوانین و مقررات حقوقی شود، بلکه باید ضوابط قضاوت، صلاحیت‌های حقوقی-اخلاقی قضات، سوابق ۲۰ ساله قضات درجمهوری اسلامی، سن و تجربه قاضی و یک سلسله از ضوابط رایج در تمام کشورهای جهان دراین زمینه را نیز، در بر گیرد.

در صورت حرکت در جهت تحقق این اهداف است، که مجلس ششم در کنار جنبش عمومی مردم و متکی به هماهنگی و همسویی قوه مجریه و قوه قضائیه مستقل، به وظایفی که برعهده گرفته عمل خواهد کرد.

مردم نیز برای تحقق همین اهداف به نمایندگان مجلس ششم رای اعتماد داده‌اند و آنها با عمل کردن به این اهداف، سرنوشت خویش را با استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، یعنی با شعارهای انقلاب ۵۷ گره خواهند زد!

علیرضا علوی تبار در برابر اجتماع ۱۰ هزار دانشجو در دانشگاه تهران و به مناسبت سالروز دوم خرداد:

مخالفان اصلاحات درد ثروت دارند، نه درد اسلام!

فرازهایی از سخنرانی علیرضا علوی‌تبار، عضو ارشد شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی در مراسم سالروز دوم خرداد، در دانشگاه تهران:

می‌پرسند که اصلاحات در ایران ممکن است؟ آیا می‌توان در چارچوب چنین شرایطی هنوز از اصلاحات سخن گفت؟

پاسخ من اینست که اصلاح پذیری یک سیستم سیاسی، بر اساس وقایع جاری مورد قضاوت قرار نمی‌گیرد، یعنی بر اساس قبض و بسطهای عرصهء سیاسی نمی‌توان گفت آیا می‌توان اصلاحات را ادامه داد یا نه؟

در چارچوب قانون اساسی می‌توان گام‌های زیادی به سوی اصلاحات برداشت. هر چند که این گام‌ها کند باشند. توجه کنید که اصلاحات موقت مشکل ملت ما را حل نمی‌کند. توجه کنید! خواستگاه حکومت ایران اسلامی، نه یک کودتا، بلکه یک انقلاب مردمی است و این خواستگاه تاثیر خود را بر سرنوشت حکومت می‌گذارد. شعارهای انقلاب هنوز هم شعارهای چهارگانه جنبش اصلاحی است.

در هیچ مقطعی بعد از انقلاب، حاکمیت جمهوری اسلامی یکپارچه و یکدست نبوده‌است و ما شاهد وجود ۲ یا چند نیرو در داخل حاکمیت بوده‌ایم و امروز نیز حاکمیت جمهوری اسلامی حاکمیتی دوگانه‌است. یعنی بخشی در دست اصلاح طلبان است که با تشکیل مجلس، کفه سنگین‌تری خواهند داشت و بخش دیگر در اختیار کسانی است که خواهان اصلاحات مردم سالارانه در ایران نیستند. این عده که در مقابل اصلاحات قرار گرفته‌اند، دروغ می‌گویند که درد اسلام و دین دارند. نگرانی آنها از سرمایه‌هایی است که با اقتدارگرایی و انحصار انباشته‌اند. آنها که مدعی دفاع از ارزش‌ها هستند، در بسیاری موارد دروغ گویانی به شمار می‌روند که پشت شعارهای دینی، انحصار خود را پنهان می‌کنند. ما باید پیوندهای خود را با ارزش‌های نخستین انقلاب حفظ کنیم. خدای ناکرده سوء استفاده برخی از افراد از شعارهای انقلاب و خون شهدا ما را به سمت دشمنی با آنان نکشاند. اگر امروز هم کسی خواهان جدا کردن یک سانتیمتر از خاک ایران باشد، شما عزیزان اولین کسانی خواهید بود که در دفاع از حاکمیت ایران می‌جنگید. دوستان واقعی ما همان کسانی هستند که درزمان امتحان، سلامت خود را برای ایران فدا کردند و ما وارث واقعی آنها هستیم، نه آنها که امروز ادعا می‌کنند. وارث واقعی آزادکنندگان خرمشهر شما هستید نه دیگران.

آینده ایران به اصلاحات بستگی دارد، اصلاحات امروز ناجی ایران است و کسانی که آن را نپذیرند، آگاهانه یا ناآگاهانه ایران را به سمت بحران و خطراتی چون تجزیه می‌برند. آینده از آن اصلاحات است و هر کس در این چراغ فوت کند- ریش خودش خواهد سوخت. مردم آگاه هستند و سکوت ملت ما سکوت قبرستانی نیست و پس از هر بحران، جنبش اصلاحات قوی‌تر از پیش در صحنه حاضر شده‌است. در مورد آقای هاشمی‌رفسنجانی که در اینجا شعار کنار رفتن ایشان مطرح شده‌است باید بگویم، که مشکل ما یک نفر نیست، ما خواهان اصلاح یک نظام تصمیم‌گیری هستیم. شما نباید از مشکل اصلی که ساخت قدرت مطلقه و نظام اقتدارگراست غافل شوید. در پشت اشخاص، ساخت‌های غلط را ببنید و بدانید که اگر از این ساخت غافل شوید، نمی‌توانید تا آخر اصلاحات را پیش ببرید. اصلاحات دشمنی با افراد نیست، بلکه دشمنی با تمرکز قدرت است.

مافیای واردات شکر، تولید داخلی را نابود کرده‌است!

کلام تلخ، کام شیرین مصباح یزدی!

هاشمی رفسنجانی در یک ظهر بهاری، در یکی از دو خطبه نماز جمعه خود از اقتصادی اسلامی داد سخن داد. لبخند خشکی، همزمان با مکث‌های مکرر، گاه در سمت چپ و گاه در سمت راست لبهایش ظاهر می‌شد.

سال ۶۱ بود و هنوز انبوه مردم از جنوب و شرق و غرب تهران به نماز جمعه می‌آمدند. او که از مبهوت ساختن نماز گزاران آشکارا خرسند بود، بحث اقتصاد اسلامی را چند جمعه دیگر هم دنبال کرد. در آخرین جمعه‌ای که از اقتصاد اسلامی سخن می‌گفت، گرمای نخستین هفته تابستان که با ماه رمضان گره خورده بود، آخرین قطره‌های آب بدن نماز گزاران را بر پیشانی‌شان نشانده بود.

او در همین خطبه‌ها از وصل شدن دریای مازندران به خلیج فارس و رود کارون سخن گفت و دره‌های پردرخت، دشت‌های سبز، صنعت ماهیگیری، کشتیرانی از شمال به جنوب و بالعکس!

از آن بحث و آن اقتصاد رویایی، تنها ماهیگیری از آب گل آلود دوران اختناق و بی‌خبری مردم، توسط امثال او ممکن شد!

از آن نماز گزاران امروز به ندرت کسی در نماز جمعه تهران ظاهر می‌شود. خشکسالی شمال و جنوب را درنوردیده‌است. از دل اقتصاد اسلامی رفسنجانی، برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" و بی‌سابقه‌ترین مافیای اقتصادی–سیاسی بیرون آمد. سینه زمین‌های جنوب از تشنگی شکاف برداشت، کارخانه‌ها خوابید. صاحبان آن دست‌های پینه بسته‌ای که به آنها وعده حکومت داده شده بود، اکنون با شعار ((۱۸ماه است به ما حقوق نداده‌اند)) در تظاهرات اول ماه می در خیابان ظاهر می‌شوند.

جمعیت تهران و تهران بزرگ سه برابر شده‌است، اما تعداد نماز گزاران دانشگاه تهران نه تنها اضافه نشده، بلکه به مرز ۱۰– ۱۵ هزار حقوق‌بگیر کمیته امداد امام و وام‌گیرندگان صندوق‌های قرض الحسنه رسیده‌است.

لبخند روح‌آزار رفسنجانی تبدیل به زهرخندی جانکاه شده‌است. او سلطان پسته ایران شده‌است و اعضای خانواده‌اش در هر قرارداد بزرگ خارجی و داخلی سهم دارند!

آیت‌الله یزدی که روزگاری به مسجد دانشگاه هم راهش نمی‌دادند، همچنان بعنوان عضو شورای نگهبان از بالای منبر نماز جمعه، گلو را پر باد کرده و مردم را تهدید می‌کند. او امروز سلطان لاستیک و تایر ایران است.

ناطق نوری که در روز ورود آیت‌الله خمینی به ایران، در بهشت زهرا عمامه‌اش را در بهشت زهرا و در کنار آیت‌الله خمینی برداشت تا خوب شناخته شود، از فداییان اسلام و ارزش‌های جدید اسلامی– انقلابی دفاع می‌کند، که آیت‌الله مصباح یزدی تئوریزه کرده‌است. او امروز صاحب بزرگترین گاوداری تهران و زمین‌دار بزرگ مازندران است!

آیت الله موحدی کرمانی در صنایع نظامی سهامدار است و همراه با جمعی از فرماندهان سپاه پاسداران یکی از بزرگترین شرکت‌های وارداتی، بنام "پیشگامان سازندگی" را اداره می‌کند. نامه‌های تهدیدآمیز فرماندهان سپاه به مردم را او هدایت و توصیه می‌کند و حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان می‌نویسد و به سینه چاپ می‌سپارد!

سخنرانان پیش از نماز جمعه ارزش‌های ضد انقلابی را بعنوان ارزش‌های انقلابی و اسلامی تبلیغ می‌کنند، گرچه در سال‌های دهه اول جمهوری اسلامی بعنوان طرفداران اسلام امریکایی در صف نماز گزاران هم جای نداشتند: از آن جمله‌اند حبیب‌الله عسگراولادی! که تا سخنران نماز جمعه نباشد در دانشگاه تهران ظاهر نمی‌شود و به نماز نمی‌ایستد!

همه آنها در جمهوری اسلامی و در زیر خیمه سانسور و اختناق دهانشان شیرین شده‌است، امادر میان این جمع، آیت‌الله مصباح یزدی، که بیش از بقیه فتوای قتل و ترور و کشتار می‌دهد، بر خلاف کلامش که تلخ و مرگبار است، کامش شیرین است!

او در راس مافیای شکر ایران قرار دارد. این مافیا همان اندازه از وارد کردن شکر سود می‌برد که از گسترش مزارع نیشکر و از ادامه تولید کارخانه‌های داخلی ضرر! پشتوانه فتواهای او، نه احکام اسلامی و وعده‌های الهی، بلکه ثروت افسانه‌ایست که در اقتصادی مافیایی بهم زده‌است. از خمس و زکات این ثروت کانون‌های مختلف‌النام اسلامی در کشورهای جهان و در راس همه آنها در لندن برپا کرده است. در این کانون سخنرانی ترتیب می‌دهند، سمینار اسلامی برپا می‌کنند، آثار اسلامی منتشر می‌کنند و اما هیچکدام از این فعالیت‌ها، آن فعالیت اصلی نیست که مصباح یزدی در این کانون‌ها پیش می‌برد و از طریق ایادی گمارده شده خود در آن‌ها، نه با جن و پری، بلکه با رابطین انگلیسی و امریکایی تماس برقرار می‌کند. شبکه‌های خبرچینی وابسته به این کانون‌ها، خود به سازمانی اطلاعاتی در خارج کشور می‌مانند. از درون همین کانون‌ها، ارتباط با باصطلاح جنبش‌های اسلامی، اما در واقع با اخوان‌المسلمین (پدرخوانده انجمن حجتیه) و شبکه جهانی آن برقرار می‌شود. این کانون‌ها به سفارتخانه‌های مرکزی انجمن حجتیه در خارج از کشور می‌مانند.

شکر خوری در نماز جمعه ها!

آن شکری که آیت‌الله مصباح یزدی در نماز جمعه‌های تهران می‌خورد، البته آن شکری نیست که به ایران وارد می‌کند!

ایران با یک میلیون و ۱۵۰ هزار تن واردات شکر در سال، هشتمین وارد کننده شکر جهان شده‌است. یعنی، بیش از دوسوم مصرف داخلی شکر از خارج وارد می‌شود. در راس این وارد کنندگان آیت‌الله مصباح یزدی قرار دارد.

از سال ۶۸ که سال درگذشت آیت‌الله خمینی و بیرون آمدن روحانیونی نظیر مصباح یزدی از پشت پرده حکومتی‌است، تا سال ۷۸ بیش از ۸ میلیون تن شکر از خارج کشور به قیمت ۳ میلیارد دلار وارد کشور شده‌است!

برای دستیابی به این غارت، طی یک دهه خیانت به اقتصاد کشور مزارع نیشکر را نابود کرده‌اند، کارخانه‌های تولید قند و شکر از کار باز مانده‌اند، چغندر را به ارزان‌ترین قیمت از کشاورزان می‌خرند و گران‌ترین قیمت را بر تولیدات کارخانه‌ها تحمیل می‌کنند تا تولید داخلی فلج شود و واردات همچنان در رونق بماند!

نیشکر هفت تپه،که قرار بود پیش از طرح وصل کردن دریای مازندران به رودخانه کارون(!) گسترش یابد، از آنچه که بود نیز کوچک‌تر و محدودتر شده‌است. شرکت کشت و صنعت "کارون" بین ۸ تا ۱۰ میلیارد تومان به سیستم بانکی کشور بدهکار و عملا ورشکسته‌است، اما درعوض تجارتخانه‌های مدرنی که با کامپیوتر به مراکز بزرگ تجاری جهان وصل‌اند در شمال شهر تهران آباد!

طرح "دشت خوزستان" عمر ۲۱ ساله دارد. قرار بود در این طرح که اراضی حاشیه رودخانه کارون برای آن در نظر گرفته شده بود، یکصد هزار هکتار نمک زدایی شده و زیر کشت نیشکر برود. صنایع جانبی خوراک دام، فیبر نیمه سنگین، کاغذ، خمیرکاغذ و کارخانجات بیوتکنولوژی نیز در این طرح و در کنار ۷ واحد کشت و صنعت نیشکر قرار بود به بهره‌برداری برسد. قرار بود نیم میلیون فرصت‌کاری در منطقه فراهم شود. اینها وعده‌هایی بود که هاشمی رفسنجانی هنگامی که نیم رخ دوم خود را پس از درگذشت آیت‌الله خمینی آشکار ساخت، بعنوان دوران سازندگی و طرح‌های عظیم سازندگی اعلام داشت و بعنوان "سردار سازندگی"در نماز جمعه‌های تهران پیرامون آنها رجز خواند. از این طرح که چند بار نیز مراسم افتتاح آن در چارچوب تبلیغات

دوران سازندگی توسط هاشمی رفسنجانی و با حضور خود او انجام شد، تنها ۸ در صد به اجرا درآمده و بقیه رها شده‌است.

در دوران اخیر که مطبوعات تازه تاسیس گه‌گاه مطالبی در افشای دوران سازندگی رفسنجانی می‌نویسند، گوشه‌ای از این حقایق با مردم در میان گذاشته می‌شود. حقایقی که جبهه اصطلاحات باید برای افشای کامل چهره جنایتکاران و مخالفان اصطلاحات در جمهوری اسلامی بسیار بیشتر از گذشته به آن بپردازد. نه تنها خوزستانی‌ها، بلکه مسافرینی،که از جنوب به تهران باز می‌گردند نیز از ویرانی صنعت نیشکر جنوب و بویژه اندیمشک می‌گویند! طرح‌های نیمه‌کاره‌ای که قطعات آن بتدریج به آثار ویرانه‌های اقتصاد کشور در کنار ویرانی‌های دوران جنگ تبدیل شده‌است. در راس این ویرانه‌ها کارخانه شکر امام خمینی در "دشت شعبیه" اهواز قرار دارد، که نیمه کاره زیر آفتاب سوزان رها شده‌است. دست‌های پرقدرت مافیای تجاری مانع اجرای هر طرح تولیدی است.

عیسی کلانتری، وزیر کشاورزی زیر فشار سرمایه‌داری تجاری و دلال ایران می‌گوید:

((...ما وظیفه داریم به رغم مخالفت‌های بسیاری که صورت می‌گیرد به کشاورزی کمک کنیم. آیا به ذهن کسی خطور کرده‌است که در ۲۰ سال گذشته ۱۵ میلیون تن شکر به ارزش دست کم ۶ میلیارد دلار وارد کرده‌ایم. وقتی کسانی آستین بالا می‌زنند تا در مملکت شکر تولید کنند پدرشان را در می‌آورند. یک روز تحقیق و تفحص، یک روز بازداشت پرسنل، یک روز نظارت و حضور حسابرس دیوان محاسبات، یک روز مراجعه نماینده بازرسی کل کشور، روزی بازرس وزارت اطلاعات و...))

وزیر کشاورزی برای آنکه به سرنوشت بردارش در سال‌های اول برپایی جمهوری اسلامی دچار نشده و به ملاقات او در آن جهان فرستاده نشود، بیش از این جلو نمی‌رود، اما مردم می‌دانند که صاحبان فتوای قتل و ترور، مدافعان سینه چاک ارزش‌های اسلامی و ارزش‌های من درآوردی انقلاب، دیندارانی که آخرتشان را به این دنیا فروخته‌اند، امام جمعه‌هایی که از مشهد و شورای نگهبان دستور می‌گیرند و رهبران موتلفه اسلامی که از کوتاه شدن دستشان در حاکمیت بیمناکند، در این فاجعه نقش مستقیم دارند. آنچه را وزیر کشاورزی می‌گوید شباهت بسیار دارد با آن شیوه برخوردی که با مطبوعات طرفدار جنبش مردم می‌شود.

گلوی تولیدکننده، گریبان مدافع اقتصاد ملی، دهان طرفداران تامین بازار داخلی با تولیدات داخلی، مروجان و مدافعان جابجایی طبقاتی در حاکمیت و تقویت بخش تولیدی در برابر بخش تجاری و... در چنگال گروهی است که در بالا از موقعیتشان در جمهوری اسلامی گفته شد.

مصرف سالانه قند و شکر بیش از یک میلیون و ۴۰۰ هزار تن است. ظرفیت کارخانه‌های تولید داخلی ۳۵۰ هزار تن است. نزدیک به ۳۰۰ میلیارد ریال کل اعتبار خرید تولیدات قند و شکر کارخانه‌های داخل کشوراست.

جلوی برپایی کارخانه‌های جدید و گسترش مزارع زیر کشت نیشکر را از ۲۱ سال پیش گرفته‌اند تا سطح واردات شکر را به یک میلیون تن در سال برسانند. تجارت از این بی دردسرتر؟ گرچه نام واقعی‌اش خیانت باشد!

تولید در چنگال وارد کنندگان!

در تمام نهادهای سیاست‌گذاری اقتصاد کشور به ندرت ردپایی از تولید کنندگان واقعی دیده می‌شود. بازاریان و بزرگ‌ترین واردکنندگان سیاست‌گذار بخش تولید هستند! این فقط شامل حال تولید قند و شکر، چغندر قند و نیشکر در کشور نمی‌شود، بلکه در مورد روغن، گندم، برنج، چای، خوراک دام، خودرو و نیز می‌شود.(۱)

اتاق بازرگانی و صنایع که در اختیار موتلفه اسلامی‌است، نام واقعی‌اش "اتاق واردات و تعطیل تولیدات" است! این ادامه همان اندیشه ضد ملی است که عسگراولادی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در مصاحبه با روزنامه "رسالت" و بعنوان استراتژی اقتصادی جمهوری اسلامی اعلام کرد:

((تولید خیلی از فرآورده‌ها در ایران گران تمام می‌شود، بهتر است ما آنها را از خارج وارد کنیم. ایران یک تجارتخانه بزرگ برای منطقه‌است!))

او که در این روزها بیش از همه نگران برپایی مجلس ششم و باز شدن دفاتر حساب و کتاب اقتصادی و سیاسی در جمهوری اسلامی است، همانقدر به سرنوشت صدها هزار کارگر ایرانی مشغول کار در مزارع نیشکر و کارخانه‌های تولید قند و شکر می‌اندیشد که فراکسیون وابسته به موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز در مجلس پنجم به سرنوشت کارگران کارگاه‌های زیر ۵ کارگر اندیشید!

طرح تولید نیشکر خوزستان، که قرار بود پس از پایان جنگ با عراق شروع شود، با همین سیاست عقیم ماند. جنگ برای مردم جنوب ویرانی به بار آورد و برای بازاری‌ها و مافیای تجاری ایران ثروت!

برخی کارشناسان اقتصادی داخل کشور می‌گویند: حدود ۴۰۰ هزار تن از حجم کل واردات سالانه شکر کشور بیش از میزان مصرف و تقاضای کل کشور است و وجود چنین حجم وسیع مازاد مصرفی موجب از رده خارج شدن بخش مهمی از ظرفیت‌های تولیدی کارخانجات قند و شکر شده‌است. به زبان ساده یعنی آنقدر شکر وارد می‌شود که کارخانه‌های تولید داخلی فلج و ورشکست شده‌اند! در هفت‌تپه، اندیمشک، اهواز و... بر خیل بیکاران طرح تولید شکر بی‌وقفه افزوده می‌شود!

آیت‌الله مصباح یزدی در نماز جمعه‌های تهران درباره این نوع خیانت‌های ملی حکم و فتوایی صادر نمی‌کند. او این خیانت‌ها را عین خدمت به اسلام و پایبندی به ارزش‌های آن می‌داند. حکم ترور کسانی مانند سعید حجاریان‌ها، بعنوان کسانی که علیه این ارزش‌ها قیام کرده و روزنامه منتشر می‌کنند، صادر می‌شود! البته این ارزش‌ها با دلار سنجیده می‌شود!

روزنامه "صبح امروز" که ابتدا مدیرمسئولش ترور شد و سپس حکم توقیفش صادر شد، در شماره ۲۹ فروردین خود درباره رکود و نابودی تولید داخلی قند و شکر نوشت:

((کارشناسان اقتصادی تسلط و نفوذ گروهی از سیاستمداران را که به پشتوانه بازار سنتی کشور در عرصه‌های مختلف اجرایی و تصمیم‌گیری نفوذ کرده‌اند زمینه ساز مشکلات سرمایه‌گذاری در تمامی بخش‌ها و واحدهای تولیدی که امکان جایگزینی تولیدات آنها به وسیله واردات وجود دارد، می‌دانند. این گروه‌ها و سرپل‌های ارتباطی آنها، از طریق تکیه بر مسندهای کلیدی اقتصادی ایران چون وزارت بازرگانی، سازمان تجارت دولتی (سازمان گسترش و خدمات بازرگانی) و شورای عالی پول و اعتبار و اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران عمده سیاست‌های اقتصادی کشور را به سمت اقتصاد مبتنی بر واردات و سرمایه‌داری کمپرادور، یعنی خرید محصولات صنعتی خارجی و صادرات صنایع سنتی و دستی سوق دادند. آنان با کنترل، هدایت و راه‌اندازی سازمان نظارت و بازرسی بر قیمت‌ها، همواره قیمت‌های مواد اولیه و محصولات ثانویه تولیدی صنایع را به گونه‌ای تعیین کرده‌اند که به عنوان مثال فقط در قسمت قند و شکر در این ۲۱ سال هیچ کارخانه‌ای به بهره‌برداری نرسیده‌است.))

حکم منتشرکننده چنین مطلبی، از نظر آیت‌الله مصباح یزدی که خود را سلطان واردات شکر در ایران می‌داند "ارتداد" و "ترور" نیست؟

ارتجاع اقتصادی!

تاریخ استحصال شکر از "نی" در ایران به چهار هزار سال پیش باز می‌گردد. زمانی که غارت قاجارها فرا رسید، دیگر از تولید شکر در ایران اثری باقی نمانده بود و آن را از روسیه وارد می‌کردند. امیرکبیر، کشت سه کالای کشاورزی را که سالیان متمادی، تحت رهبری شکم‌باره‌های درباری از ایران رخت بر بسته بود رواج داد: پسته، زعفران و شکر.

این سه کالا، اکنون در اختیار رفسنجانی، واعظ طبسی و مصباح یزدی‌است. اولی و دومی صادر می‌شود و سومی وارد!

کارخانجات تولید قند قدیمی و فرسوده شده‌اند، زمین‌های زیر کشت چغندر فصل به فصل محدودتر شده‌است، آب کم شده‌است، کشت چغندر مکانیزه نشده‌است، اما واردات بی وقفه بیشتر و مدرن‌تر شده‌است!

==========

۱- به نقل از یک تولید کننده که با روزنامه "صبح امروز" مصاحبه کرده، اما نامش منتشر نشده‌است!

محمد خاتمی در سالگرد دوم خرداد:

اصلاحات یعنی تحقق سه شعار بزرگ انقلاب ۵۷

محمد خاتمی در سالگرد انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، طی سخنانی در برابر نمایندگان شوراهای شهر منتخب سراسر کشور، که در وزارت کشور اجتماعی کرده بودند نکات مهمی را مطرح کرد. این سخنرانی و دیدار، در آستانه گشایش مجلس ششم ایراد شد و با آنکه نکات بسیاری در آن بصورت سربسته مطرح شد، بر همگان آشکار است که او چه چیز را گفت و چه چیز را بنا به هر دلیلی نگفت. از مشروح این سخنرانی نکاتی را به اختصار در زیر می‌خوانید. از جمله در باره بدهی سنگین جمهوری اسلامی در زمان هاشمی رفسنجانی، نفوذ سازمان‌های اطلاعاتی جهان در وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، همسوئی دو نیروی مخالف تحولات در خارج و داخل کشور، تلاش ارتجاع مذهبی برای لغو جمهوریت و برقراری حکومت که حتی در زمان اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس نیز پی‌گیری شد، مسئله بسیار مهم آزادی احزاب سیاسی که ظاهرا باید بصورت نخستین لوایح تسلیم مجلس ششم شود، اشاره به فرامین ترور مخالفین ارتجاع، آرمان‌های مشترک انقلاب بهمن ۵۷ و جنبش کنونی. این نکات را با هم مرور کنیم:

× مشکلات و موانعی که در این سه سال پیش روی دولت بوده‌است، چیست؟ مجال دیگری می‌طلبد که امیدوارم دیری نپاید و بتوانم در یک مجال مبسوط‌تری، مطالب را به استحضار ملت شریف ایران برسانم.

× این ملت برای بیان خواست‌های خود راه‌های مشخصی دارد. برای شناخت خواست این ملت باید به سخن خود ملت و راه‌های بیان این سخن توجه کرد. حضور مردم سخن مردم است.

× بطور مشخص خواست مردم در سه شعار اصلی و جاودانه انقلاب اسلامی این مردم، یعنی آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی خلاصه می‌شود. تکیه من در اینجا روی جمهوری اسلامی است. چرا نگفتند نظام خلافت؟ در پاریس بعضی از جریان‌های اسلامی مدعی، خدمت امام رسیدند و خیلی هم با اشتیاق پیشنهاد کردند که به عنوان خلیفه مسلمین با معظم‌له بیعت کنند و همه وجودشان را در اختیارشان قرار دهند و ایشان رد کردند. حتی نظام، گرچه ولایت فقیه و امامت امت محور آن است، به عنوان نظام امامت مطرح نشد، نظام جمهوری اسلامی و مردم به نظام جمهوری اسلامی رای دادند. البته اسلامی که امام قبول داشتند و ما هم قبول داریم. اسلامیت سازکار دارد، نه اینکه هر کسی هر تشخیصی داد، آن را عین اسلام بداند و مخالف آن تشخیص را طرد کند و یا فرمان ترور او را بدهد.

× این مردم حق دارند. کسی بر آنها تفضل نمی‌کند که به آن‌ها آزادی بدهد. اگر در جمهوری اسلامی محور مردم‌اند، اظهار نظر، آزادی بیان، آزادی فکر، آزادی اجتماعات و آزادی انتقاد حق مسلم مردم است. البته در چارچوب خاص خودش. در چارچوبی که قانون اساسی مشخص کرده‌است. این که می‌گویم مرزها مشخص شود و یا مقام معظم رهبری می‌فرمایند مرزها باید مشخص شود، به هیچ وجه به این معنا نیست که کسانی که مخالف ما هستند حتی مخالف این نظام هستند قلع و قمع شوند، به هیچ وجه. هر کس که در این کشور زندگی می‌کند حقوقی دارد که باید از آن حقوق برآورده شود و در بیانات مقام معظم رهبری هم به طور مشخص این مسائل بود.

همه کسانی که قانون اساسی، ارزش‌های این انقلاب، دستآوردهای بزرگ این نظام را قبول دارند و مرزهایشان را روشن و شفاف مشخص کنند و مرزهایشان را با کسانی که قانون اساسی را قبول ندارند، حالا یا اسلامیت قانون اساسی را یا جمهوریت قانون اساسی را.

× آنچه در دوم خرداد تحقق پیدا کرد با دو چالش عمده روبرو است که جنبه سلبی اینها یکی است. هر دو می‌گویند با این انتخابی که در دوم خرداد شد و با حضور شورانگیز مردم، انقلاب و اسلام به پایان رسید، منتهی از دو پایگاه. یک عده کسانی که از انقلاب، اسلام و ارزش‌هایی که مردم داشتند لطمه دیده بودندو طرد شده بودند این شبهه را ایجاد کردند که استقبال مردم که روش‌های جدیدی را می‌طلبیدند و اصلاحات خاصی را در درون نظام می‌خواستند، خواستند اینطور القاء کنند که مردم از انقلابشان توبه کرده‌اند، از ارزش‌هایشان دست کشیده‌اند، دوران انقلاب و جمهوری اسلامی تمام شد و ما شکست خورده‌ها و طردشده‌های انقلاب مردم، در واقع موقعی که به انقلاب نه گفتند به ما آری گفته‌اند. یعنی در واقع توبه از انقلاب کردند. حرکت‌اصلاح طلبی و حرکت تحول طلبی را خواستند این جوری تلقی کنند و در این زمینه خیلی هم شلوغ کردند.

یک عده‌ای هم که سلیقه‌ها و منش‌ها و روش‌های خودشان را عین اسلام و انقلاب می‌دانستند، وقتی که مردم به آنها نه گفتند، گفتند: اینها به انقلاب نه گفتند و هر دو بحران‌آفرینی کردند. یکی برای اینکه هم اوضاع را به قبل از دوم خرداد برگرداند و آن روش و منش شکست خورده را که عین اسلام و انقلاب می‌دانستند را به هر قیمت غالب بگردانند، یکی هم برای این که القاء کند که این انقلاب کارش تمام شد و حالا به سرعت باید به سوی لائیک رفت. دوران انقلاب و ارزش‌ها دیگر تمام شد و باید این جوری بشود.

× مردم ما قطعا با مشکلات بزرگی روبرو هستند و با بزگواری این مشکلات را تحمل می‌کنند، البته باید مشخص بشود که ریشه این مشکلات چیست؟ حتما هم بخشی از آن به بی‌تجربگی ما بر می‌گردد. حرفی در این زمینه نیست. اما عوامل دیگری هم وجود دارد که باید روی آنها بحث شود. من سه چهار سر فصل را اینجا بیان می‌کنم و انشاءالله تفصیلش را در جای دیگر می‌گویم.

امنیت ملی فقط متکی به نیروی کوبنده نظامی، امنیتی و قضایی نیست، امنیت اساسی مبتنی بر پیوند و اعتماد متقابل میان حکومت و مردم است. چه کسی می‌تواند انکار کند این اعتماد متقابل در این دوران سه چهار ساله واقعا قابل توجه و محسوس بوده‌است؟ درعرصه امنیت ملی یک کار بزرگ شد و آن برخورد جدی با یک غده سرطانی مخوفی بود که در قلب امنیت کشور جا گرفته بود. البته، اگر حمایت رهبری نبود، قطعا ما نمی‌توانستیم موفق بشویم. من تقدیر و تشکر می‌کنم. غده‌ای که هنوز هم کار دارد و هنوز هم باید تلاش بشود که آن ریشه‌هایش پیدا بشود و حذف شود و حاکمیت یک نفر و روش درست بر اطلاعات که امروز به حق و به جرات و به عنوان کسی که مورد عنایت این ملت هست و افتخارش ارادت به این ملت است و تمام تلاشش این بوده که هیچگاه به این ملت دروغ نگوید. بگویم وزارت اطلاعات امروز در خدمت امنیت و مردم و درخدمت امنیت نظام و پشتوانه مستحکم امنیت و آزادی و استقلال این کشور است.

اما کار بزرگتری که هنوز هم برای ما منتفی نیست انتساب آن حرکت به بیرون از مرزهاست، که یک کار اطلاعاتی قوی می‌خواهد که دارد انجام می‌شود. این کاری است که دولت مصمم به انجام آنست و مشغول است. سرپنجه‌های این جریان را در هر کجا که باشند قطع خواهیم کرد. البته، این کار بزرگ هزینه‌های خودش را دارد. من بسیاری از بحران‌آفرینی‌ها را در جامعه، دامن زدن به اختلاف تشکل‌هایی که می‌توانند در کنار هم باشند یا می‌توانند درعین مخالفت با یکدیگر، در مسیر تقویت نظام کار بکنند، اینها را بعید نمی‌دانم که باز هم از آنجاها ریشه بگیرد.

× ما، قبل از دوم خرداد به شدت حتی در معرض تهدید و تجاوزهای نظامی جدی بودیم. البته، الان هم نمی‌گویم این تهدیدها منتفی است.

× اما در عرصه اقتصادی یک دریا دل و یک عالم سخن و حرف در این زمینه‌است که باید گفته شود که ما چه تحویل گرفتیم. من فقط یک مورد را خدمت شما عرض می‌کنم. وقتی بنده دولت را تحویل گرفتم ۳۲ میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلارتعهد خارجی بالفعل و بالقوه داشتیم که ۱۴٫۳ میلیارد دلار فقط باید در سال‌های ۷۶، ۷۷ و ۷۸ پرداخت می‌شد. درست در همین دوران، یعنی در سال ۷۷ قیمت نفت به پایین‌ترین سطح آن در ۲۵ سال گذشته رسید و معدل فروش نفت ما ۱۰٫۸ میلیارد دلار بود، در حالیکه ۱۶ میلیارد دلار در بودجه در نظر گرفته بودیم. یعنی ۵ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار یک دفعه از درآمدهای دولتی که می‌بایست این ۱۴٫۲ میلیارد دلار را پرداخت کند کم شد.

حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری
در سخنرانی شهر "کلن" آلمان:

اهداف انقلاب ۵۷
خواست اصلاح طلبان واقعی است!

شرکت کنندگان در کنفرانس برلن چه گفتند که باید زندانی می‌شدند؟

یکی از دعوت‌شدگان به کنفرانس "ایران، پس از انتخابات مجلس ششم" که در شهر برلن آلمان برگزار شد، حجت الاسلام یوسفی اشکوری بود. این کنفرانس، همانگونه که اکنون در مطبوعات داخل کشور نیز گاه با اشاره و گاه با صراحت مطرح می‌شود، با یک زمینه‌چینی امنیتی که از سوی کانون مرکزی قتل‌های سیاسی- حکومتی و مخالفان جنبش مردم در حاکمیت جمهوری اسلامی ترتیب داده شده بود و با استفاده از امکانات مالی و سازمانی حزب کمونیست کارگری و همراهی اولیه برخی سازمان‌های سیاسی دیگر به تشنج کشانده شد. اکنون مطبوعات داخل کشور از یک دیدار امنیتی در پاریس می‌نویسند، که مابین یک مقام امنیتی اعزامی از تهران و فردی بنام "ژوبین رازینی" و برای تدارک به تشنج کشاندن کنفرانس برلین و آن صحنه سازی لخت‌شدن و رقصیدن می‌نویسند. همین محافل به اشاره می‌افزایند که ژوبین رازینی، عضو رهبری حزب کمونیست کارگری بوده‌است. انتظار بسیار می‌رود که در ماه‌ها و حتی هفته‌های آینده و با به صحنه آمدن تعداد جدید روزنامه و آغاز به کار مجلس ششم، جزئیات بیشتری از این ماجرا فاش خواهد شد. بویژه پس از سفر محمد خاتمی به آلمان و در اختیار قرار گرفتن وی به برخی اطلاعات مربوط به این ماجرای امنیتی- حکومتی از سوی مقامات عالیرتبه و مطلع آلمانی! بدین ترتیب همگان خواهند دانست آنها که زیر پرچم‌های سرخ و با نام کمونیست و کارگر در برلن حادثه آفرینی کردند و شعار مرگ بر توده‌ای و مرگ بر جمهوری اسلامی دادند و آنها که جلوی دوربین تلویزیون جام جم در سالن کنفرانس لخت شدند و ماموریت اجرا کردند، چگونه و از کدام سو هدایت و رهبری شده بودند و به چه اهدافی خدمت کردند!

حاصل این خدمتگذاری، فشار بسیار سنگین به مطبوعات جدید و دولت محمد خاتمی و تغییر در ترکیب منتخبین مردم برای مجلس ششم بود. پیش از آن، در بلژیک نیز به نام توده‌ای و صحنه سازی امنیتی "شکایت از رفسنجانی" به یاری وی شتافته بودند، که این نیز رسوا شد و نتوانست به آن نتیجه مطلوبی که سازمان‌دهندگان آن انتظار داشتند، برسد. آنها می‌خواستند با استفاده از این صحنه سازی، تظاهراتی سراسری در ایران و به سود هاشمی رفسنجانی سازمان داده و او را مافوق رای مردم تهران و بعنوان شخصیتی فرا انتخاباتی به مجلس ببرند!

پس از ماجراآفرینی امنیتی در شهر برلن، مافیای سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی، بلافاصله حکم جلب و بازداشت برای عده‌ای صادر کرد و به آنها که دست پیدا کرد روانه زندانش ساخت. از جمله خانم‌ها شهلا شرکت و مهرانگیزکار و اکبر گنجی و علی افشار و... این آن حاصلی بود که برای دست‌یابی به آن در پاریس دیدار امنیتی انجام شده بود!

از جمله کسانی که حکم بازداشت آنها صادر شد، حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری بود، که پس از کنفرانس برلن و براساس قرارهای قبلی برای معالجه راهی فرانسه شد. حسین شریعتمداری، سرپرست روزنامه کیهان خواهان خلع لباس او شد و وی را روحانی‌نما خطاب کرد! همین روزنامه و چند هفته‌نامه و روزنامه همسو با آن، اشکوری را ضد انقلاب، ضد ارزش‌های اسلامی و ... معرفی کردند که بلافاصله حکم دادگاه روحانیت باید در حق وی اجرا شده و پس از بازگشت به ایران راهی زندان شود.

اشکوری در سفر به آلمان و شرکت در کنفرانس برلن چه گفت که باید خلع لباس و زندانی شود؟

وی پس از کنفرانس پرتشنج برلن و سر راه خود به فرانسه در شهر "کلن" نیز، همراه با مهندس عزت‌الله سحابی در یک نشست "پرسش و پاسخ" شرکت کرد. او در این نشست که بیش از ۸۰ نفر درآن شرکت داشتند در باره اصلاح طلبی و اصلاح طلبان مطالبی را مطرح کرد که در حقیقت دیدگاه او و بخشی از نیروهای ملی- مذهبی کنونی در جمهوری اسلامی است. این سخنان دارای محتوایی بسیار واقع بینانه است که باید امیدوار بود به آرمان‌هملی- مذهبی‌ها در ایران تبدیل شود. اگر این سخنان و نظرات را عین پایبندی این نیروها به انقلاب بهمن ۵۷ و درک آنها از انقلاب و رفرم و اصلاحات بدانیم، نظرات امثال حسین شریعتمداری که خواهان خلع لباس وی شده‌است، عین ضد انقلاب و دشمنی با ملیت و قومیت و پیشرفت و آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ است! بنابراین آن که باید خلع شود، نه حجت‌الاسلام اشکوری از لباس، بلکه امثال شریعتمداری از مقام و موقعیتی است که با استفاده از آن بی‌وقفه سرگرم توطئه علیه مردم، آرمان‌های واقعی انقلاب و جنبش مردم است!

بخش‌هایی از سخنرانی حجت‌الاسلام اشکوری را که به همت همکار راه‌توده "ک. پارکی" از روی نوار سخنرانی پیاده و تنظیم شده در زیر می‌خوانید. این سخنرانی خود تابلوی تمام نمایی است از آن جدایی صفوف در میان روحانیت ایران و تفکیک گرایش‌های طبقاتی در میان روحانیون. امری که از همان ابتدای انقلاب، حزب توده ایران بر آن پای فشرده و آن را بخشی انکارناپذیر از حاصل "نبرد که بر که" در جمهوری اسلامی معرفی کرده بود.

همه جای ایران بیشترین بحث مربوط به اوضاع و احوال کشور است. طبیعی است که در اینجا هم هر ایرانی که به کشورش علاقمند است و به وطنش دلبستگی دارد و کم و بیش هم به مسائل جاری مملکت علاقمند است، علاقمند است بداند در داخل کشور چه می‌گذرد. بخصوص کسانی که سالیان درازی است که به هر دلیل به ایران نیآمده‌اند و از دور مسائل را می‌شنوند و حداکثر از طریق بعضی از روزنامه‌ها ایران که از طریق اینترنت قابل دریافت و استفاده است در جریان ایران هستند.

ممکن است مطالبی که می‌گویم برای شما تازگی نداشته باشد و خیلی بر شما نیافزاید، ولی به هر حال یک مقدمه‌ای صحبت می‌کنم و امیدواریم در این فاصله جناب آقای مهندس سحابی هم تشریف بیآورند و این بحث را ادامه بدهند.

مفهومی که الان در ایران و در ارتباط با آقای خاتمی و دولت ایشان و هواداران ایشان مطرح است، مفهوم اصلاح طلبی و اصلاحات و اصلاح طلبان است. طیف اصلاح طلبان خیلی گسترده‌است. از خود آقای خاتمی، بعنوان ریاست جمهوری گرفته تا احزاب و جمعیت‌ها و جریان‌های مختلفی که حول و حوش ایشان و دولت ایشان و در درون حاکمیت هستند، تا طیف وسیعی که در خارج حاکمیت حضور دارند. نیروهای ملی، نیروهای مذهبی، نیروهای ملی- مذهبی، نیروهای لائیک و نیروهای مختلفی که در جامعه ما از گذشته وجود

داشتند، از دوران قبل از انقلاب که بعضی تاریخچه‌شان بـه چنـد دهـه قبل بر می‌گردد و بعضی‌ها هم مربوط به همین دوران یکـی- دو دهـه اخیر است، ولی اینها یک مجموعه‌ای هستند که عمدتا در جبهـه خـارج از حاکمیت قراردارند. اینها هـم امـروز از اصلاحـات در کشـور حمـایت می‌کنند و در شمار اصلاح طلبان هستند. پس اصلاح طلبان یک بخشی در درون حاکمیت هستند و یک بخش هم در خارج از حاکمیت هسـتند که یا تحت عنوان اپوزیسیون فعالیت می‌کننـد و یـا ممکـن اسـت کـه اپوزیسیون نباشند یا خودشان را اپوزیسیون ندانند و بهر حال در خارج از حاکمیت اینها هم از اصلاحاتی که در سه ساله اخیر بعـد از دوم خـرداد در دولت آقای خاتمی مطرح شده کم و بیش حمایت می‌کنند. حال ایـن حمایت‌ها از دیدگاه‌های مختلف با تحلیل‌های مختلف است که من حالا کاری به آنها ندارم.

بحث این است که این اصلاح طلبی چند سال اخیر در ایران چه نوع پدیده‌ای است؟ ماهیت و اهداف آن چیست؟ این اصلاح طلبان کیسـتند و چه می‌گویند و دنبال چه کسی هستند؟ بخصوص این سؤالات در رابطه با اصلاح طلبان درون حاکمیت مطرح است. این سؤال از این نظر مـهم اسـت که بخش قابل توجهی از اصلاح طلبان امروز همان کسـانی هسـتند کـه در دوران پس از انقلاب در دهه ۶۰ در ایران حضور، فعالیت و قـدرت داشـتند و بسـیاری از مفاسـد و اعمـــال و کـــردار و رفتـــار و سیاســت‌های غلـط و سرکوبگرانه‌ای که در دهه ۶۰ در ایران وجود داشته، بوسیله همیـن اصـلاح طلبان امروز بوده‌است. آنها در دهه ۶۰ با یـک رویکـردی بـه مسـائل نگـاه می‌کنند و از آزادی و جامعه مدنی و قانون و شعار ایران برای ایرانیان و امثال اینها امروز حمایت می‌کنند. این اصلاح طلبان امـروز چـه مـی‌گوینـد، آیـا از گذشته‌شان فاصله گرفته‌اند؟ دگرگون شده‌اند، در تفکر و اندیشه و جهان‌بینی آنها تحول و دگرگونی اساسی بوجود آمده‌است؟

اینها سؤالات و ابهاماتی است که هم در خارج از کشور و هـم در داخل کشور ما زیـاد می‌شـنویم و بـه همیـن دلیـل هـم هسـت کـه نوعـی بی‌اعتمادی در برخی از نیروها، نمی‌گویم در عامه، نسبت به اصـلاح طلبـان امروز در درون حاکمیت وجود دارد. البته این سؤال در ارتباط با اصلاح طلبان خارج از حاکمیت چندان جدی نیست. بخاطر اینکه اصـلاح طلبـان خـارج از حاکمیت همواره در طول این۲۰ سال سخن از اصلاح طلبی گفتـه‌اند، یعنـی شعارهایی که امروز مطرح می‌شوند، اینها شعارهایی نیست که برای اولین بار در دولت آقای خـاتمی مطـرح شـده باشـد. اگـر سـخن از قـانون و آزادی و تفکیک قوا و جمهوری و شعار ایران بـرای ایرانیـان و آزادی احـزاب اسـت، بهرحال این مؤلفه‌ها که تحت عنوان جامعه مدنـی امـروز آن را می‌شناسـیم، اینها همان چیزهایی است که در دوران قبـل از انقـلاب و در دوران انقـلاب مطرح بوده و بعد از انقلاب هم نیروهـایی کـه در خـارج از حـاکمیت بودنـد بخاطر و به جرم طرح همین شعارها و مقاومت روی همین شعارها بعضی به زندان رفتند، بعضی شکنجه شدند، بعضی نابود شدند و بعضی هم اگر زنـدان نرفتند و نابود نشدند، از حقوق اجتماعی محروم شـدند و بـهرحال فشـارها و رنج‌هایی را در طول این ۲۰ سال تحمل کردند.

اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت دو شناسنامه دارنـد و از دو خواستگاه حرکت کرده‌اند و امروز هم کم و بیش در جامعـه ایـران متفـاوتند، هر چنـد کـه بـا هـم همکـاری دارنـد، هـر چنـد کـه بـهرحال حمایت‌هـا و همراهی‌هایی بین آنها وجـود دارد. چـون همـه از پـروژه اصلاحـات دفـاع و حمایت می‌کنند.

خیلی‌ها می‌پرسند که این اصلاح طلبی با آن انقلابیگری، با هـم تفاوت دارند؟ واقعا انقلابیون دیروز و اصلاح طلبان امـروز، کـه غالبـا همـان انقلابیون دیروز هستند، حالا چه انقلابیون داخل حـاکمیت و چـه انقلابیـون خارج از حاکمیت، بهرحال بخشی که امروز در خارج حاکمیت هم بنام اصلاح طلب معروفند، همگی سوابق انقلابی دارند. در دوران قبل از انقلاب، در دوره خود انقلاب هم ما جزو نیروها و سربازان انقلاب بودیم، این که البتـه جـای انکار ندارد، حالا انقلاب خوب یا بد بوده بحث دیگریست. اصل اینجاست که ما هم بالاخره انقلابی بودیم.

از جمله سؤال‌هایی که مطرح است، اینست که این انقلابیون که امروز اصلاح طلب شده‌اند، آیا اینها از آن انقلابـی بـودن فاصلـه گرفتـه‌اند و پشیمان شده‌اند و امروز به گونه دیگری فکر می‌کنند؟ اساسا گذشته را نادیده می‌گیرند؟

واقعیت اینست که بخشی از اصلاح طلبان امروز از این طرف بـه آن طرف افتاده‌اند و آن گذشته انقلابیگری خودشان را سعی می‌کنند نـادیده بگیرند، یا به لحاظ نظری یا به لحاظ عملی به این نتیجه رسیده‌اند که اصولا انقلاب چیز خوبی نیست. اصولا انقلاب پدیده نادرستی است و همیشه بـاید اصلاح طلب بود. بعضی‌ها چنین تحلیل دارند و برای همین هـم اسـت کـه بطور کلی اصل انقلاب را در تئوری و درعمل زیـر سـؤال می‌برنـد. ولـی تـا جایی که بنده در ایـران می‌شناسـم و بـا افـراد از نزدیـک یـا دور در تمـاس هستیم، بویژه نیروهایی که در خارج حاکمیت هستند، از جملـه خـود بنـده و امثال من و همفکران بنده، چنین می‌اندیشیم. من فکر می‌کنم کـه در خـود دوران انقلاب هم همه ما دنبال همین اهدافی بودیم که الان تحـت عنـوان اصلاحات مطرح می‌شود. بنابراین اصلاح طلبان امروز عمدتا همان انقلابیون دیروزند، منتهی بخشی از انقلابی بودن پشـیمان گشـته‌اند و بقـول معـروف "مرحمت فرموده ما را مس کنید" و امروز سعی می‌کنند گذشـته خودشـان را زیر سؤال ببرند و بخشی نه، می‌گویند که در انقلاب، از دوران مشـروطه بـه بعد را که حساب کنید، مشروطه و نهضت ملی و بعدهـا در دهـه ۴۰ و ۵۰ و بعد ۵۶، ۵۷ و ۵۸ و این دوره‌ها ما دنبال یک اهداف خاصی بودیم، منتها این اهداف در دوران بعد از انقلاب چون فراموش شد، چون در جمهوری اسلامی نادیده گرفته شد، این اهداف و این برنامه اجرا نشدند، الان در شـرایط فعلـی دنبال همان هستیم.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم یک مقدار بحث را تئوریـک کنیـم، می‌توانم بگویم که اصلاح طلبی و انقلابیگری در هدف نیست که از هم جدا می‌شوند، بلکه در شیوه‌های عمل است که از یکدیگـر جـدا می‌شـوند. ایـن بحث، بحث قدیمی است که اصلاح و رفرم یا انقلاب که کدام باید باشد و یا کدام را ما توصیه می‌کنیم. خوب، به لحـاظ نظـری بعضی‌هـا طرفـدار رفـرم هستند. راه و روش مسالمت‌آمیز را برای تحقق اهداف پیشنهاد می‌کنند و آن را بهتر و مفیدتر می‌دانند. بعضی‌ها راه انقلابیگری را، بعضی‌ها هم ایـن دو را با هم جمع می‌کنند. می‌گویند که در یک شرایطی باید عمل انقلابـی انجـام داد در آنجایی که نظام حاکم و حکومت کاملا انسداد سیاسی ایجاد می‌کنـد، راه مبارزه قانونی را می‌بندد، راه مبارزه مسـالمت آمـیز را می‌بنـدد، در نتیجـه مـردم بـرای احیـای حقـوق خـود و رسـیدن بـه آزادی و عدالـت و حقـوق شهروندی خود راهی جز مبارزه مسلحانه یا براندازی نظام ندارند. حکومت‌هـا در واقع سرنوشت خود را بدین شکل رقم می‌زنند و در شـرایطی راهـی جـز انقلاب و انقلابیگری نیست و در شرایطی دیگر راه و امکان اصلاح هست و باید از طریق اصلاحات استفاده کرد.

فرضا، در دهه قبل از انقـلاب شـما نگـاه کنیـد، می‌بینیـد کـه از دروان مشروطه یک اهدافی و آرمان‌هایی مطرح می‌شدند، تا ایـن اهـداف و آرمان‌ها می‌روند که نهادینه شوند آشـوب‌ها و درگیری‌هـای بیـن جناح‌هـای مشروطه خواه بوجود آمد، کارشـکنی‌های اسـتبداد از یـک، کـار شـکنی‌های عوامل خارجی و قدرت‌های خارجی از سـوی دیگـر، و بعـد از طـرف دیگـر ارتجاع مذهبی و غیر مذهبی دسـت بـه دسـت هـم دادنـد و کارشـکنی‌علیه مشروطه کردند از سوی دیگر و تازه بدبختی اینکه تا مشروطه خواهان کمی جا بیفتند و کمی به اهدافشان نزدیک شوند، می‌بینیم که اول استبداد صغـیر بوجود می‌آید، بعد از یک سال مبارزه تهران فتح می‌شـود، محمـد علیشـاه از ایران تبعید می‌شود و تازه می‌روند در مجلس دوم و سوم کاری بکنند که این دفعه جنگ جهانی اول بوجود می‌آید و... بعد از آن هم رضا شاه بـود، بعـد از رضا شاه دوباره حرکت مسالمت‌جو در ایران شروع می‌شود. ده دوازه سال هم در آن دوران، بخصوص در دوران حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق که یکی از دوران‌های دمکراتیک و آزاد جامعه ما بود، ولی ۲۸ مرداد پیش آمد و دوباره انسداد سیاسی شد. بعد از ۷-۸ سال مبـارزه می‌رسـیم بـه فضـای نیمـه بـاز سیاسی سال‌های ۳۹-۴۱ و تاسیس جبهه ملی دوم و تازه جامعه باز مـی‌رود کمی تکان بخورد و راه مسالمت‌آمیز را تجربه کند که ۱۵ خـرداد و سـرکوب بعد از آن بوجود آمد و مرحوم مهندس بازرگان در دادگاه نظامی گفت که مـا آخرین گروهی هستیم که با شما به زبان قانون صحبت می‌کنیم، بعد از ایـن با زبان قانون با شما صحبت نخواهند کرد. و این روح زمانه بود کـه مرحـوم بازرگان در سال ۴۳ در دادگاه نظامی گفت و دیدیم کـه همیـن اتفـاق افتـاد. بهرحال، رسیدیم به دوران انقلاب.

اگر یک مقدار دقیق‌تر بخواهم برایتـان صحبـت کنـم می‌توانـم عرض کنم که انقلاب به دستور کسی بوجود نمی‌آید. انقلاب ضرورت زمـان است، وقتی راهی جز انقلابیگری باقی نمی‌ماند. لذا حتی کسانی کـه روحیـه متعادل، نرم و ملایم دارند نیز جزو رهبران انقلاب می‌شـوند و یـا از حامیـان آن، از جمله خود مرحوم مهندس بازرگان کـه مـن بعنـوان مثـال مـی‌گویـم روحیه و تفکر و ایدئولوژی مرحوم بازرگان بگونه‌ای بود که اساسا با خشـونت و مبارزات مسلحانه میانه‌ای نداشت. پس، اصلاحـات و انقـلاب از هـم جـدا نیستند، بلکه جدایی در شیوه‌های رسیدن به هدف است. هم انقلابیون مـا در این صد سال دنبـال آزادی و عدالـت و دموکراسـی و قـانون بوده‌انـد و هـم اصلاح طلبان و رفرمیست‌های ما. منتهی انقلابیـون یـک مقـدار بیشـتر بـه ساختارها و بنیادها توجه داشتند و رفرمیست‌ها بیشتر آرام آرام و بیشتر روبناها و تغییرات تدریجی و سیاست‌گام به گام مورد نظرشان بوده‌است.

اما نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم این است که گاهی می‌شود که ما بین انقلاب و اصلاح به این شکل پل بزنیم که بگوییم "اصلاح انقلابی". یعنی دگرگونی بنیادی در همه نهادهای جامعه. تغییرات ساختاری در روابط اقتصادی، حقوقی و فرهنگی. اینها در نهایت یک تغییر وتحول بنیادین پیدا کنند. شیوه اصلاح طلبانه یعنی از طریق مبارزات مسالمت آمیز و قانونی و از طریق فعالیت‌های قانونی در چارچوب یک نظامی که به آن ایراد داریم، به قانون اساسی آن هم ایراد داریم، در چارچوب یک نظامی که به بسیاری از افکار و اندیشه‌های حاکم یا عملکرد حاکم بر آن نظام مستقر ایراد داریم.

در زمان انقلاب می‌گفتیم که ((تا شاه کفن نشود- این وطن وطن نشود)). در شرایطی خود نظام ممکن است این شعار را به مردم تحمیل کند.

جمع بندی کنم: اصلاح طلبان امروز ایران اینگونه‌اند که بعضی از آنها اصطلاح طلبان بیرون و درون حاکمیت - بویژه بیشتر در درون حاکمیت- هستند که دنبال اصلاحات جدی و اساسی نیستند. یعنی یک نوع رفرم در درون همین جمهوری اسلامی. یک نوع تغییرات خیلی محدود، که ما نفی هم نمی‌کنیم و به عنوان یک قدم باید انجام شود. یک عده‌ای از اصلاح طلبان هستند که دنبال اهداف انقلابی هستند. اهداف انقلابی را هم باز تعریف کنم چون این حرف‌ها از اینجا عبور می‌کند و به مطبوعات ایران می‌رسد و منعکس می‌شود که فلانی رفته در آلمان و گفته‌است که ما انقلابی هستیم و می‌خواهیم نظام را براندازیم. خیر، هدف انقلابی بدین معنی است که دموکراسی نیم بند نمی‌خواهیم، وقتی شعار ((ایران برای همه ایرانیان)) مطرح می‌شود، این شعار قلابی و باسمه‌ای نباشد. ایران برای ایرانیان محدود به دو گروه موجود در حاکمیت نباشد. ایرانیان یعنی هر کسی که ایرانی است با هر عقیده و فکر و مرام و ایدئولوژی و از هر طبقه و نژاد و قوم و گروه بدون هیچ گونه تمایزی که باندازه دیگران حق شهروندی داشته باشد. الان در درون حاکمیت، یا بعضی از اصلاح طلبان تا اینجا پیش نمی‌روند و از "دموکراسی لایه بندی شده" یا دموکراسی محدود صحبت می‌کنند. حال آنکه دموکراسی انقلابی یعنی این که هیچکس بخاطر فکر و عقیده و وابستگی به این و آن گروه از حقوق شهروندی محروم نشود. همه حق تشکیل حزب، جمعیت و صنف داشته باشند. یا، وقتی می‌گوییم عدالت، عدالت به معنای دادن حق به صاحب حق بودن تبعیض. در جامعه ایران اقوام و فرهنگ‌های متکثری وجود دارند، اکثرا مسلمانند، اما اقلیت غیر مسلمان هم وجود دارد. در بین مسلمان‌ها هم بخشی شیعه و بخشی سنی هستند. ایران متعلق به همه ایرانیان است.

لذا، وقتی امروز گفته می‌شود اصلاح و اصلاح طلبان، که ماها باشیم و یا طیف وسیعی که خودمان را اصلاح طلب می‌دانیم، ما همان انقلابیون دیروز هستیم. ما همان شعارهای سال ۵۷ را که می‌دادیم، دنبال همان هستیم. چون در طول این ۲۰ سال اینها فراموش شده بود، داریم آن‌ها را تکرار می‌کنیم.

از من به عنوان یک روحانی خبرنگاران خارجی که همین اخیرا به ایران آمده بودند درباره حجاب می‌پرسیدند. وقتی می‌گفتم حجاب یک امر اجباری نیست، آنها تعجب می‌کردند. برایشان توضیح دادم که اصلا در دوران انقلاب هم بنا نبود که روسری را به زور سر خانم‌ها کنند و اصلا قبل از انقلاب کسی چنین تصوری نداشت، حالا چون ۲۰ سال ۱۸ سال است که جور دیگری عمل شده و آن را شما میراث انقلاب و جمهوری اسلامی می‌گیرید حرف من به نظرتان عجیب می‌آید. حتی یکسال بعد از انقلاب هم اینطوری نبود. بعدا شعار دادند "یا روسری- یا توسری". بعد هم گفتند ((چادر حجاب برتر)). هرچه فریاد زدیم که اگر شما مسلمان خیلی ناب هم بخواهید باشید، چادر یک پوشش ایرانی است و اصلا ربطی به اسلام ندارد. چادر و بخصوص چادر مشکی مال زنان دربار ساسانی بوده و چادر مشکی پوشش مراسم پلوخوری زنان درباری بود و الان هم همین طور است. پس از ۳ هزار سال وقتی خانم‌ها از خانه بیرون می روند چادر مشکی گران سرشان می‌کنند. خوب، این یک سنت ایرانی است. این حرف قبل از انقلاب مطهری هم بود، منتهی این حرف امروز خیلی عجیب به نظر می‌آید.

ما می‌گوییم برگردید به همان دوران انقلاب و وعده‌هایی را که در آن دوران دادید، همان‌ها را عمل کنید. ما چیزی بیش از این نمی‌خواهیم. اصلاح طلبان کنونی، بخصوص اصلاح طلبان بیرون حاکمیت هیچ چیز تازه‌ای از آنچه که در سال ۵۷ به مردم وعده داده شده بود، نمی‌خواهند. آقای خمینی به عنوان رهبر انقلاب، وقتی که در پاریس بودند گفتند و در ایران هم گفتند در بحث آزادی افکار و احزاب که مارکسیست‌ها هم در بیان عقایدشان آزادند، ولی الان کار به جایی رسیده که مسلمان‌های نماز شب خوان هم در بیان عقاید خود آزاد نیستند، چه رسد به مارکسیست‌ها و لائیک‌ها و دیگران. حرف ما عجیب نیست، حرف آنها عجیب است. حرف ما تازه نیست، حرف آنها و اعمالی که در این ۲۰ سال انجام داده‌اند، غیر طبیعی و غیر عادی بوده‌است. بنابود که هر کس در پوشش خود آزاد باشد، ولی الان کار به جایی رسیده که حالا در روزنامه‌ها بحث می‌شود که آیا نماینده زن در مجلس با مانتو و روسری بیاید یا با چادر. در مقابل، خانم نماینده مجلس پنجم که خودش بعد از انقلاب با روسری و بدون چادر بود می‌گوید که ما زن نماینده بدون چادر را راه نمی‌دهیم و اگر بخواهد وارد مجلس شود کتک خواهیم زد! اگر در سال ۵۶ و ۵۷ این حرف‌ها را آقایان زده بودند، در آن موقع مردم دنبال آقایان راه می‌افتادند؟

بنابراین بوده که ما در پناه اسلام آزادی، عدالت و دموکراسی و حقوق شهروندی داشته باشیم. منتهی از بس ما از این اهداف بیگانه شده‌ایم و از آنها فاصله گرفته‌ایم، حالا باید بر سر چیزهای خیلی بدیهی چانه بزنیم. به همین شکل شما حساب کنید، آزادی احزاب، گروه‌ها و پارلمان، انتخابات آزاد و امثال اینها را. من خودم دوره اول مجلس نماینده بودم در شهر خودم، شهسوار آن موقع که حالا شده تنکابن، برای ثبت نام رفتم. آخرین نفر بودم، یعنی چهاردهم بودم. تعدادی از آنها مستقل بودند و تعدادی کاندیدای گروه‌ها بودند. آنجا نوشته بود فلانی کاندیدای سازمان مجاهدین خلق، فلانی کاندیدای سازمان چریک‌های فدایی خلق، فلانی کاندیدای حزب توده و الی آخر. آن زمان کسی به آنها نگفت چرا ثبت نام کرده‌اید. آمدند، شرکت هم کردند، حالا بعدها در حین انتخابات طوری عمل کردند که آنها رای نیاورند، از همان زمان انحصار طلبی را شروع کردند. البته، انصاف بدهیم که در آن سال‌ها چپ‌روی و تندروی هم از طرف گروه‌ها و سازمان‌ها شد و قدر آن فضای آزاد دانسته نشد، شعارهای خیلی تند داده شد، حرکات مسلحانه انجام شد و در مجموع اینها حرکات هم تاثیر خودش را برای رسیدن به سال‌های بعد داشت!

حرفم را خلاصه کنم: حرف ما چیز تازه‌ای نیست. شعارها و آرمان‌ها همان است که در دوران انقلاب بود. در نهایت باید ساختارهای غیر دموکراتیک را در جمهوری اسلامی اصلاح کنیم و در قانون اساسی هم اگر تناقضاتی وجود دارد، که دارد، در نهایت باید این تناقضات به نفع مردم سالاری دموکراسی تغییر بکند. اما نکته‌ای که بار دیگر باید روی آن تاکید کنم این است که ممکن است روی این مسئله اختلاف نظر داشته باشیم که استراتژی ما نسبت به آینده و چشم‌انداز ما نسبت به آینده چیست؟ خوب، یک تحلیل که من در داخل زیاد می‌شنوم و اینجا هم زیاد شنیدم این است که چون این تناقض‌ها وجود دارند، تا زمانی که آنها حل نشده‌اند کاری نمی‌شود کرد! نتیجه این حرف این است که یا برویم به منزلمان بنشینیم و هیچ کاری نکنیم، یا اینکه از همان اول شعار براندازی بدهیم و بگوییم که تا این تناقضات حل نشود، تا او نرود، تا او محاکمه نشود، ما هیچ کاری نمی‌کنیم. این امر در شرایط کنونی و در جمهوری اسلامی شدنی نیست. اگر بخواهید از اول قانون اساسی را تغییر بدهید و موانع دموکراسی را بردارید و بعد شروع کنید به اصلاحات یا تغییر، این نظریه به اعتقاد من در حال حاضر در ایران جواب نمی‌دهد. اگر این جواب نمی‌دهد، یعنی اینکه ما نه می‌خواهیم در خانه بنشینیم و نه می‌خواهیم براندازانه برخورد کنیم، فقط یک راه باقی می‌ماند و آن هم دنبال تغییر و تحول اساسی در جمهوری اسلامی بوده با استفاده از روش‌های دمکراتیک و مسالمت‌جو است. و اگر بخواهیم مسالمت جویانه عمل کنیم، در عمل هیچ راهی نداریم جز اینکه از همین جمهوری اسلامی بخواهیم که همان قانون اساسی موجود را که نوشته‌اید و به دست ما داده‌اید و ما هزار و یک ایراد هم به آن داریم، اجرا کنید و همه‌اش را هم اجرا کنید!

من بارها این حرف را حتی با فریاد گفته‌ام که آقایان! قانون اساسی را اجرا کنید. شما مخالفان خود را متهم به مخالفت با قانون می‌کنید، اتفاقا در ۲۰ سال گذشته مخالفان شما بیشتر به این قانون عمل کرده‌اند تا شما! شما ناقض قانون اساسی هستید نه مخالفان شما. البته منظورم مخالفان برانداز نیست. اینها کمتر به قانون اساسی تجاوز کرده‌اند، بیایید به این قانون اساسی عمل کنید. قانون اساسی ۲- ۳ اصل ندارد، بیش از ۱۷۰ اصل دارد، به همه آن عمل کنید.

حزب توده ایران و "ولایت فقیه"!

در حاشیه کنفرانس برلن، بین برخی دگراندیشان از ایران آمده و شماری از نیروهای سیاسی، از جمله توده‌ای‌ها بحثهایی پیش آمد که در نوع خود بسیار جدی است. پاره‌ای از این بحثها به سیاست‌های حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و در سال‌های نخست برپایی آن باز می‌گشت، که گاه در ادامه آن به دیدگاه‌های کنونی در حزب توده ایران که در دو نشریه "راه‌توده" و "نامه مردم" منتشر می‌شود، منجر می‌شد.

این دیدارها و بحثهای اتفاقی از حاشیه کنفرانس برلن و محدوده این شهر فراتر رفته و در شهرهای "اسن" و "کلن" نیز به دور از جنجال‌های عصبی شهر برلن ادامه یافت. در رابطه با این بحثها و مسائلی که طی آن‌ها مطرح شده‌است، تاکنون گزارش‌های مختلفی برای راه‌توده ارسال شده‌است، که کوشش خواهد شد به عمومی‌ترین و گرهی‌ترین آنها، در جهت روشن شدن بازهم بیشتر مواضع گذشته و حال حزب توده ایران، مستند به اسناد و مدارک حزبی پاسخ داده شود.

در یکی از گزارش‌های دریافتی آمده‌است: ((... در جریان تنفس که قرار بود پس از آن پرسش و پاسخ شروع شود، بحث پیرامون ولایت فقیه و موضع حزب توده ایران در جریان تصویب قانون اساسی مطرح شد. آقای... که آشنا به مسائل سیاسی چپ است گفت که حزب توده ایران هم باید اشتباه خود را بپذیرد. حزب به ولایت فقیه رای داد، در حالیکه نباید چنین می‌کرد. حتی بعضی مذهبی‌ها هم رای ندادند.

من گفتم که چنین نیست و رای حزب به قانون اساسی بود و نه به ولایت فقیه، ضمنا این رای‌گیری بصورت رفراندوم بود و نه رای‌گیری راجع به بند بند قانون اساسی. آقای ... گفت که لج بازی نکنید، اشتباه را بپذیرید، حتی در نامه مردم خودتان هم این اشتباه را قبول کرده‌اند...))

ما بسیار خوشحال می‌شدیم تا هم آقای... و هم دیگرانی که مشابه وی می‌اندیشند در دیداری مستقیم و در فضایی مناسب حضور می‌یافتند تا با اسناد و مدارک بتوان در این نوع موارد صحبت کرد.

آنچه که بعنوان پاسخ به آقای... گفته شده، واقعیتی انکار ناپذیر است، که تاکنون بارها نیز در راه‌توده مطرح شده‌است. حزب توده ایران در رفراندوم قانون اساسی شرکت کرد و نه در رای گیری برای بند بند قانون اساسی. ضمنا در جریان تشکیل بحثهای طولانی پیرامون قانون اساسی نیز بارها نظرات و پیشنهادات خود را چه بصورت علنی و در نشریات حزبی و چه بصورت نامه‌های مستقیم به مجلس و شخص آیت‌الله خمینی مطرح ساخت. در طرح اولیه قانون اساسی، اساسا بحثی پیرامون ولایت فقیه در آن مطرح نبود و زمانی که در طرح دوم و نهائی قانون اساسی این بند گنجانده شد، حزب توده ایران با همه ملاحظات ناشی از فعالیت علنی بسیار دشوار خود در شرایط آن روز ایران، رسما نظر مخالف خود را عنوان ساخت. حتی زمانی که بحث‌های مربوط به ولایت فقیه در مجلس بررسی قانون اساسی مطرح بود نیز حزب توده ایران با انتشار مقالات و نامه‌های سرگشاده خطاب به این مجلس و ارسال طرح‌های پیشنهادی خود با گنجانده شدن این اصل در قانون اساسی مخالفت کرد. آنها که تدارک گنجاندن این اصل را در قانون اساسی دیده بودند اساسا نه به رهبری آیت‌الله خمینی باور داشتند و نه دردشان، درد ولایت بود. آنها زیر پوشش اعطای ولایت به آیت‌الله خمینی، که بدون این سمت هم رهبر بلامنازع انقلاب و جمهوری اسلامی بود، می‌کوشیدند زمینه را برای ولایت خویش پس از درگذشت آیت‌الله خمینی فراهم کنند. اکنون دیگر برهمگان روشن است که دست‌های مظفر بقائی و ایادی نفوذی‌اش نظیر "حسن آیت" در این ماجرا آلوده بود. جالب است که بسیاری از مدافعان سینه چاک گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی در مجلس خبرگان رهبری، در همان سال‌های اول تاسیس جمهوری اسلامی و بویژه در طول جنگ، با راه‌انداختن روزنامه "رسالت" به مخالفت با ولایت آیت‌الله خمینی برخاستند. همین عده پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در مجلس خبرگان رهبری از ولایت آیت‌الله مرعشی حمایت کردند و بعد هم با گنجاندن "ولایت مطلقه" در قانون اساسی زمینه را برای قدرت و ولایت مطلقه خویش در جمهوری اسلامی فراهم ساختند که دیگر امروز بر همگان آشکار و عیان است.

اسناد چه می‌گویند؟

رفراندوم قانون اساسی در تاریخ ۵۸/۹/۶ برگزار شد. طرح نهایی قانون اساسی نیز اندکی پیش از این رفراندوم برای آگاهی عمومی انتشار یافت. کمیته مرکزی حزب توده ایران در تاریخ ۵۸/۹/۱ ، یعنی بلافاصله پس از انتشار طرح نهایی قانون اساسی و ۵ روز پیش از انجام رفراندوم نامه سرگشاده‌ای را در این ارتباط منتشر ساخت. در این نامه در ارتباط با "ولایت فقیه" و ضرورت حذف آن از قانون اساسی آمده‌است:

((... از اصول قابل تنقیح در اصول مختلف که بگذریم، نگرانی ناشی از اصول مربوط به مبنای حاکمیت و اعمال آنست. اگر اصول مربوط به حاکمیت، یعنی اصول مربوط به ولایت فقیه، رهبر و شورای نگهبان و غیره منحصرا برای دوران حیات امام خمینی تدوین شده بود، حزب توده ایران کمترین تردیدی در صحت آنها نمی‌داشت. ولی قانون اساسی برای دورانی دراز و برای نسل آینده تدوین می‌شود و لذا این پرسش مطرح است که: آیا در دوران‌های آینده، نظیر امام خمینی را بعنوان مرجع تقلید و رهبر مورد قبول و بلامنازع توده‌های میلیونی مردم، هر چند گاه یکبار می‌توان یافت؟ و اگر نتوان یافت، تمرکز اینهمه قدرت و اختیار، که مستقیم و غیر مستقیم از طریق اصول ۴، ۵، ۹۱ تا۹۹ و ۱۰۷ تا ۱۱۰ به یک فرد تفویض گردیده، زمینه فراهم نخواهد کرد که حاکمیت فردی جایگزین حاکمیت خلق گردد؟))

ضرورت شرکت در رفراندوم!

تاریخ برگزاری رفراندوم، پنج روز بعد از اعلامیه بالا اعلام شد. حزب توده ایران با انتشار اعلامیه‌اي، ضمن حمایت از رفراندوم و ضرورت شرکت درآن براي حفظ و تثبیت انقلاب چنین نوشت: ((...مجلس خبرگان به کار خود پایان داد و پس از آخرین اصلاحات، طرح قانون اساسی را تصویب کرد. اکنون قرار است که روز ۱۱ و ۱۲ آذر ماه، همه پرسی برای تائید قطعی قانون اساسی انجام شود... حزب توده ایران بهنگام عرضه پیش نویس، پیشنهادهای مشخص خویش را در معرض قضاوت همه مردم قرار داد و هم زمان با تشکیل مجلس خبرگان نیز "مردم"، ارگان مرکزی حزب ما، نظرات و ارزیابی‌های متعددی را، بطور مشخص پیرامون مهمترین اصول تصویب شده منتشر ساخت... بدنبال اعلام سرپرست وزارت کشور مبنی بر اینکه قرار است متممی برقانون اساسی افزوده شود، ما باز در اعلامیه کمیته مرکزی حزب؛ مورخ ۵۸/۹/۳ ((ضمن پرهیز از ارائه پیشنهادهایی که می توان برای تنقیح و تکمیل فروعات و جزئیات اصول متعددی از قانون اساسی داد، پیشنهادهای خود در باره مسائل مهم و عمده‌ای که در تثبیت دستآوردهای انقلاب و تامین و تضمین پیروزی نهایی آن نقش موثری خواهند داشت)) مطرح کردیم. ما در این رابطه و با استفاده از این فرصت بار دیگر مجموعه نظریات و پیشنهادهای خود را برای اصلاح، تکمیل و تنقیح قانون اساسی در اختیار وزارت کشور گذاشتیم طرح قانون اساسی که اینک به رای مردم گذاشته می‌شود، در همه جوانب خود پاسخگوی این انتظار نیست. در مسئله حاکمیت مردم و تعلق تمامی قدرت به اراده خلق، در زمینه تامین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، در مسئله ملی، در مسائل مربوط زنان و حقوق آنها در جامعه و خانواده، در مسئله حدود و وظائف مراجع قدرت و در مسئله نظام اقتصاد روستایی این نقص بیش از همه به چشم می‌خورد. در بسیاری موارد میل تدوین کنندگان به اینکه متن در صورت ظاهر "هر چه اسلامی‌تر باشد" منجر به آن شده که نه تنها از دقت محتوا کاسته شود، بلکه مطالبی که قاعدتا در قانون اساسی جائی ندارد و یا احکام دینی، که نیاز به تسجیل قضایی آن‌ها در یک سند حقوقی نیست، در طرح کنونی گنجانیده شود.

با همه اینها حزب توده ایران از همه هواداران خود و همه مردم دعوت می‌کند که در رفراندوم شرکت کنند و به این سند – قانون اساسی– رای مثبت بدهند. هموطنان! با حفظ نظریات انتقادی خود، در همه پرسی وسیعا شرکت کنیم و به قانون اساسی جدید رای بدهیم... ۵۸/۹/۶)). تمام علاقمندان به حقیقت، می‌توانند به کتاب "اسناد و اعلامیه‌های حزب توده ایران از شهریور ۱۳۵۷ تا پایان اسفند ۱۳۵۷" مراجعه کنند و اعلامیه‌های مربوط به قانون اساسی و شرکت در رفراندوم قانون اساسی و متن کامل دو اعلامیه‌ای را که در بالا قسمت‌هایی از آن‌ها را آوردیم، بخوانند.

ما تصور نمی‌کنیم اگر کسی صادقانه بخواهد با مسائل برخورد کند و شرایط آن سال‌ها را نیز در نظر داشته باشد، با خواندن این اسناد، بر این موضع گیری حزب توده ایران بعنوان حزبی که فعالیت علنی و قانونی داشت انتقادی اساسی داشته باشد. بنابراین، هر کس حزب توده ایران را متهم به دادن رای به "ولایت فقیه" می‌کند، یا در جستجوی بهانه‌ای از حزب توده ایران و سیاست آن در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی است و یا اطلاع از اسناد و مدارک ندارد. البته، در این میان باید متاسف بود که بنام کمیته مرکزی حزب توده ایران، گاه در نشریه "نامه مردم" مطالبی منتشر می‌شود، که عملا به کارزار تبلیغاتی علیه حزب توده ایران آگاهانه و یا ناآگاهانه یاری می‌رساند. از جمله درباره "ولایت فقیه" و قانون اساسی.

نگاهی به زمینه‌ها و ریشه‌های جنبش "نوگرایی دینی"، که شانه به شانه جنبش عمومی مردم درحال تکامل است!

"رنسانس دینی" گام به گام با جنبش مردم!

برسنگ گور کسانی که آتش جنگ صلیبی را در خانه ملت ایران می‌افروزند خواهند نوشت: بر باد دهندگان دین و کشور!

تحولات کنونی در عین کشاکش‌های بسیار جدی طبقاتی، در نوع خود یک "رنسانس مذهبی" در اسلام و در شیعه اثنی عشری" نیز هست. این رنسانس، اکنون بر محور "سنت" و "مدرنیسم" استوار است، که اگر بر آن وضعیت جهانی، نقش حساس ایران در منطقه، نگرانی از آغاز بحث‌های مذهبی کنونی ایران در کشورهای مسلمان منطقه و رقابت سنتی امریکا و انگلستان در ایران و دیگر کشورهای نفت خیز مسلمان را هم اضافه کنیم منظره کامل‌تری در برابرمان قرار می‌گیرد. منظره‌ای که بحث‌را تا چالش‌های تاریخی ارتقاء می‌دهد. البته، در این رنسانس نیز آرایش قوای اجتماعی نقش اصلی را دارد.

شدت نبرد، امکان دارد تا آستانه حذف یکی از دو نیروی اصلی و مذهبی در این نبرد تاریخی پیش برود. توقف نبرد، برای حفظ بخشی از سنت‌های مذهبی نیز به این واقعیت بر می‌گردد که هر چند نیروی مذهبی کنده شده از ارتجاع مذهبی و سنتی برای اولین بار در تاریخ ایران وزن اجتماعی بیشتری نسبت به ارتجاع مذهبی پیدا کرده، اما این تفاوت وزن که عموما از سلطه طبقات میانی جامعه نیرو می‌گیرد آنچنان نیست که بتواند سنت را بکلی از صحنه خارج سازد.

سنت‌گرایان مذهبی که به عقب مانده‌ترین و سنتی‌ترین شیوه‌های سرمایه‌داری، یعنی تجارت، زمینداری و دلالی متکی‌اند، گرچه در چند انتخابات اخیر بین ۱۵ تا ۲۰ درصد آراء را نتوانستند به خود اختصاص بدهند، اما بدلیل ریشه‌های مستحکم اجتماعی- اقتصادی و اتکاء به سازمانی نیرومند و منسجم به رهبری "موتلفه اسلامی" که اکنون در ایران ۳۸۰ هزار شعبه و زیر مجموعه فعال دارد، همچنان می‌تواند به مقاومت ادامه بدهد و دارای قدرت اجتماعی کارآمدی است که نباید آن را ندیده گرفت.

انتخابات دوم خرداد ۷۶ را، در کنار همه تفسیرهای دیگری که از آن شده و می‌شود شاید بتوان سرآغاز انتقال قدرت از سنت‌گرایان مذهبی به نوگرایان مذهبی نیز نامید. سرآغازی که یک زلزله عظیم در کلیه ساختارهای مذهبی شیعه را در ایران بدنبال آورده‌است. اگر هیچ حادثه غیر قابل پیش بینی روی ندهد، انتقال قدرت مذهبی از سنت‌گرایان و ارتجاعیون به نوگرایان مذهبی از دوم خرداد شروع شده‌است و این رویدادی تاریخی در ایران است.

با این تعبیر است که هشدارها و نگرانی‌های روحانیونی نظیر آیت‌الله مهدوی‌کنی درباره تکرار مشروطه برای روحانیت سنتی و ارتجاعی ایران رنگی از واقعیت به خود می‌گیرد. او نقش یکی از سخنگویان سیاست باز این بخش از مذهبیون را برعهده گرفته‌است.

این انتقال قدرت در انتخابات مجلس ششم وارد مرحله جدیدی شد، همچنان که مقاومت نیروهای سنتی بازنده انتخابات ریاست جمهوری وارد مرحله حادتری شد و حتی رنگ خون و کودتا به خود گرفت.

دو خاصیت اصلی مجلس، یعنی غیر قابل انحلال بودن آن از یکسو و قدرت قانون‌گذاری آن از سوی دیگر، بر این رویارویی عریان شدت بخشید و اهمیت و نقش مجلس را در برابر دو قوه دیگر، یعنی قوای مجریه و قضائیه نشان داد. اهمیتی در حد نظارت بر سازمان‌های اقتصادی- سیاسی زیر نظارت رهبری و عزل ریاست جمهوری!

گستره اختیارات مجلس، بر خلاف تمام پنج دوره گذشته، در دوره ششم بر میلیون‌ها مردم ایران که تا انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم شرکت در انتخابات را تنها وظیفه شرعی خود دانسته و به چند و چون آن کاری نداشتند، آشکار شد. توده‌های وسیع مردم، در فاصله انتخابات ریاست جمهوری و مجلس ششم متوجه شدند که ریاست جمهوری مطابق قانون اساسی اختیاراتش محدود است و ریاست قوه مجریه، از سوی قوه مقننه قابل عزل! حضور گسترده مردم در انتخابات مجلس ششم را باید حاصل این آگاهی و دفاع از انتخاب خویش در دوم خرداد ۷۶ دانست.

شدت مقاومت نیروهای سنت‌گرا و ارتجاع مذهبی را در این واقعیت نیز باید دید که مجلس ششم حلقه اتصالی است برای انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم. آنها می‌دانند که با از دست دادن مجلس ششم، که باید از دست رفتن آن را سرانجام بپذیرند، در حقیقت نه تنها برای همیشه شانس عزل محمد خاتمی را از دست خواهند داد، بلکه هرنوع شانس پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم را نیز باید از دست رفته قبول کنند!

بنابراین، هنگامی‌که از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری بعنوان سرآغازفروپاشی بارگاه سنت‌گرایان مذهبی در جامعه ایران سخن گفته می‌شود، ناظر بر واقعیاتی است که در این گزارش به آن اشاره می‌شود!

این بارگاه، همراه با برج و بارویی که ارتجاع مذهبی و روحانیون سنتی در حوزه‌های علمیه و مراکز دینی برای خود ساخته‌اند فرو خواهد پاشید. نشانه‌های این فروپاشی را در ادامه خواهید خواند.

سخنگویان طبقات اجتماعی

اگر تحولات به همینگونه پیش برود که تاکنون رفته، علیرغم همه مقاومت‌ها وزن اجتماعی مجلس آینده برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران بازگوکننده موقعیت برتر نوگرایان مذهبی با خواستگاه‌های طبقاتی گوناگون و متفاوت خواهد بود. اگر تقسیم‌بندی دوم خردادی و ضد دوم خردادی را کنار بگذاریم، که ما توده‌ای‌ها به دلائلی که در زیر بر می‌شمریم باید کنار بگذاریم، اکثریت نمایندگان مجلس آینده - حتی از شهرهای کوچک- عمدتا سخنگو و نماینده طبقات متوسط اجتماعی خواهند بود. طبعا، ویژگی اصلی این اکثریت، در بخش فرهنگی و سیاسی کم‌رنگ کردن نقش مذهب در حکومت و در بخش اقتصادی تمایل به سرمایه‌داری تولیدی و مدرن خواهد بود.

به این ترتیب، چالش نوین در همین مجلس و یا در مجلس آینده، متاثر از ادامه نبرد طبقاتی در جامعه، میان اقشار پایینی جامعه (عمدتا زحمتکشان، مزدبگیران، کارگران، کشاورزان و...) با سرمایه‌داری و نمایندگانی از این سرمایه‌داری خواهد بود که کوشش خواهند کرد از تولید ملی و سرمایه‌داری ملی فاصله گرفته و پیوند خود را با سرمایه‌داری جهانی تقویت و یا بازسازی کنند!

اگر از این عمق فاصله گرفته و بخواهیم به صحنه سیاسی و گروه‌بندی‌های کنونی در جمهوری اسلامی باز گردیم، واقعیات زیر نیز خود را در برابر ما قرار می‌دهند:

ارتجاع مذهبی و نوگرایی دینی، اکنون پیرامون دو سنگر سامان یافته‌اند که هر دو سنگر به دلائل و شرایط اجتماعی-سیاسی ایران وضعیت دوگانه‌ای دارند.

سنت گرایان مذهبی خود را به لنگر رهبری بسته‌اند، لنگری که اگر نتواند کشتی را نگه دارد همه را با هم بدست توفان حوادث خواهد سپرد!

موضع گیری‌های رهبر

رهبر برای نگه‌داشتن سکانی که در اختیارش گذاشته‌اند بی‌وقفه ناچار است موقعیت خود را در تعادل نیروها حفظ کند. همین مانور میان نیروها و میان توازن مواج و پیوسته دستخوش توفان حوادث

چنان موجب موضع‌گیری‌های دم به دم متناقض رهبر شده‌است که اکنون دیگر ابتدایی‌ترین شاگردان میدان سیاست و مبارزه نیز این را فهمیده‌اند. این درحالی است که تغییر توازن نیروها در مجموعه دستگاه حاکمه به سمتی می‌رود، که دیگر رهبر نخواهد توانست با مانور میان آنها موقعیت خود را حفظ کند.

به همین دلیل و با تاثیر پذیری از جنبش عمومی مردم، رهبر ناچار است به دسته‌بندی‌های نوین در میان روحانیون نیز توجه کرده و به این ترتیب، مانور میان این دسته بندی‌ها نیز به دیگر مانورها افزوده شده‌است. دسته بندی‌هایی که بخشی از آنها تحت عناوین مختلف، از جمله "مجمع روحانیون مبارز"، "مجمع مدرسین حوزه علمیه"، "جامعه روحانیت حوزه علمیه"، "روحانیت خط امام" و دیگر عناوین در حوزه‌های دینی و مذهبی شناخته شده‌اند، گرچه این تمام دسته بندی‌های موجود در حوزه‌های دینی– مذهبی نیست. آتش هنوز زیر خاکستراست!

هزاران طلبه شیعه‌ای که از کشورهای مختلف اسلامی در قم درس می‌خوانند، پس از بازگشت به کشورهایشان حامل اندیشه‌ها و بحثهایی خواهند بود که امروز در حوزه‌های دینی ایران و در بطن جنبش تحول خواهی مردم ایران جریان دارد!

هم تجربه و هم اطلاعات موجود نشان می‌دهد، که نوگرایان دینی –بویژه دربخش چپ که تا لایه‌های پاإینی طلاب جوان نفوذ دارد– در صورت موضع گیری کامل رهبر به سمت راست، که درعین حال قطب رقیب هم شناخته می‌شود، این نیروی وسیع به طرف آیت الله منتظری گرایش پیدا کرده و این گرایش خود را علنی هم می‌کند. بیم از همین گرایش است که موجب می‌شود رهبر که برگزیده سنت‌گرایان مذهبی است و اغلب متمایل به آنها عمل کرده است تا آنجا که می‌تواند از موضع‌گیری قطعی به سود سنت‌گرایان مذهبی اجتناب ورزد تا جاده را برای تهاجم ماجراجویانه این جریان که در بخش امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی دارای توان و امکانات است هموار نکند. او خوب می‌داند که این تهاجم اگر حتی بطور موقت هم با موفقیت همراه شود در آینده نزدیک به عکس خود تبدیل شده و در اینصورت سرنوشت او نیز در خیابان‌ها و حوزه‌های مملو از طلاب جوان و روحانیون میانه سال همانگونه تعیین خواهد شد که سرنوشت سنت گرایان‌مذهبی. درعین حال، او در جریان این تلاش بسیار می‌کوشد تا نوگرایان مذهبی را چنان در محاصره محدودیت‌ها نگهدارد که سنت گرایان مذهبی آهنگ برکناری او و اعلام جانشین وی را نکنند.

تمکین رهبر از سنت‌گرایان مذهبی پیوسته متاثر از نگاهی‌است که او به موقعیت کنونی اطرافیان خویش در دهه اول انقلاب می‌اندازد: علاوه بر آیت الله منتظری که او را به بهانه اختلاف با آیت الله خمینی منزوی کرده‌اند، روحانیون صاحب نام دیگری نظیر اردبیلی، صانعی، طاهری، نورمفیدی، خلخالی و... که مقام آیت‌اللهی نیز دارند، در انزوای حکومتی قرار گرفته‌اند. علی خامنه‌ای که در ۱۰ سال اول جمهوری اسلامی شانه به شانه آنها حرکت و کار می‌کرد، در دهه دوم جمهوری اسلامی و پس از رسیدن به مقام رهبری با رای موافق سنت‌گرایان مذهبی، چنان فاصله خود را از آن گروه از روحانیون حفظ می‌کند، که هیچ شک و شبهه‌ای در میان سنت‌گرایان درباره نزدیکی به این روحانیون که اکنون به نوگرایان مذهبی نزدیک شده‌اند را دامن نزند. صانعی علاوه بر اشتغال مستقیم در دفتر آیت الله خمینی، سال‌ها سخنگوی شورای نگهبان قانون اساسی بود؛ مقامی که در دهه دوم جمهوری اسلامی به آیت‌الله جنتی رسیده‌است. موسوی اردبیلی نیز شانه به شانه آیت‌الله بهشتی از نزدیک‌ترین و معتمدترین همکاران آیت‌الله خمینی چه پیش و چه بعد از انقلاب بود و پس از آیت الله بهشتی بر راس قوه قضائیه قرار گرفت. این جمع از روحانیون نیز امروز با فواصله‌ای قابل تشخیص به نوگرایان دینی پیوسته‌اند.

سنت‌گرایان مذهبی بسیار می‌کوشند، تا زمان از دست نرفته یورش نهایی به نوگرایان مذهبی را قطعیت ببخشند. امری که در وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی بر آن تاکید شده است. آنها برای دست یابی به این هدف به انواع صحنه‌سازی‌ها متوسل می‌شوند. در این کشاکش، فشار زیادی به رهبر وارد می‌آید تا موافقت نهایی او را جلب کنند. درانتخابات ریاست جمهوری، شوراها، مجلس ششم، حادثه یورش به خوابگاه دانشجویان، حادثه سازی مقاله منتشره درنشریه موج، و سرانجام و درآخرین نمونه آن، در ماجرا سازی بر سر کنفرانس برلن آنها کوشیدند به این آرزوی خود دست یابند. چند تنی را "دانه‌چین" کرده و در چینه‌دان خود "اوین" جای داده‌اند، گرچه فرصت هضم آن را هنوز نیافته‌اند: عبدالله نوری، اکبرگنجی، کدیور و...

آنها بدرستی می‌دانند که زمان به سودشان نیست و در صورت ادامه وضع کنونی، جنبش بصورت عملی به واحدهای نظامی رسوخ خواهد کرد و آنها یگانه ابزار موجود برای یورش را از دست خواهند داد. بویژه اگر این رخنه، در واحدهای بسیج و نیروهایی بوجود آید که سنت گرایان آنها را یکدست دراختیار خود فرض می‌کنند!

درهمین ارتباط و برای تعجیل در یورش به جنبش، دربرخی محافل گفته می‌شود همزمان با جنجالی که بر سر کنفرانس برلن راه افتاد، هاشمی رفسنجانی به نیابت از سنت گرایانی که او را کاندیدای ریاست مجلس کرده بودند نزد رهبر رفته و خواستار مجوز برای لغو انتخابات تهران و سرکوب اعتراض‌های مردم شده بود، اما رهبر با ذکر خطرات ناشی از شورش عمومی با این خواست موافقت نکرد. هاشمی استدلال کرده بود، که منتخبین تهران از همان جنسی هستند که در کنفرانس برلن شرکت کردند!

دراین میان نکته قابل توجه دیگری هم وجود دارد و آن اینکه: هاشمی رفسنجانی در عین حال که بزرگترین بازنده انتخابات مجلس ششم بود، با سخنرانی در نماز جمعه تهران شقیقه سیاسی خود را نشانه گرفت و آنچه گفت شلیکی بود به حیات سیاسی خویش. او، درموقعیت کنونی‌اش شانسی برای ورود به صحنه سیاسی کشور ندارد مگر پس از کودتای عریان و کشتار مردم. تقریبا در هیچ جمع و محفلی نیست که شدیدترین پرخاش‌ها نثار او نشود. مردم سخیف‌ترین و گاه خنده‌دارترین لطیفه‌ها را برای اوساخته‌اند. اگر امروز برای او رای گیری کنند، قرار گرفتن در پایان لیست سی نفره تهران را هم باید آرزویی دست نیافتنی بداند! این درحالی است که سنت‌گرایان مذهبی نیز ازاین امر آگاهند و دندان او را کنده‌اند. همان کاری که با آیت الله آذری قمی کردند. البته، سعی خواهند کرد هنوز از همه رمق او برای مقابله با جنبش و نوگرایی دینی استفاده کنند، اما اعتماد به او چنان است که سرمایه‌ای را صرف وی دیگر نخواهند کرد. درجمع آیت‌الله‌های سنت گرا نیز او وزن و اعتباری نیست. بنابراین، برای او می‌ماند جبهه روبرو، که دراَن نیز مخالفینی نظیر عباس عبدی و اکبر گنجی وجود دارند، که تا مرز خودسوزی سیاسی برای جلوگیری از ورود به این جمع ایستاده‌اند!

همین موقعیت را او در میان روحانیونی نظیر منتظری، اردبیلی، صانعی، نورمفیدی و بقیه دارد. تدابیر شومی که وی برای ابطال انتخابات اندیشید، درعین حال که تلاشی بود برای نجات از مهلکه‌ای که دراَن گرفتار آمده، کوششی بود برای کشاندن علی خامنه‌ای به داخل کشتی درحال غرقی که وی سرنشین آنست: **اگر قرار است من غرق شوم، با هم غرق می‌شویم!**

مقاومت علی خامنه‌ای دربرابر ابطال انتخابات تهران، که اگر چنین می‌شد مقدمات تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی عملا فراهم خواهد شده بود، هنوز او را در افکار عمومی به سرنوشت امثال آیت‌الله یزدی، جنتی، رفسنجانی و خزعلی تبدیل نکرده و این نکته‌ایست که هم خامنه‌ای و هم رفسنجانی از آن اطلاع دارند!

وقتی روزنامه جمهوری اسلامی، که حجت‌الاسلام "مسیح مهاجر" به نیابت از خامنه‌ای و رفسنجانی آن را اداره می‌کند، در اوج ماجرای کنفرانس برلن زبان به انتقاد غیر مستقیم از عدم قاطعیت رهبر در جمع کردن بساط مطبوعات و انتخابات گشود، درحقیقت همین موقعیت رهبر را آشکار ساخت. همه آنها درعین حال که خود از موقعیت اجتماعی و مذهبی آیت‌الله منتظری و گرایش رو به گسترش طلاب و روحانیون نوگرا به طرف وی وحشت دارند، بی وقفه رهبر را از رقیب می‌ترسانند. شاید این یگانه عرصه‌ای باشد که رهبر و سنت گرایان مذهبی بدون اما و اگر درکنار هم عمل می‌کنند!

در جریان موج اول تعطیل مطبوعات و بدنبال انتقادهای روزنامه جمهوري اسلامي از عدم قاطعیت رهبر، هفته‌نامه‌ها و روزنامه‌هایی تعطیل شدند که در دوران اخیر، بیش از دیگر هفته‌نامه‌ها مطالبي در باره آیت‌الله منتظري منتشر کرده بودند.

من فرمان بستن مطبوعات را ندادم!

بعد از یورش به مطبوعات، گفته می‌شود در ملاقات رهبر با ریاست جمهوری، وی گفته است من فرمان تعطیل مطبوعات را ندادم. اگر این نقل قول صحت داشته باشد، دو فرض محتمل است. فرض اول اینست که "رهبر" نقشی دوچهره را بازی می‌کند که این ناشی از ضعف پایگاه او درمیان مردم و روحانیت سنتی است و نه قدرتش؛

فرض دوم که بیشتر به یقین نزدیک است، آنست که وی با بسته شدن مطبوعاتی که به زعم وی مروج رهبری آیت‌الله منتظری

شده بودند موافقت کرده، اما آتش بیاران معرکه از فرصت استفاده کرده و هر آنچه را توانستند بستند و هر آنکس را که توانستند از میان نوگرایان دینی گرفتند تا چوب را لای چرخ‌های پرقدرت رنسانس دینی در ایران نگهدارند!!

آنها دراین کار باندازه کافی تمرین دارند: قتل‌عام زندانیان سیاسی متکی به حکمی که از آیت‌الله خمینی گرفته بودند و تثبیت حضور در شبکه تروریسم جهانی به بهانه حکمی که از وی برای قتل سلمان رشدی گرفتند! شبکه‌ای که آلوده به ارتباط‌های سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس است!

به این ترتیب، تعدادی نشریه و چند پیاده نظام رنسانس دینی از صحنه حذف شدند، اما چرخ تاریخ را مگر می‌توان از حرکت بازداشت؟

جلودار صف نوگرایان!

جلودار حکومتی صف نامنظم نوگرایان دینی "محمد خاتمی" است، که وضعش از "رهبر" بسیار دشوارتر و پر مخاطره‌تر است. او چاوشی خوان زائرانی شده که طیف‌های مختلف آن با گرایش ها و تعلقات طبقاتی گوناگون به سوی کعبه نوگرایی دینی درحرکتند! غافله سالارانی از این کاروان به زندان افکنده شده‌اند، بخشی از حاکمیت رانده شده‌اند، پاره‌ای به زیر گیوتین ارتجاع و سنت‌گرایان مذهبی رفته‌اند و انگشت شمارانی نیز خانه نشین شده‌اند.

در تونل پیچ در پیچ رنسانس دینی در ایران، انواع تله‌های انفجاری کار گذاشته شده‌است که فتیله همه آنها را مافیای مالی- سیاسی در جمهوری اسلامی دراختیار دارد. مافیایی که هرگز دراپران سابقه حضوری اینچنین نداشته و مردم ایران نیز با چنین پدیده‌ای آشنا نبوده‌اند.

آشنایی بیشتر با این مافیا موجب شده‌است تا مردم نیز به حربه‌های نوینی برای مقابله با آن دست یابند. حربه‌هایی که درگذشته به آن بهای درخور را نمی‌دادند و به کاربردش ایمان نداشتند: افشاگری، آگاهی، رای دادن، سازمان یافتن و...

خاتمی در شرایطی عهده دار عبور کاروان از این تونل پیچ در پیچ شده‌است که نوگرایان مذهبی علیرغم غلبه نسبی وزن اجتماعی‌شان، بدلیل نمایندگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی از وسیع‌ترین اقشار غارت شده اجتماعی-که انتخاب خاتمی نیز خود ناشی ازآنست- توان حذف سریع سنت‌گرایان را از صحنه ندارند. در این میان، قدرت و توان اقتصادی سنت گرایان و سازمان‌یابی آن‌ها، درکنار سنت‌های ریشه‌دار مذهبی در جامعه همچنان در خدمت جنگ صلیبی که جریان دارد و احتمال گسترش آن نیز می‌رود عمل می‌کند.

از وحدت نوگرایان دینی نمی‌توان سخن گفت!

پایگاه گسترده اجتماعی نوگرایان دینی و طرفداران رنسانس مذهبی در ایران چنان است که به این آسانی نمی‌توان از وحدت سازمانی آن‌ها سخن گفت! نیروهای شناخته شده و ناشناخته مذهبی که امروز از ابتکار عمل خاتمی برای ترویج نواندیشی دینی حمایت می‌کنند، طیفی از چپ مذهبی را، که مجاهدین انقلاب اسلامی آن را چپ مذهبی سنتی نامگذاری کرده، تا راست مدرن را در بر می‌گیرد. چه در این طیف و چه در طیف نیروهای کمتر متظاهر به اصول دینی- مذهبی، که آنها نیز امروز از دولت خاتمی و سیاست‌های آن حمایت می‌کنند گرایش مهمی وجود دارد که خواهان تغییرات بسیار اساسی در ساختار حاکمیت و بستن دفتر "خودی" و "غیرخودی" و طرفدار کم رنگ شدن نقش دین در حاکمیت و بویژه محدود کردن حوزه عمل روحانیت در ساختار حکومتی هستند. این واقعیت، خود را در لیست کاندیداهای جبهه مشارکت برای انتخابات تهران و مقاومت شورای نگهبان در برابر نتیجه این انتخابات نشان داد. مقاومتی که در نوع خود رای به خروج روحانیت حکومتی و سنت گرایان دینی از صحنه سیاسی بود. مردم نه تنها از جزئیات این مقاومت‌ها باخبرند، بلکه خود را برای مقاومت در برابر آن نیز بتدریج آماده‌تر می‌کنند.

این گرایش عمومی درمیان مردم روز به روز در حال اوج گیری‌است و هر اندازه که روحانیون جناح راست و سنت‌گرا بیشتر در برابر رای و انتخاب مردم مقاومت می‌کنند بر آتش این خواست نفت بیشتری می‌پاشند.

"احمد بورقانی" معاون سابق مطبوعاتی وزارت ارشاد، که با فشار سنت گرایان دینی از مسئولیتش کناره گیری کرد، درانتخابات تهران به پیروزی مهمی دست یافت. او بعد از اعلام نتیجه مرحله اول انتخابات مجلس ششم، درکوتاه ترین جمله، این واقعیت را چنین بیان کرد:

((اگر نمایندگان واقعی مردم درصحنه بودند، ما انتخاب نمی‌شدیم...))

این واقعیتی است که در آینده بیش از امروز در برابر چشم حاکمان قرار خواهد گرفت.

تکرار مشروطه!

سنت‌گرایان حاکم، حتی اگر اندکی از این واقع بینی را قبول داشته باشند و بر اساس آن عمل کنند، هنوز شانسی برای بقاء در حیات سیاسی خواهند داشت، اما چنین نیست و هرگاه که از خطر تکرار مشروطه نیز سخن می‌گویند در پی اصلاح خود برای دچار نشدن به سرنوشت روحانیون سنت‌گرای دوران مشروطه نیستند، بلکه بر تکرار همان نقش پای می‌فشارند!

این پافشاری بر سنت و تن نسپردن به حرکت پرقدرت پروانه بزرگ مولن‌روژ رنسانس دینی در ایران تا کجا ادامه خواهد یافت؟ سردمداران این مقاومت، که پا روی شانه "سید جمال‌الدین اسدآبادی" گذاشته‌اند تا دستش در بالای دار میدان توپخانه تهران به عمامه شیخ فضل‌الله نوری برسد، این بار سرنوشتی شوم تر از دوران بعد از شکست مشروطه نخواهند داشت؟

آنها نمی‌خواهند این واقعیت را ببینند و به توپ و تانکی که در پادگان‌های سپاه پاسداران انبار شده و به نقدینگی عظیمی می‌نازند که درحساب‌های بانکی ۷ رقمی خود ثبت کرده‌اند! آن توپ و تانک برای به توپ بستن مجلس شورای اسلامی بکار خواهد افتاد و به یاری سنت گرایان دینی و صاحبان این نقدینگی مافیایی خواهد شتافت؟ تلاش زیادی برای یافتن پاسخ این سؤال لازم نیست!

"حجتیه" نه تنها برای دفاع از مافیای اقتصاد- سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی، بلکه برای مقابله با رنسانس اسلامی که تاریخچه‌ای یکصد ساله در ایران دارد، با تمام توان و امکاناتش درمیدان ایستاده است!

نه تنها تکاپوهای محمد خاتمی و بسیاری از روحانیون همفکر او در حوزه حکومتی، درنوع خود تلاش برای نجات روحانیت و جمع شدن بساط مرجعیت شیعه درایران نیز محسوب می‌شود، بلکه دغدغه‌های امثال آیت‌الله منتظری نیز همین جان مایه را در خود دارد!

این روحانیون، بهتر و دقیق تر از روحانیون سنت گرا می‌دانند که گریزی از پذیرش رنسانس دینی نیست و سرنوشتی که مردم برای روحانیت سنت گرای شیعه درایران تعیین خواهند کرد، این بار سرنوشتی قطعی تر و متفاوت تر از سرنوشتی است که بعد از شکست مشروطه تعیین کردند. درآن دوران فرصتی برای امثال آیت‌الله‌هایی نظیر نااینی، سید ابوالحسن اصفهانی و بروجردی فراهم شد تا مرجعیت شیعه را در ایران حفظ کنند و یا در نجف اشرف مبلغ پایگاه روحانیت شیعه در قم باشند، اما این بار چنین شانسی بسیار دور از دسترس است. اگر تر و خشک با هم بسوزند، آنوقت مرجعیت شیعه همانگونه از ایران رخت برخواهد بست که روحانیون صاحب حساب‌های بانکی در خارج کشور، از ایران رخت برخواهند بست!!

ساده لوحی‌است اگر مجموع نیروهای سپاه پاسدار انقلاب اسلامی را درخدمت عملکرد و اندیشه سنت‌گرایان دینی و روحانیون حکومتی بدانیم. روی این توپ و تانک برای مردمی که حق و حقوق خود را می‌خواهند و برای مقابله با رنسانس دینی نمی‌توان حساب باز کرد، چرا که بدین ترتیب، ممکن است سنت گرایان دینی هم دنیا را از دست بدهند و هم آخرت را!

درچنین فضای متنوع و پرالتهابی است که محمد خاتمی نقش خود را ایفاء می‌کند. او نشان داده‌است که شطرنج بازی است که آنچه را نمی‌دانسته، در طول بیست سال بازی روی صفحه شطرنج سیاسی جمهوری اسلامی فرا گرفته‌است. او قلعه استواری دراین بازی برپا ساخته، که یک دروازه‌اش در قم است و دروازه دیگرش در اصفهان: دو پایگاه سنتی روحانیت شیعه ایران.

او خوب می‌داند که رویای امپراطوری اسلامی، با مرگ امپراطوری عثمانی به خاک سپرده شده‌است. سرانجام سلاطین صفویه نیز، که با آرزوی دست یافتن به همین هدف دودمانشان برباد رفت، در برابر چشمان امثال اوست، که تاریخ ایران و اسلام را خوب خوانده‌اند! روحانیونی که زیر بار حرف و سخن عطاالله مهاجرانی نمی‌روند و برای عبدالکریم سروش هم تره خرد نمی‌کنند، سرانجام تسلیم اراده توام با منطق و آگاهی خاتمی خواهند شد؟

قلعه‌های دینی نوگرایان و طرفداران تحولات!

خاتمی، در تهران و اصفهان بازی سیاسی- مذهبی را پیش می‌برد. در مشهد که قطب سوم روحانیت شیعه‌است، او بازی سیاسی را پیش می‌برد، همانگونه که درتهران عمل می‌کند.

شکست سنگینی که درانتخابات مجلس ششم آیت‌الله واعظ طبسی، درمشهد از طرفداران اصلاحات خورد، یک شکست سنگین سیاسی بود. او نیز مانند آیت‌الله مهدوی‌کنی می‌داند که اگر تن به این شکست بسپارد آنوقت باید شکست‌های بعدی را درعرصه اقتصادی و حکومتی بپذیرد. ظهور سایه دولت بر سر آستانقدس رضوی و بازگشایی دفاتر محرمانه این امپراطوری مالی، دست واعظ طبسی را از حوزه‌های دینی در قم و اصفهان کوتاه می‌کند و مدرسه حقانی را که با پول آستانقدس اداره می‌شود تا حد یکی از مدارس و یا دانشگاه‌های معمولی دینی در شهر قم پایین خواهد کشید. کاهش بودجه این مدرسه که بر دستگاه قضایی و امنیتی و نمایندگی‌های ولی فقیه در همه نهادهای مهم و شورای ائمه جمعه تسلط دارد، خنجری است به پهلوی شبکه مخوف و مافیایی حجتیه درجمهوری اسلامی.

عبایی خراسانی با زخم‌های ترمیم شده از یک ترور سیاسی، که واعظ طبسی و حجتیه درآن نقش داشتند به نمایندگی مردم مشهد در مجلس ششم انتخاب شده‌است. دیگر نمایندگان پیروز مجلس ششم نیز از جبهه مشارکت و از میان طرفداران تحولات و معتقد به رنسانس دینی اند! همین وضع دردیگر شهرهای خراسان نیزتکرارشده‌است. در اصفهان نیز آیت‌الله صاحب نام و نفوذی نظیر آیت‌الله طاهری سکان را دردست دارد، که یگانه منتخب واقعی در مجلس خبرگان رهبری است. او در انتخابات میان دوره‌ای مجلس خبرگان، از اصفهان بیش از یک میلیون رای آورد. هیچ یک از نمایندگان کنونی مجلس خبرگان نه تنها چنین آرایی را ندارند، بلکه اساسا برگزیده مردم نیستند، درحالیکه در مورد آیت‌الله طاهری وضع کاملا فرق می‌کند و مردم او را آگاهانه به مجلس خبرگان رهبری فرستاده‌اند. این طیف از روحانیون، که از آیت‌الله منتظری و آیت‌اله‌هایی نظیر طاهری اصفهان، اردبیلی و صانعی، فاضل میبدی و نور مفیدی آغاز و به روحانیونی نظیر کدیور، اشکوری، منتجب‌نیا، عبدالله‌نوری ختم می‌شود، هرکدام به نوعی نگران سرانجام روحانیت شیعه در ایران و به همین نسبت با رنسانس دینی در شیعه نزدیک هستند، در عین حال که همه آنها مواضع سیاسی و حکومتی نیز دارند و طرفدار تغییراتی در ساختار جمهوری اسلامی نیز هستند.

این طیف بندی و تنوع در جبهه روحانیون آنسو، یعنی درمیان روحانیت سنتی نیز وجود دارد. پاره‌ای از سران و فرماندهان این ارتش نیز، تکانی به خود داده و به علامت بیداری از خواب خوش حکومتی خمیازه می‌کشند!

صحنه مذهبی در شهر قم چه آرایشی دارد؟

درغیاب آیت‌الله‌های هم دوره آیت‌الله خمینی که در دهه دوم انقلاب هر کدام دار فانی را وداع گفتند، نسل دیگری برای پرکردن جای خالی آنها در حوزه مذهبی قم ظهور کرده‌اند. روحانیونی نظیر بهجت، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی و...

تردید نیست که اگر روحانیون صاحب نامی نظیر صدوقی، قاضی طباطبایی، مدنی، دستغیب، هاشمی نژاد، قدوسی، ربانی شیرازی، بهشتی، مطهری، محلاتی و تعداد دیگری از همین گروه روحانیون که در موج ترورهای دهه ۶۰ از صحنه مذهبی- سیاسی جمهوری اسلامی حذف شدند همچنان در قید حیات بودند، صحنه کنونی چه درحوزه‌های دینی و چه در حاکمیت بکلی صحنه دیگری بود و امثال آیت‌الله بهجت، مصباح یزدی، مکارم شیرازی، حائری شیرازی، واعظ طبسی و جنتی برای قرار گرفتن در موقعیت کنونی با موانع بسیاری روبرو بودند. این موانع را بنام سازمان مجاهدین خلق از میان برداشتند. همین ترورها را که کاملا به سود و حتی با اشاره و توطئه ارتجاع مذهبی بود بهانه یورش به آزادی‌های برآمده از دل انقلاب ۵۷ قرار دادند! صدها و هزاران نوجوان و جوان مجاهد دراین توطئه جنایتکارانه کشته و یا اعدام شدند. سرنوشتی که علیرغم همه تدابیری که حزب توده ایران اندیشید، سرانجام چون آوار بر سر سازمان‌های سیاسی دیگر و از جمله حزب توده ایران نیز فرود آمد!

پس از آن ترورها ودرغیاب آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله پسندیده و دیگران، اکنون، مخده و تخته پوست حوزه‌ها به روحانیونی رسیده‌است که نقش اسب تراوای مافیای بازار، دلال‌های بزرگ، زمین‌داران و نابود کنندگان صنایع کشور را بازی می‌کنند و نانی هم از کنار آن می‌برند! روحانیونی که هنوز همه ریششان سفید نشده و حتی بر شقیقه برخی‌شان "موی صدغ" نروییده اما صاحب عنوان "آیت‌الله العظمی" شده، حوزه علمیه قم را دراختیار گرفته و درکنار روحانیون حکومتی عمل می‌کنند. آنها که بر این تخته پوست نشسته‌اند، همگی می‌دانند ارشدترین روحانی حوزه‌های مذهبی ایران، درحال حاضر آیت‌الله منتظری است و او اعلم مراجع است! حتی اگر روحانیون به حاشیه رانده شده و در حصار۲۰ ساله‌ای نظیر آیت‌الله قمی و حائری را هم در این محاسبه جای دهیم. او آیت‌الهی است بی رغیب در تسلط به فقه جعفری . وقتی بر این تسلط، پایگاه مذهبی و مردمی او را هم بیافزاییم، آنوقت وزن مخصوص او درجمهوری اسلامی بیشتر معلوم می‌شود. وزن مخصوصی که برخلاف تصورات روحانیونی نظیر محمد محمدی ریشهری، فلاحیان و دیگرانی که در توطئه برکناری او از جانشینی آیت‌الله خمینی نقش اجرایی مهمی را ایفا کردند، ایستادگی منتظری در برابر کج روی‌های آیت‌الله خمینی از اعتبار او نکاست بلکه بر آن افزود. کج روی‌هایی که یا خود کرد و یا کسانی بنام او کردند، که بعدها احمد خمینی را نیز به قربانگاه بردند! همان‌ها که نه "یاد" را می‌خواستند و قبول داشتند و نه "یادگار" را! "انقلاب" را نمی‌خواستند!

چشمه‌های نوگرایی دینی در قم!

از میان دورترین روحانیون طیف نوگرایان دینی، حجت‌الاسلام "علی حجتی" چندی پیش نامه‌ای خطاب به آیت‌الله مکارم شیرازی، رئیس حوزه علمیه قم نوشت و در مطبوعات به چاپ رساند. او در این نامه از عقب ماندگی حوزه علمیه از تحولات روز ایران و جهان و دگرگونی‌های تکنولوژی جهانی یاد کرده و نسبت به ادامه این خواب غفلت در حوزه‌های دینی هشدار داده بود. این همان نگرانی و دغدغه‌ای است که سید جمال الدین اسدآبادی پس از بازگشت از مصر و ترکیه و آشنایی اولیه‌اش با دستآوردهای انقلاب کبیرفرانسه با خود به ایران آورده بود.

"علی حجتی" مانند کدیور به دادگاه ویژه روحانیت فراخوانده نشد، زیرا خطوط قرمز سنت گرایان را خوب رعایت کرده بود و بجای پرداختن به بحث حکومتی و حوزه "ولایت فقیه"، به حوزه دینی و مدیریت این حوزه پرداخته بود.

از طرف دفتر مکارم شیرازی، پاسخی خطاب به "علی حجتی"، که خود از شاگردان مکارم بود، در شماره ۲۴ اسفند روزنامه فتح چاپ شد. در این پاسخ و درمقام توجیه عملکرد دینی حوزه قم، مسائلی مطرح شد، که بسیار شبیه به توضیحات روابط عمومی وزارتخانه‌ها در پاسخ و توجیه افشاگری‌هایی است که گاه در برخی مطبوعات منتشر می‌شود: چه تعداد کتاب چاپ شده، چه تعداد سمینار برپا شده، چه مقدار کمک مالی به این و آن شده و چند مدرسه و ساختمان جدید ساخته شده‌است!!

در لابلای این پاسخ مشروح، اطلاعات جالبی هم وجود داشت که بی شک تهیه کننده پاسخ، به این اطلاعات در جهت اهداف خود اشاره کرده بود. بیرون کشیدن این اطلاعات و خواندن آنها صحنه کارزار سنت گرایان و نو گرایان دینی را نمایان‌تر می‌کند.

-در حال حاضر یکصد مرکز تحقیقاتی در حوزه علمیه قم فعال است.

-در کل حوزه علمیه قم اکنون ۴۰ هزار طلبه و مدرس دینی مستقرند، درحالیکه تا پیش از انقلاب و در زمان حیات آیت‌الله بروجردی (دراینجا مکارم شیرازی خود را جانشین آیت‌الله بروجردی قلمداد و معرفی می‌کند!) فقط چهار هزار طلبه دراین حوزه درس می‌خواند؛

-شش هزار طلبه زن اکنون در حوزه علمیه قم درس می‌خوانند؛

-از هفتاد کشور مسلمان جهان نزدیک به پنج هزار طلبه درحوزه علمیه قم مشغول تحصیل اند؛

-دروس مذهبی به حوزه‌های تخصصی تقسیم شده‌است (کلام، تفسیر، تبلیغ، قضاء و...)؛

-استفاده از کامپیوتر و اینترنت درتمام این مراکز، مدارس و دانشگاه‌ها رایج است؛

-تاسیس مرکز مدیریت حوزه علمیه زنان در سراسر ایران؛

حتی همین گزارش، با آنکه اشاره‌ای به محتوای بحثها و دروس هم ندارد نیز نشان از شکل گیری یک چالش ۴۰ هزار نفره در حوزه‌های کنونی قم و ادامه این چالش بین دهها هزار طلبه‌ای دارد که این دوره‌ها را طی ۲۰-۱۰ سال اخیر گذرانده و حالا عمامه بر سر، خود به مروج و مدرس و حجت‌الاسلام تبدیل شده و از قم رفته‌اند به اقصی نقاط ایران!

کدیورها از درون همین طیف درآمدند، عمادالدین باقی‌ها نیز در همین حوزه‌ها درس خواندند. بخشی عمامه بر سر گذاشتند و به صف روحانیت پیوستند و برخی کتک و شلوار را به عبا و عمامه ترجیح

دادند. البته، در این میان برخی نیز در همین حوزه‌ها ماندند و به مدرس تبدیل شدند!

شهرک‌های دینی!

نوجوانی که به امید رفتن بالای منبر، هنوز کرک صورتش ریش نشده، از روستاهای ایران خودش را به قم می‌رساند، اگر در یکی از حجره‌های مدارس مذهبی وابسته به روحانیون و مراجع جایی برای خودش پیدا می‌کرد و در کوچه پس کوچه‌های پیچ در پیچ و خاکی قم گم نمی‌شد و یا مجبور نمی‌شد در "پاشیر" آبنبارهای قدیمی این شهر، که گاه تا یکصد پله عمق داشت شب را صبح کند، از این رویداد بعنوان یک موهبت الهی یاد می‌کرد. مخصوصا اگر شانس می‌آورد و با طلبه و نوجوانی سر به راه هم حجره می‌شد!

همه روحانیون از این دوران خاطرات تلخ و شیرین بسیار دارند. آیت‌الله خلخالی از این دوران و آنچه دیده در حافظه خویش کتاب خاطراتی به قطره "مفاتیح الجنان" دارد که "روح‌القوانین" منتسکیو در حوزه های مذهبی شیعه است. درسی که با "ضرب" "ضربا" شروع می‌شد و حروف "ابجد" جدول ضرب ریاضی‌اش بود، حالا دفتر اولش با یادگیری کامپیوتر و رفتن روی شبکه اینترنت شروع می‌شود!

حجره و پستوهای مدارس نمور و قدیمی جای خود را به شهرک‌های طلاب داده‌است. بزرگترین این شهرک‌ها، شهرک "مهدیه" است که خانه‌های سازمانی طلاب و مدرسین علمی در آن قرار دارد، که اتفاقا این یکی را آیت‌الله مکارم شیرازی با بودجه و سهم امامی که در اختیارش است بنا کرده‌است. اتاق به اتاق و آپارتمان به آپارتمان این شهرک‌ها و خانه‌های سازمانی به لانه‌های زنبوری می‌ماند که وزوز بحثهای مذهبی شبانه، اغلب به جدل‌های سیاسی و خطی توام با داد و فریاد نیمه شبانه ختم می‌شود!

این نیز خود گوشه‌ای از جدال "نو" و "کهنه" است. جدالی که اکنون نه فقط در تفاوت بین حجره های قدیمی و آپارتمان‌های مسکونی و سازمانی، نه تنها بین ضرورت فشار به حافظه برای از بر کردن حروف "ابجد" و عرق ریختن پای کامپیوتر در شب‌های نیمه داغ شهر قم درحاشیه کویر، بلکه در تقابل اندیشه و سیاست و برداشت از سنت و مدرنیسم نیز خود را نشان می‌دهد. این، روی دیگری از همان جدالی است که در تهران بین روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های صبح امروز، مشارکت، فتح، خرداد، رسالت، کیهان، جمهوری اسلامی، جبهه، شلمچه، جامعه، توس، عصرآزادگان، پیام هاجر و سرانجام "آوا" جریان دارد. در میان این هفته‌نامه‌ها، "آوا"، درمیان نشریات طرفدار خارج ساختن آیت‌الله منتظری از حصر سیاسی- مذهبی آوانگارد است. مهم نیست که تعدادی از آنها را ببندند و یا نبندند، سقف فلک شکاف برداشته‌است! کاروان به راه خود ادامه خواهد داد. این را ببندند، آن دیگری منتشر می‌شود، این را زندانی‌کنند، دیگری با شال ترمه‌اش زیر این علم ۲۱ تیغه خواهد رفت!

دسته بزرگ نو اندیش‌ها، از مردمی‌ترین محلات با بدرقه "اجر شما با مصطفی" به حرکت درآمده و به محله حکومتی‌ها رسیده‌است. به این "دسته گل محمدی" در محله روحانیون حکومتی کسی "خوش‌آمدید، خوش‌آمدید" خواهد گفت؟

"آوا"، مطابق امتیازی که دارد باید در نجف‌آباد اصفهان منتشر شود، اما طالبین اطلاع از اخبار مربوط به آیت‌الله منتظری چنان در تهران و اصفهان آن را می‌خرند که بندرت و بموقع به نجف آباد می‌رسد!

جدال در حوزه علمیه قم، که تا درون حجره‌ها و خانه‌های سازمانی طلاب راه‌یافته، درمقایسه با جدالی که بین تحریریه‌های دو گروه روزنامه‌های مدافع سنت گرایا و نوگرایان دینی جریان دارد کم اهمیت نیست. این جدال، اغلب در فراخوان‌های روحانیون سنت گرای حوزه علمیه قم در همنوایی با روحانیون حکومتی برای به تعطیل کشاندن مدارس دینی و حوزه‌های مذهبی خود را نشان می‌دهد! گاه نیمی بسته می‌مانند و نیمی باز و گاه دوسوم دایر می‌شوند و یک سوم تعطیل!

عطاءالله مهاجرانی که در دوران اخیر هر گاه خواستار تعطیل شدن حوزه‌های دروس دینی برای اعتراض به سیاست‌های فرهنگی- مطبوعاتی کشور شده‌اند او را نشانه رفته‌اند، با علم و آگاهی از همین جدال و تقسیم نیروهاست که با آسوده‌خاطری به کارش ادامه می‌دهد. او با علم بر همین واقعیت بود که در مجلس حاضر شد و به استیضاح و استیضاح کنندگان پاسخ دندان شکن داد.

در استقبال از انقلاب مشروطه، سید جمال‌الدین اسدآبادی داستان رنسانس مسیحیت را برای روحانیون آن روزگار تعریف کرد و از تحولات اجتماعی بیرون آمده از دل انقلاب کبیر فرانسه برای آنها گفت. این بار و به یمن انقلاب ۵۷ و توفان سهمگین تکنولوژی ماهواره‌ای، هر کامپیوتری که دربرابر روحانیون و طلبه‌های جوان حوزه‌های علمیه می‌نشیند، یک سید جمال است!

وضع در خارج از حوزه‌های دینی و مذهبی نیز همینگونه‌است، حتی برای آنها که با ته ریش اسلامی مقابل کامپیوتر نشسته و با مانور روی بورس تهران، فرانکفورت و نیویورک پول می‌سازند و یا با "ای میل" جنبس سفارش می‌دهند و وارد می‌کنند!

جدال و بحثی که در دانشگاه‌های سراسر کشور جریان دارد، در نوع و ابعاد دیگری، نه تنها در دانشکده پزشکی فاطمیه قم، بلکه در دانشگاه‌های وابسته به حوزه علمیه قم نیز جریان دارد. یگانه تفاوت این کشاکش با کشاکش‌هایی که در دانشگاه کشور جریان دارد درآنست که در قم و در حوزه مذهبی این شهر دانشگاه در برابر دانشگاه قرار دارد، در حالیکه در دیگر دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها کشاکش بین دانشجویان و حاکمیت و یا اکثریت دانشجویان خواهان تحولات و اقلیت وابسته به بسیج و کمیته امداد جریان دارد.

- موسسه آموزشی- پژوهشی امام خمینی
- دانشگاه علم الحدیث
- موسسه تحقیقاتی امام صادق
- دانشگاه مفید
- موسسه تحقیقاتی اسراء
- بنیاد امیرالمومنین
- موسسه راه حق

هرکدام از این مراکز به یک گرایش دینی تعلق دارند و هر یک از گرایش‌ها با نزدیکی و دوری به سنت گرایان و نوگرایان دینی پیوند خورده‌اند. دانشگاه مفید را آیت‌الله موسوی اردبیلی پایه‌گذاری کرده که در روزگار حیات آیت‌الله خمینی بر راس قوه قضائیه بود و شانه به شانه آیت‌الله بهشتی، رفسنجانی و علی خامنه‌ای حرکت می‌کرد. موسسه تحقیقاتی امام صادق به دانشگاه امام صادق وابسته است که آیت‌الله مهدوی کنی بنیانگذار آنست و نخستین شبکه خصوصی تلویزیونی نیز درجمهوری اسلامی به وی و دانشگاهش داده‌شد! آیت‌الهی که از ابتدای پیروزی انقلاب نشان داد بیش از آنکه روحانی باشد سیاست‌باز است، اگرچه بیش از همه از تکرار سرنوشت روحانیت در مشروطه نگران است! او پیوسته به اقتضای موقعیت و زمان حرف زده‌است. روزگاری طالب آزادی مطبوعات بود (در زمان بنی‌صدر) و اکنون دشمن مطبوعات!

بنیاد امیرالمومنین مستقیما زیر نظر واعظ طبسی و آستان‌قدس رضوی است و بودجه‌اش را او تامین می‌کند و موسسه "راه حق" نیز همان "مدرسه حقانی" است که کادر قضایی برای حجتیه تربیت کرده و تمام دستگاه قضایی کشور، اعمم از انقلاب و دادگستری، نظامی و امنیتی، مطبوعاتی، روحانیت و اخیرا "ویژه" را تسخیر کرده‌است. این آخری بر می‌گردد به تعیین قاضی ویژه - رازقندی- برای رسیدگی به پرونده ترور حجاریان! این دو مدرسه و بنیاد آخری، یعنی امیرالمومنین و راه حق، دو کانون و خفیه‌گاه حجتیه است!

بر این صحنه پر کشاکش سیاسی- دینی، ایستگاه رادیویی را نیز باید اضافه کرد که مستقل از همه ایستگاه‌های رادیو- تلویزیونی کشور فعالیت می‌کند. چیزی شبیه رادیوی "واتیکان" در رم!

این رادیو زیر نظر شورای رهبری حوزه علمیه قم کار می‌کند و خود صحنه بازتاب دهنده احکام گاه متناقض دینی و متاثر است از برداشت‌های اغلب زاویه‌دار و متمایل به نظرات آیت الله بروجردی و یا مرحوم خویی و گاه آیت الله خمینی. رادیو آنقدر تخصصی است که به اهل جدل در حوزه‌های دینی و یا طلاب موسسات دانشگاهی یاد شده در بالا و یا ساکنین خانه‌های سازمانی طلاب و مدرسین حوزه علمیه قم می‌خورد، گرچه پخش بیانیه‌های تعطیل حوزه‌ها و یا دروس علما در هماهنگی با توطئه‌های روحانیون حکومتی و در مخالفت با دولت خاتمی به آن نقش سیاسی نیز می‌بخشد. اگر مردم قم گهگاه به آن گوش بسپارند، برای آگاهی از همین تحصن‌ها، راه پیمایی‌ها و بگیر و ببندها و اعلام تعطیل مغازه‌ها و حوزه‌های دینی است، که به کسب و کار مردم ضربه می‌زند!

در دل همه این موسسه‌ها و دانشگاه‌ها، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، خود حکایتی است دنباله دار، که از درون برای مقابله با سنت‌گرایانی که در حرف از خمینی می‌گویند ولی درعمل علیه او بوده و هستند خود سازی می‌کند!

همین جدال، درابعاد محدود تری در مشهد و اصفهان جریان دارد. در اصفهان یک سر خط را آیت‌الله طاهری در دست دارد و سر دیگر را آیت‌الله مظاهری. در مشهد نیز یک سر این چوب خط در دست آیت‌الله عبایی خراسانی است و سر دیگرش در دست واعظ طبسی. آیت‌الله عبایی خراسانی به خونخواهی "هاشمی نژاد" در میدان ایستاده‌است که قد و قواره حکومتی‌اش در حد علی خامنه‌ای و هاشمی

رفسنجانی بود و سابقه زندان و مبارزه‌اش از مجموع سابقه خامنه‌ای و رفسنجانی دراین عرصه بیشتر بود. در سر دیگر واعظ طبسی ایستاده است که وارث شیخ "محمود حلبی" رهبر و بنیانگذار حجتیه بود.

چالش همه سویه درتهران!

حال باز گردیم به تهران که کانون سیاسی- قتصادی این نبرد است و جدال سنت گرایی و نوگرایی دینی را نیز در دل خود دارد.

خاتمی در چنین میدان مین گذاری شده‌ای عمل می‌کند و پیاده نظامش که مطبوعات باشند عرصه را بر سنت گرایان و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها که اعتبار همه‌شان نزد مردم سقوط کامل کرده تنگ کرده‌است. این میدان روز به روز تنگ‌تر و رویارویی قطعی و لحظه به میدان درآمدن سرداران نزدیک‌تر می‌شود.

از نوروز امسال، سنت گرایان و دشمنان رفرم و تحولات انقلابی چند "ستاد بحران" تشکیل دادند. کاربدستان سیاسی، تبلیغاتی و نظامی یکی از ستاد عبارتند از "علی لاریجانی" سرپرست رادیو تلویزیون، "محمد رضا باهنر" صحنه گردان سیاسی جناح موتلفه- رسالت و "سردار ذوالقدر" قائم مقام فرمانده کل سپاه پاسداران، "فلاحیان" وزیر سابق اطلاعات و امنیت که برای رسیدن لحظه قتل‌عام روزشماری می‌کند! یک ستاد روحانی نیز بر فعالیت‌های این ستاد نظارت عالیه دارد و برخی دستورات و فرامین را به آن ابلاغ می‌کند. از آیت الله "موحدی کرمانی" نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران (او جانشین عبدالله نوری شده‌است که تا مرگ آیت‌الله خمینی نماینده وی در سپاه بود و اکنون نماینده نوگرایان دینی و طرفداران رفرم انقلابی در زندان!) آیت‌الله جنتی (دبیر شورای نگهبان که گفته می‌شود در بسیاری از ترورها و جنایات فتوای او نقش تعیین کننده داشته‌است. او بر دفتر تبلیغات اسلامی نیز رهبری عالیه دارد!) آیت‌الله یزدی (رئیس سابق قوه قضائیه و عضو کنونی شورای نگهبان)، آیت‌الله مصباح یزدی (رئیس مدرسه حقانی و نماینده مستقیم آیت‌الله واعظ طبسی در تهران و در همه تشکل‌های حکومتی- دینی)

هرکدام از اعضای این ستاد و جمع روحانیون ناظر برآن با ریسمان‌هایی که چندان ناپیدا هم نیست به رهبری موتلفه اسلامی، (عسگراولادی) فداییان اسلام (ناطق نوری) و حجتیه (واعظ طبسی) وصل اند، جریان‌ها و یا کسانی را نمایندگی می‌کنند و نزد هاشمی رفسنجانی و یا علی خامنه‌ای نیز راه دارند، اما روز به روز بیشتر معلوم می‌شود که ناظر و خط دهنده اصلی همه این تشکل‌ها واعظ طبسی است و فداییان اسلام و شاخه‌های نظامی- تروریستی‌اش و موتلفه اسلامی و زیر مجموعه‌های باصطلاح سیاسی‌اش نیز از او فرمان می‌برند! این درحالی است که فداییان اسلام باز سازی شده و موتلفه اسلامی، در سال‌های اخیر بصورت نزدیک‌ترین متحد یکدیگر عمل می‌کنند؛ چه در سیاست و چه در توطئه و ترور!

آرایش جنگی

این یک آرایش جنگی‌است، که نه درجبهه جنگ با عراق، بلکه در جبهه مخالفت با نوگرایی دینی، رفرم انقلابی و کوشش برای حفظ مافیای اقتصادی- سیاسی شکل گرفته‌است. جبهه مخالفان تحولات، پیاده نظام خویش را از میان حقوق بگیران بنیادهای خیریه و بسیج جنگ ندیده‌ای انتخاب کرده که نه از سر ایمان، بلکه با حقوق ماهیانه به صف شده است! چند هزار تومان به شرورترین جوانان و نوجوانان محلات داده و آنها را در مساجد محلات جمع کرده‌اند و آموزش مقابله با مردم و قتل و کشتار می‌دهند. محاکمه متهمین به ترور سعیدحجاریان و اعترافات برخی بسیجی‌های کم سن و سالی که در این محاکمه و بعنوان متهم حاضر شده بودند پرده را در باره ماهیت و نقش این بسیج بیشتر کنارزد. دراین محاکمه تلاش شد تا انواع پرونده‌های جنایی متهمین در شهر ری را بازگشایی کنند تا ترور حجاریان در میان آنها گم شود، اما این نیز به ضد خود تبدیل شد، زیرا مردم تازه فهمیدند زیر پوشش امر به معروف و نهی از منکر و زیر پوشش بسیج چه جنایاتی در محلات و شهرها انجام می‌شود و علاوه بر قتل‌های شناخته شده سیاسی- حکومتی، دراین سال‌ها چه تعداد جوان مردم توسط این بسیجی‌ها به گلوله بسته‌شده، مغازه و محل کسب مردم به آتش کشیده شده، دختران مردم با چاقو به قتل رسیده و...

رویای خون رنگ و ثروت آلوده ارتجاع مذهبی، که برای یک جنگ صلیبی خیز برداشته تا وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی را برای قتل‌عام نوگرایان دینی و تحول خواهان صدر انقلاب بهمن ۵۷ اجرا کند، درآن مرداب خونین و متعفنی رشد کرده که علامه دهخدا آن را در لغت نامه خود، به نقل از یکی از فرماندهان لشکر صلیبی بنام "گودفرو آدویویون" چنین نقل کرده‌است:

((... اگر می‌خواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس به دست ما افتادند چه معامله شد، همین قدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد در لجه‌ای از خون مسلمانان می‌تاختند و خون تا زانوی مرکب می‌رسید! به تقریب، ده هزار مسلمان در معبد قتل‌عام شد و هر کسی درآنجا راه می‌رفت تا بند پایش را خون می‌گرفت. از مسلمانان هیچ کس جان نبرد و حتی زن و اطفال خردسال را هم معاف ننمودند.))

امثال آیت‌الله مصباح یزدی، می‌خواهد سوار بر اسب قدرت و ثروت در چنین میدانی بتازد!

دستگیری‌ها و محاکماتی که بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری و با محاکمه کرباسچی شهردار تهران شروع شد و اکنون با پیوستن اکبرگنجی و لطیف صفری و شمس‌الواعظین به عبدالله نوری و کدیور در زندان اوین ادامه یافته در حقیقت در پی حذف سرداران جبهه مخالف، سرگردان کردن پیاده نظام آن و دست یابی به فرمانده اصلی بوده‌است.

رویاهای شوم دراین محافل و ستادها، تا حذف خاتمی به هر شیوه ممکن و به ریاست جمهوری رساندن "علی لاریجانی" پیش برده می‌شود.

از ابتدای سال ۷۹، بی اعتناء به نفرت عمومی مردم ایران از تلویزیون جمهوری اسلامی، سنت گرایان مذهبی و مروجان ارتجاع دینی سیمای جمهوری اسلامی می‌کوشد از علی لاریجانی چهره‌ای آشنا برای مردم بسازد. به هر مناسبتی او لبخند به لب در تلویزیون ظاهر می‌شود و این در حالی است که مردم این لبخند را "زهرخند" می‌شناسند.

آیا علی لاریجانی که خواهر زاده آیت‌الله جوادی آملی است، از چنین شانسی برخوردار است؟ شاید سنت گرایان مذهبی او را تأیید کنند و چهره‌ای نوظهور در صحنه اجرایی کشور و مورد قبول و تأیید خویش بدانند، اما رای و نظر مردم، علیرغم آنکه وی روحانی نیست و تحصیلات انگلیسی نیز دارد به گونه‌ای دیگر است! در طول ریاست او بر صدا و سیما انواع دارو و دسته‌های امنیتی، انتظامی، ارتجاعی، حجتیه‌ای و موتلفه‌ای در این وسیله ارتباط جمعی مروج مقابله با نوگرایی دینی و جنبش تحول خواهی مردم بوده‌اند. برنامه "هویت" به سرپرستی و مدیریت "مهدی خزعلی" پسر آیت‌الله خزعلی در همین سیما تهیه و پخش شد. برنامه "چراغ" در دوران ریاست او بر صدا و سیما زیر نظر حجت‌الاسلام حسینیان که خویش را "قاتل" معرفی کرده تهیه و پخش شد و بر هر دو برنامه "سعید امامی" نظارت و یا با آن همکاری داشت. بدین ترتیب "علی لاریجانی" را مردم همکار و همگام خزعلی، سعید امامی، حسینیان و فلاحیان می‌شناسند و از سکان داران ستیز با نوگرایی دینی!

مجلس ششم!

اگر مجلس ششم با ترکیبی که از صندوق‌های رای بیرون آمده تشکیل شود، برای نخستین بار "نوگرایان دینی" قدرت و امکان قانون‌گذاری پیدا خواهند کرد. این نه نیروی دوم است و نه نیروی سوم، بلکه نیروی نوگرای دینی است، که در نخستین گام می‌خواهد مرزهای "خودی" و "غیرخودی" را پشت سر بگذارد. این خواست در شعار جبهه مشارکت ایران اسلامی، تحت عنوان "ایران برای همه ایرانیان" تجلی یافته‌است. اگر چنین شود، حتی علیرغم همه کارشکنی‌هایی که سنت گرایان کرده و خواهند کرد، نوگرایان دو قوه مجریه و مقننه را در اختیار خواهند گرفت و دو ارگان علنی و غیر علنی همچنان دراختیار سنت گرایان باقی می‌ماند: قوه قضائیه که دراختیار حجتیه است و مافیای سیاسی- مالی که آن هم زیر سلطه حجتیه است!

چالش "نو" و "کهنه" بدین ترتیب ادامه دارد، اما سؤال بزرگ آنست که این چالش همچنان بر بستر پرهیز از خشونت عریان و خیابانی ادامه خواهد یافت و یا جان سختی توطئه گران مخالف نوگرایان دینی و جنبش مردم، سرانجام کار را به خیابان‌ها و سنگرهای خیابانی خواهد کشاند؟

همگان می‌دانند و می‌گویند که برآغاز سنگر بندی خیابانی پایانی متصور نیست. بر سنگ نوشته‌های گور کسانی که این آتش را می‌خواهند زیر پوشش دفاع از سنت‌های دینی - مذهبی "شیعه اثنی عشری"در ایران برافروزند خواهند نوشت: برباد دهندگان دین و کشور!

عضو رهبری حزب کمونیست کردستان ترکیه:

تحولات اخیر کردستان ترکیه از پرده بیرون می‌آید!

"عصرما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان
ترجمه : م. معتمد

((در استراتژی اروپا– آسیای امپریالیسم، ترکیه جایگاه ویژه خود را بعنوان کشور خط مقدم بعهده می‌گیرد.))

با این جمله "مصطفی درزیم" از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست کردستان ترکیه، در رابطه با تحولات جاری در خاور نزدیک و ترکیه دیدگاه‌های خود و حزبش را تشریح کرد. او در دیداری به تشریح دیدگاه‌های خود پرداخت که به دعوت کمیسیون بین‌المللی حزب کمونیست کردستان ترکیه، در مدت اقامت کوتاه وی در آلمان و با شرکت نمایندگان احزاب کمونیست یونان، ایتالیا، اسپانیا و آلمان فراهم شده بود. این دیدار در شهر فرانکفورت آلمان ترتیب یافت.

مصطفی درزیم در این دیدار، در رابطه با "استراتژی اروپا–آسیا"ی ایالات متحده امریکا در جهت "احیای دوباره خط ارتباطی اقتصادی و سیاسی جاده ابریشم"، پس از اشاره به طرح "برژینسکی"، مشاور اسبق کاخ سفید امریکا در این ارتباط گفت:

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، شرایط لازم برای ایجاد یک "دالان انتقال انرژی از قفقاز تا دریای مدیترانه" مناسب‌تر از گذشته شد. در این ارتباط ترکیه عضو ناتو عهده‌دار وظیفه خاصی است. این کشور می‌بایستی از طریق تشکیل یک پیمان نظامی با آذربایجان و گرجستان در منطقه دریای سیاه× ثبات ایجاد کند و از مسیر یک خط لوله نفتی به طرف دریای مدیترانه حفاظت و نگهبانی نماید.

برای تحقق این اهداف بود که ایالات متحده امریکا در جهت رسیدن به یک "راه حل" برای باصطلاح "مسئله کردها" اعمال فشار کرد. این راه حل می‌توانست به این قرار باشد که به کردهای شمال عراق (جنوب کردستان) اجازه تشکیل یک کشور فدراتیو یا یک حکومت ملی داده شود. در حالی که در شمال کردستان (ترکیه) بایستی یکسری حقوق مشخص فرهنگی خلق کرد به رسمیت شناخته شود. در یک چنین محاسبه‌ای حزب کارگران کردستان ترکیه دانسته و بطور عمد مداخله داده شد. مخالف مسلح سابق بایستی این وظیفه را بعهده بگیرد که از یک طرف حافظ اتحاد خلق کرد باشد، این در حالی است که از طرف دیگر، خلق کرد بایستی مناسبات حاکم بر جامعه را به رسمیت شناخته و دیگر برای خودمختاری ملی خویش مبارزه نکند.

به عنوان "پاداشت" در قبال یک چنین رفتار تسلیم طلبانه و کوتاه آمدن از مواضع سابق، حکومت ترکیه به کردها "در صورت گسترش و تثبیت هر چه بیشتر دموکراسی" وعده "حقوق بیشتر" می‌دهد. از این گذشته، پس از ۲۲ سال ((نظامیان می‌توانند توسط حاکمان جدید غیر نظامی جایگزین شوند)) بطوری که اساس یک دمکراسی بورژوایی پایه ریزی شود.

آنچه که در این زمینه به خدمت گرفته می‌شود، لایحه مربوط به قانون اساسی جدید ترکیه است که سال‌ها در این کشور مورد بحث و گفتگوست و همچنین طرحی است با نام "پروژه جمهوری دمکراتیک" که در این بین نه فقط تعدادی از روشنفکران و هنرمندان تا حدودی منتقد، بلکه همچنین " عبداله اوجولان"، رهبر زندانی "پ.کا.کا" و همین طور، بازرگانان و تاجران ترکیه نیز از آن دفاع می‌کنند. اجرای یک چنین طرح‌هایی فقط در جهت منافع کنسرن‌های بزرگ صورت می‌گیرد، چرا که دقیقا همین کنسرسیوم‌ها در رقابت با یکدیگرو در جهت استفاده از شانس بزرگ سرمایه گذاری‌های سودآور در شمال کردستان هستند، به شرط آنکه به جنگ و حالت فوق‌العاده در این منطقه خاتمه داده شود.

حزب کمونیست کردستان به "پروژه جمهوری دمکراتیک" فقط به عنوان یک حقه تبلیغاتی می‌نگرد و آن را بی‌محتوا و فاقد آن آینده واقعی می‌داند که شرایط زندگی و کاری خلق کرد را در دراز مدت و برای مدت طولانی بهتر کند.

"سرمایه بین‌المللی و سرمایه حاکم بر ترکیه، بلاانقطاع در جهت کردستان حرکت می‌کند." در این ارتباط دانسته و بطور عمد "یک درآمیختگی" با گروه‌ها و دستجات بورژوازی محلی" صورت می‌گیرد. به عنوان "دستمزد" ایجاد یک چنین تغییر و تحولاتی طبیعی است که با آگاهی کامل روی "اجازه فعالیت به رسانه‌های کرد زبان و حقوق فرهنگی" از قبل حساب شده مانور شود.

اینها به تنهایی به معنای دمکراتیزه کردن جامعه نمی‌باشد، بلکه فقط ایجاد دوباره آن شرایط و مناسباتی است که حدود ۲۵ سال پیش در شمال کردستان حاکم بود. از این جهت حزب کمونیست کردستان برای رسیدن به یک "فدراسیون مرکب از ساکنین کرد زبان و ترک زبان" تبلیغ و فعالیت می‌کند. فدراسیونی از پایین و توسط مردم و نه از بالا و توسط حاکمیت. در فدراسیون مورد نظر ما، همکاری زحمتکشان هر دو ملت کرد و ترک، در برابر سرمایه‌داری حاکم کنونی الزامی است! n

---

× برژینسکی در کتاب خود "تخته شطرنج بزرگ" در این رابطه می‌نویسد: ((...روسیه موقعیت ویژه و کنترل خود بر دریای شرق را ازدست داده، جانشین این فقدان در دریای سیاه خود را نشان می‌دهد. از یک طرف استقلال اوکرائین و از طرف دیگر وجود کشورهای مستقل کنونی قفقاز- گرجستان، ارمنستان و آذربایجان باعث بهترشدن موقعیت ترکیه در منطقه شده و شانس این کشور را در جهت کسب موقعیت از دست رفته‌اش در منطقه مجددا بالا برده‌است. استقلال کشورهای آسیای میانه، در خیلی از نقاط مرزی باعث جابجایی مرزهای جنوب شرقی روسیه تا بیش از هزار مایل (نزدیک به دو هزار کیلومتر) به طرف شمال شده‌است. کشورهای تازه تاسیس دارای منابع عظیم معدنی و نفتی هستند که توجه سرمایه گذاران و علاقمندان خارجی را به خود جلب می‌کند. موقعیت ترکیه در این منطقه تقویت و موقعیت روسیه شدیدا تضعیف گردیده‌است. به نظر می‌رسد که شبح امکان درگیری با کشورهای مسلمان در تمام نواحی جنوبی روسیه، می‌بایستی برای روس‌ها موجب نگرانی باشد...))– مترجم

(بقیه "تعدیل اقتصادی" از ص ۲۴)

حاکمیت بی‌چون و چرای سرمایه‌مالی متمرکز در کشورهای متروپل سرمایه‌داری بر "بازار جهانی" است. نتیجه انطباق قوانین و دستورات و شروط سیاسی – شرایط سیاسی سرمایه‌گذاری خارجی، قروض کمرشکن و غیرقابل بازپرداخت، لغو قوانین حامی نیروی کار داخلی و سرمایه ملی و تولید داخلی و... – در این "تئوری منسجم اقتصادی" با منافع سرمایه‌مالی امپریالیستی در این واقعیت تظاهر می‌کند، که هر سه گروه امپریالیستی – امریکا، اروپای متحد و ژاپن– از سیاست لیبرالیسم اقتصادی – "تعدیل اقتصادی"– در سراسر جهان متفق‌القول دفاع می‌کنند. تبلیغاتی که تحت عنوان ((اقتصاد آزاد و رقابتی)) عنوان می‌شود، بطور روزافزون با مقاومت خلق‌های جهان روبرو می‌شود.

برای ایران باید "اقتصاد سیاسی" مطابق با شرایط مشخص جامعه ایران داشت. جامعه‌ای از "جهان سوم"، که در نبردی سخت و خونین برای حفظ استقلال و برپایی "اقتصاد ملی" درگیر است و در برابر تهاجم و تجاوز امپریالیستی و متحدان عینی داخلی آن مقاومت می‌کند. قانون اساسی ج. ا. ایران برای این هدف شرایط ضروری آغازین را ارایه می‌دهد.

۱– غنی‌نژاد،در مصاحبه‌ای با رادیو بی‌بی‌سی در روزهای پایانی فروردین ماه گفت: دولت می‌تواند برای دورزدن قانون اساسی ج. ا. به بخش خصوصی همانطور اجازه تاسیس بانک بدهد، که با وجود دولتی بودن بازرگانی خارجی در قانون اساسی، به بازرگانان اجازه تجارت خارجی را واگذار کرده‌است.

فرازهایی از تحلیل پرزیدیوم کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه بمناسبت یکصد و بیستمین سالگرد تولد "ژوزف استالین"

پس از درگذشت "استالین" و در آغاز دهه ۶۰، در اتحاد شوروی

لحظه تاریخی "رفرم انقلابی" از دست رفت!

نقل از نشریه "سویتسکایا روسیا"

ترجمه و تلخیص: ع. سهند

۲۱ دسامبر ۱۹۹۹، یکصدو بیستمین سالگرد تولد یکی از برجسته‌ترین دولتمردان قرن بیستم "ژوزف ویستادینویچ استالین" است. شخصیتی که حزب بلشویک و حکومت شوروی را بمدت ۳۰ سال رهبری کرد.

همانطور که دربرنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه آمده‌است، از آغاز دو گرایش مخالف در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشت – گرایش پرولتری و گرایش خرده بورژوایی، گرایش دمکراتیک و گرایش بوروکراتیک– و مبارزه بین این دو گرایش بویژه پس از انقلاب اکتبر شدت یافت. شمار بسیاری از شبه انقلابیون و افراد مقام طلب بدون ایدئولوژی، که به کشور و اموال دولتی بعنوان "غنائم"ی که باید تقسیم شود نگاه می‌کردند، به حزب کمونیست حاکم پیوستند. طی دهه ۱۹۲۰ تمایلات این افراد، تحت تعبیر غلط تروتسکیستی از وظیفه انترناسیونالیستی روسیه شوروی، که به گمان آنها بنا بود بعنوان هیزم یک "حریق جهانی" عمل کند، پنهان بود. در زمان ما، همان تمایلات در لباس جدید "پیوستن به تمدن جهانی" ظاهر شده‌اند.

دو جناح که در عمل دو حزب مختلف بودند، در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی تشکیل شد. یک حزب زحمتکشان و میهن پرستان و یک حزب بوروکراتیک که بطور توهین‌آمیزی میهن ما را "این کشور" می‌خواند. در نبرد سرسختانه‌ای که بین این دو حزب آغاز شد، هر طرف به پیروزی‌های نوبتی دست یافت.

این نبرد، در زمان ما با جدایی قطعی ایدئولوژیک و سازمانی بین دو حزب و با پیروزی موقت "حزب" گورباچف، یاکولف، یلتسین و دیگر همفکرانشان پایان یافته‌است.

تروتسکی، متکی به نظریه انقلاب دائمی خود معتقد بود، که ساختمان سوسیالیسم در "روسیه عقب مانده" غیرممکن بوده و انقلاب روسیه تنها با یک انقلاب در غرب می‌تواند نجات یابد، و باید همه سعی معطوف نزیک کردن آن انقلاب شود.

استالین بسیار دقیق ماهیت واقعی این نظرات، یعنی تحقیر مردم شوروی و "نفی ایمان به قدرت و توانایی پرولتاریای روسیه" و آنچه در پس تاوری انقلاب دائمی پنهان است را نشان داد. به نظر استالین، پرولتاریای پیروزمند روسیه نمی‌تواند "دست روی دست گذاشته" و در انتظار پیروزی پرولتاریای غرب و رسیدن کمک از آن "آب در هاون بکوبد".

استالین هدف بسیار روشنی را در برابر حزب و مردم قرار داد: ((ما ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب هستیم. ما باید این فاصله را در دهسال طی کنیم. یا ما در این کار موفق می‌شویم و یا آنها ما را له خواهند کرد.))

این نظرات روشن، که سرشار از اعتماد به پیروزی سوسیالیسم در کشور ما بودند و استالین مثل همیشه آنها را در قالب کلمات آرام و دقیق بیان می‌کرد، الهام بخش و مشوق مردم شوروی شده و قلوب آنها را سرشار از غرور، امید و باور به پیروزی می‌کرد. توده‌ها درک کرده بودند که مسئله "سوسیالیسم در یک کشور" یک بحث انتزاعی روشنفکرانه نبود، بلکه ماهیتا با مسئله مهم و حیاتی بقای حکومت اتحاد شوروی و همه خلق‌های آن در ارتباط تنگاتنگ است. اما این آخرین چیزی بود که اپوزیسیون تروتسکی– زینویف نگران آن بود. بنابراین و در شرایطی که اتحاد شوروی یک دژ محاصره شده بوسیله امپریالیست‌ها بود، استالین در مبارزه دائمی برای وحدت حزب محق بود. کمونیست‌ها و مردم شوروی پی‌برده بودند که وحدت حزبی یک ضرورت حیاتی برای خود حزب و کشور بشمار می‌رفت. در نظر حزب و مردم، استالین بدون تردید تبلور آن وحدت بود.

این رویارویی تند، در دهه ۱۹۳۰ از طریق سرکوب سیاسی که قربانیان آن نه تنها دشمنان آشکار رژیم شوروی، بلکه بسیاری از کمونیست‌های صادق، چهره‌های برجسته حزب و دولت، دانشمندان و برجستگان فرهنگ و هنر و فرماندهان نظامی نیز بودند حل شد.

از جانب وارثان ایدئولوژیک تروتسکی در دوران ما، درباره وسعت سرکوب سیاسی استالین به نحو خارق‌العاده‌ای غلو شده‌است. اگر کسی بخواهد حتی برای یک لحظه حرف‌های نویسندگان هجونامه‌های ضد شوروی را باور کند به این نتیجه کشانده خواهد شد که بلشویک‌ها تقریبا کل بشریت را از بین بردند؛ و این درحالی است که با وجود اینکه روسیه در نتیجه دو جنگ دهشتناک امپریالیستی حدود ۴۰ میلیون نفر را از دست داد، جمعیت شوروی طی ۷۰ سال سوسیالیسم دو برابر شد.

البته، به هیچ وجه جایز نیست که وسعت آنچه که اتفاق افتاد، تماما گفته نشود. آنچه که روی داد یک فاجعه ملی بود که زخمی عمیق و دردناک در قلب مردم بجا گذشت و به امر سوسیالیسم آسیب جدی وارد کرد.

تحت این شرایط به غایت متناقض که البته مشخصه هر دوران انقلابی است، مردم شوروی به پیروزی‌های عظیم تاریخی دست یافتند. نجات کشور از ویرانی اقتصادی، دستیابی به یک رشد اقتصادی بی‌سابقه، انجام یک انقلاب فرهنگی– علمی و تکنولوژیک، افزایش توانایی دفاعی کشور و ارتقاء اعتبار دولت در صحنه جهانی از جمله دستاوردهای مردم شوروی در این دوران است. زحمتکشان سراسر جهان از رژیم خلقی در روسیه حمایت کردند و بورژوازی را مجبور ساختند که امتیازاتی داده و در جستجوی مصالحه با حکومت شوروی و طبقه کارگر خود برآید.

واقعیت تاریخی این است که در میان توده‌های وسیع خلق که با انقلاب اکتبر آزاد شده بودند و برای تحقق بخشیدن هرچه زودتر به سوسیالیسم و آرمان‌های کمونیستی می‌کوشیدند، یک روحیه فعال بودن اجتماعی و سیاسی گسترش یافته بود. برای مردم شوروی، نیاکان و پدران ما، ساختمان یک جامعه نوین موجب غرور، افتخار و قهرمانی بود.

در رابطه با مسئله امنیت کشور، استالین مجبور به یک انتخاب دشوار بود. او یا باید در انزوا منتظر ساعتی می‌شد که آلمان هیتلری که در نتیجه اغماض دولت‌های بزرگ جهان قوی‌تر و گستاخ‌تر شده بود، همه قدرت اقتصادی و نظامی اروپای بنده شده را به سمت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پرتاب کند و یا اینکه درگیر یک بازی پیچیده در استفاده از اختلافات درونی امپریالیست‌ها شود. قرارداد مونیخ که قدرت‌های "دمکراتیک" با هیتلر و موسولینی امضاء کردند، اتحاد شوروی را مجبور به امضای قرار داد عدم تجاوز شوروی با آلمان کرد. در نتیجه این قرارداد، مرزهای کشور بسمت غرب منتقل شد، تجاوز هیتلر به شوروی به تاخیر افتاد و برادران اسلاو ساکن سرزمین‌های اوکراین غربی و بلاروسی غربی تحت حمایت شوروی قرار گرفتند. با پیروی از درک لنینی استفاده از تناقضات درونی امپریالیسم در حمایت از منافع اساسی زحمتکشان و اکثریت بشریت،

استالین توانست جبهه متحد قدرت‌های امپریالیستی کـه نـوک تـیز آن روسیه شوروی را هدف قرار داده بود را درهـم شکسـته و سـپس یـک ائتلاف ضد هیتلری، که یکی از مهمترین دستاوردهای مکتب دیپلماسی لنینی- استالینی است را تشکیل دهد.

بد گویان اتحاد شوروی و سوسیالیسم سعی میکنند حتی این حقایق بسیار واضح را هم تحریف کنند. با این وصـف، آمـادگـی بـرای عقب راندن تجاوز امپریالیستی، اصـلاح ایدئولـوژیـک و سیاسـی نظـام اجتماعی و حکومتی شوروی که استالین در اواخر دهه ۱۹۳۰ اقـدام بـه آن کرد، نقش کمتری از استراتژی دیپلماسی هنرمندانه و ایجاد صنـایع مدرن و نیروهای نظامی قدرتمند نداشت.

نخستین گام کلیدی، زدودن تاوری انقلابـی از تروتسکیسم بود، که دانسته آرمان‌های میهن دوستانه‌ای که همه خلق به آن اعتقـاد داشت را نفی می‌کرد. به گفته نویسنده معروف "الکساندر بـک" اسـتالین بهتر از هر کس دیگری می‌دانسـت کـه بلشـویک‌ها حـق نداشـتند بـه روسیه بعنوان کشوری فاقد تاریخ نگاه کنند. بدسـتور اسـتالین بـود کـه بازسازی همه جانبه کل نظام علوم اجتماعی صورت گرفت و انحرافـات مبتذل جامعه شناسانه از آن زدوده شد. آموزش تاریخ روسیه در مـدارس متوسطه و عالی از سر گرفته شد.

یک تحول بسـیار مـهم، تصویـب قـانون اساسـی جدیـد اتحـاد شوروی سوسیالیستی بود که برابری همـه شـهروندان را اعـلام و نـه فقـط حقوق دمکراتیک، بلکه برای اولیـن بـار در تـاریخ بشـر، حقـوق اجتمـاعی و اقتصادی کار، استراحت، آمـوزش رایگـان، درمـان رایگـان و بازنشسـتگی را تضمین کرد.

مناسبت و ماهیت سودمند این تغییرات بخصوص با شروع جنگ بزرگ میهنی مردم شوروی علیه متجاوزین فاشیسـت آلمـانی، کـه طـی آن مسیر ایدئولوژیک و سیاسی جدید شـکل نـهایی خـود را یـافت، مسـیری در سمت استقرار تداوم تاریخی، احترام به ارزش‌هـای ملـی- میـهن دوسـتانه و تکیـه بـر آنـها در راسـتای سـاختمان زنـدگـی تـازه بروشـنی تـائید شـد. از سخنرانی‌های تاریخی استالین درآغاز جنگ و در مراسم رژه سالگرد انقـلاب اکتبر در ۷ نوامبر۱۹۴۱، کـه در آنـها مـردم شـوروی را خواهـران و بـرادران خطاب کرد، تـا پایـان دادن بـه پیگـرد کلیسـای ارتدکـس روسـیه و شـروع همکاری با آن و بسـلامتی مـردم شـوروی پـس از پـیروزی بـر متجـاوزین فاشیست نوشیدن، اینها فقط لحظاتی از رونـد دیـالکتیکی بودنـد کـه در آن اندیشه سوسیالیستی و اندیشه میهن دوستانه هرچه بیشتر به هم نزیک شـده و با هم در آمیختند.

اپورتونیست‌های سیاسی و شبه پژوهشگران نمی‌تواننـد عظمـت پیروزی‌های مـردم شـوروی - میلیون‌هـا کمونیسـت و توده‌هـای بـیرون از حزب- کـه در جبهـه‌ها جنگیـده و در کارخانـه‌ها، مـزارع، مراکـز طراحـی و مؤسسات تحقیقاتی زحمت کشیدند را از سینه تاریخ محو کنند. دلاوری و از خود گذشتگی همه خلق‌های اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی پـیروز شـد، اما همه جهان می‌داند که اراده آهنین و پایمردی استالین نقـش عظیمـی در پیروزی مردم شوروی در جنگ بزرگ میهنی بازی کرد.

پایان جنگ وظایف خطـیر و دشـوار جدیـدی را در برابـر حـزب کمونیست و مردم شوروی قرار داد. سخنرانی "پرده آهنین" چرچیل، نخسـت وزیر انگلیس در "فلتون" در ایالت میسوری امریکا و ظهور "مک کارتیسم" در ایالات متحده موجب شروع جنگ سرد بین غرب و شرق شد. اتحاد شوروی به شیوه‌ای تحسین برانگیز به چالش شرایط جدید برخاست و درعرض چنـد سال نه تنها اقتصاد نابود شده خود را باز سازی کـرد، بلکـه شـالوده توانـایی هسته‌ای- موشکی که یک دهه بعد به برابری استراتژیک نظامی بـا ایـالات متحده منجر شده را پی‌ریزی کـرده و راه تسـخیر فضـا را گشـود. براسـاس نظرات و طرح‌های استالین یک اتحاد جغرافیایی- سیاسی از خلق‌های اسلاو تشکیل شد.

درگذشت استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ نه تنـها بـرای زحمتکشـان اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیسـتی، بلکـه بـرای زحمتکشـان سراسـرجهان ضایعه بزرگی بود. استالین بالغ بر ۳۰ سال اولین حکومت کارگران و دهقانان در جهان را رهبری کرد و بالغ بر ۴۵ سـال اسـت کـه او دیگـر در میـان مـا نیست. استالین همانند همه شخصیت‌های بزرگ در تاریخ جـهان و روسـیه، فردی قوی، پیچیده و عمیقا متناقض بود که در چارچوب قضاوت‌های سـاده انگارانه نمی‌گنجد. او در کنار پیروزی‌های بسیارش نتوانست از اشتباهاتی کـه اثرات تراژیکی بر زندگی میلیون‌ها انسان داشت، دور بماند.

بعلت عظمیت نفوذ استالین بر تحولات تاریخی، اسـطوره سـازی از او در حیات و پس از مرگش امری طبیعی بود. اسطوره سـازی او در زمـان حیاتش خود را در به اصطلاح کیش شخصیت نشان داد. در باره این پدیـده، میخائیل شولوخوف نظر معـاصرین اسـتالین را بصورتـی موجـز چنیـن بیـان می‌کند: ((بله یک کیش وجود داشت، ولی شخصیت اسـتالین یـک واقعیـت بود.))

با وجود اینکه کنگـره بیسـتم حـزب کمونیسـت اتحـاد شـوروی رئوس کلی یک ارزیابی منصفانه از نقـش تـاریخی اسـتالین و جایگـاه او در تاریخ روسیه و جـهان را تصویـب کـرد، متعاقبـا ارزیـابی دوران اسـتالین بـه عوام‌فریبان و اپورتونیست‌ها واگذار شد. آنچه کـه مـاهیت واقعـی همـه ایـن "ارزیابان" را نشان میدهد، توجه انحصاری و تمرکز آنها بر حوادث سال ۱۹۳۷ است، چرا که رویهمرفته این سالی بود کـه در آن صحنـه سیاسـی اساسـا از افرادی که بقول لنین "به قطار در حال حرکت انقـلاب بـزرگ مـردم" پریـده بودند، پاک شد. افرادی که دارایی "قزاق"ها و "کـولاک"هـا را مصـادره کـرده بودند، کسانی که با تبلیغ عوامفریبانه "فرهنگ پرولـتری" کلیسـاها را نـابود و متخصصین صادق غیر حزبی را از بین برده بودند، کسـانی کـه می‌خواسـتند همه چیز را مصادره کرده و بطور مساوی تقسیم کنند و کسـانی کـه رویـای یک "حریق‌جهانی" را در سر داشتند که روسیه قرار بود "یک بغـل هـیزم" آن باشد.

استالین میراث تئوریک قابل توجهی از خود بجای گذاشت که تـا به امروز اهمیت خود را حفظ کرده‌است. استالین تا آخرین روزهـای حیـاتش، مسـائل مـهم در توسـعه اقتصـادی و اجتمـاعی جامعـه نویـن را تحلیـل و تفسـیرتئوریک می‌کـرد. رسـاله "مسـائل اقتصـادی سوسیالیسـم در اتحـاد جماهیرشوروی سوسیالیستی" که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد، خواهان توجه به قوانین عینـی اقتصـادی، بویـژه قـانون "ارزش" در پراتیـک برنامـه ریـزی و مدیریت اقتصادی شد. آثار او پیرامون مسائل "زبان‌شناسی" انحرافات مبتـذل در برخورد به تحلیل طبقاتی پدیده‌ها و روندهای اجتماعی را نشـان داده و رد می‌کنند.

یک سند فوق‌العاده جالب و مهم که در واقع وصیت‌نامه سیاسـی استالین محسوب می‌شود، سخنرانی او در نوزدهمین کنگره حزب کمونیسـت اتحاد شوروی است که او در آن آمیزش و وحدت ارگـانیک مبـارزه طبقـاتی بـرای سوسیالیسـم و مبـارزه بـرای اسـتقلال‌ملی، حـاکمیت ملـی، حقـوق دمکراتیک انسانی و آزادی‌ها را اعلام کرد.

متاسفانه بخـش اعظـم اندیشـه‌های مـهم و مبتکرانـه اسـتالین، هیچگاه پس از مرگ او جامه عمل به خـود نپوشـید. در ایـن مـورد، خـود او بیش از هر کس دیگری مقصر است. بزرگترین سهل‌انگاری استالین این بود که یا وقت نداشت و یا نتوانست جانشینانی که به اندازه خود او قادر بـه درک وظایف مرحله بعد باشند را آماده کند.

او اساسا نقش سیاسی حزب کمونیست را با تبدیل آن به دارنـده انحصاری قدرت تحریف کرد و در نتیجه رهبری حزب با رهـبری دولـت در هم آمیخت. حزب با پذیرش هـرچـه بیشـتر عملکردهـای اداری و مدیریـت اقتصادی، نه تنها قدرت بیشتری بدست آورد، بلکه همزمان با از دسـت دادن ویژگی‌های یک جنبش سیاسی روشنگرانه و اخلاقی و با رشد جدا ماندگی و دور افتادگی از توده‌ها، ضعیف‌تر شد.

نظام دولتی که استالین ایجاد کرده بود، تا شروع دهه ۱۹۶۰ همه توانایی‌های بالقوه‌اش را بکار گرفته بود. در نظام مورد نظـر، بـا اینکـه تحـت رهبری استالین و بعلت رشد گسترده اقتصاد و روابط اقتصادی نسبتا سـاده در آنزمان کاملا موثر عمل کرده بود، ولی تحت شرایط جدیدی که با انتقال بـه یک روند توسعه سرمایه همراه بود، نظارت از یک مرکز واحد به مانعی، بویژه بر سر راه پیشرفت علمی و تکنولوژیک و اختراعات فنی کـه تحـت نظـارت نمی‌توانند رشد کنند، تبدیل شد. واقعیات جدیـد، دمکراتـیزه کـردن بیشـتر و احترام به منافع و ابتکارات متنوع عمومی را ضروری کرده بود، ولـی رهـبری بعد از استالین نخواست تمرکز قـدرت در راس حـزب و دسـتگاه دولتـی را از دست بدهد. تحت شرایط جدید، این به جدا ماندگی بیشـتر رژیـم از مـردم و مردم از رژیم منجر شد. در نتیجه حـزب، کشـور و جامعـه وارد یـک مرحلـه بحرانی طولانی شدند.

حوادث تراژیک دهه گذشته و کوشش برای احیای سـرمایه‌داری درستی این تز استالین را نشان داد که با پیشرفت روند ساختمان سوسیالیسم، مقاومت نیروهای متخاصم در برابر آن نه تنها از بین نمی‌رود، بلکـه اشـکال ظریف و بی‌رحمانه‌ای به خود می‌گیرد.

امروز پایان تاریخ نبوده و روسیه و سوسیالیسم فاقد آینده نیسـتند. حزب کمونیسـت فدراسـیون روسـیه وفـادار بـه آرمان‌هـای سوسیالیسـتی و کمونیستی متاثر از احساس غرور برانگیز میهن دوستانه عشق به وطن، همـه این سال‌ها علیه رژیم ضد مردمی و بـرای تولـد دوبـاره روسـیه، ارزش‌هـای معنوی و حکومت مردم، مبارزه کرده‌است. حزب کمونیست فدارسیون روسیه همه نیروهای مردمی و میهن دوست کشور را به اقدام مشترک فراخوانـده و همه امکانات خود را در خدمت ارتقاء همکاری همه نیروهـای سـالم جامعـه برای باز گرداندن قدرت به زحمتکشان قرار داده است.

ما کمونیسـت‌های روسـیه، در ایـن مبـارزه از نـام بـزرگ ژوزف ویساوینویچ استالین و زندگی و مبارزه او که صمیمانه در خدمت مردم، کشور و حکومت ما قرار داشت، الهام می‌گیریم. ما مطمئنیم که آینده بـه مـا تعلـق داشته و پیروزی میهن دوستان نزدیک است.

اشاره *– در تاریخ هفتم خرداد و ساعتی پس از اعلام نظر قطعی و نهایی شورای نگهبان پیرامون انتخابات تهران، از سوی رادیو صدای ایران گفتگویی طولانی با "راه‌توده" انجام شد. در این گفتگو علاوه بر نتایج انتخابات، اهمیت گشایش مجلس ششم، برخی تعلل‌ها و کمبودهای جبهه دوم خرداد (جبهه ضدارتجاع- سرمایه‌داری تجاری)، ابعاد غارت مافیای اقتصادی-سیاسی درایران، حوادث و پیامدهای کنفرانس برلین، موقعیت رهبر در جمهوری اسلامی، یک سلسله مسایل دیگر نیز در ارتباط با تحولات و رویدادهای ایران مترح شد که "راه‌توده" نظرات و دیدگاه‌های خود را پیرامون آنها تشریح کرد. متن این گفتگو را، که توسط "مانوک خدابخشیان" از برنامه سازمان رادیو صدای ایران انجام شده در زیر می‌خوانید.*

گفتگوی رادیویی "راه‌توده" با رادیو "صدای ایران"

غلبه "جنبش" بر طرفداران لغو "جمهوریت" و برقراری "حکومت" بسیار بزرگتر از تقلب‌های شورای نگهبان و کشاندن سرنوشت یک سوم انتخابات تهران به مرحله دوم است!

مردم جمهوریت و مجلس ششم را بردند!

– نشریه راه‌توده از مافیای حجتیه، مافیای اقتصادی- سیاسی و خلاصه از وجود یک مافیا در جمهوری اسلامی بسیار نوشته‌است. واقعا این مافیا چیست؟ رهبرانش کیستند؟

راه‌توده: ابتدا و پس از سلام خدمت شما و شنوندگان شما، اجازه بدهید خرسندی و خوشحالی خودم و همفکران و همکارانم در نشریه "راه‌توده" را در این باره ابراز کنم که سرانجام هم در داخل کشور و هم در خارج کشور، این درک از واقعیات مربوط به حاکمیت جمهوری اسلامی همگانی شد، که یک مافیای اقتصادی-سیاسی بر ایران حکومت می‌کند. این برای ما بسیار اهمیت دارد، زیرا سال‌ها، یگانه فریادی بودیم که دیگران را از دادن آدرس‌های نادرست به مردم پرهیز می‌دادیم. این درک جدید، به افسانه قدرت "ولایت فقیه" و "ولایت مطلقه فقیه" در جمهوری اسلامی خاتمه داده و بازهم بیشتر خاتمه خواهد داد. این دیگر روشن شد که در ایران "ولایت" یک "مافیا" حاکم است که می‌خواهد و یا می‌خواست مطلقه هم بشود. با صحبت‌ها و توطئه‌هایی که پیرامون انتخابات مجلس ششم و تلاش برای جلوگیری از بازگشایی مجلس ششم و ابطال انتخابات شهرستانها و بویژه انتخابات تهران شد، دیگر ما فکر نمی‌کنیم، کسی تردید داشته‌باشد، که بر ایران یک مافیا حکومت می‌کند و نه ولی فقیه. این مافیا فقط قتل و کشتار و ترور و توطئه نمی‌کند، بلکه مهم‌تر از آن مملکت را غارت می‌کند و به پشتوانه همین غارت و در تلاش برای ادامه همین غارت است که با جنبش مردم مقابله می‌کند. حتی بدبین‌ترین افراد نسبت به این ارزیابی و آخرین طرفداران قدرت ولایت فقیه در ایران، حتی کسانی در درون حاکمیت جمهوری اسلامی و کسانی که خود را ذوب در ولایت معرفی می‌کردند، می‌توانند رویدادهای این سه ماه اخیر بعد از انتخابات مجلس را مرور کنند تا بر آنها هم معلوم شود چه کسانی بر جمهوری اسلامی و ایران حکومت می‌کنند. مرور کنند و ببینند چگونه می‌شود گفت ولی فقیه و رهبر همه کاره است، اما فرماندهان سپاه خودشان اعلامیه کودتا صادر کنند! رهبر و ولی فقیه بگوید {شرکت مردم و انتخابات مجلس ششم یک "یوم‌الله" بود} و آنوقت شورای نگهبانش بگوید این یوم‌الله تقلبی است و بیشتر از ۷۰۰ هزار رای این یوم‌الله را در تهران باطل کند! ولی فقیه و رهبر بگوید من با بستن مطبوعات مخالفم، ولی یکشبه بریزند مطبوعات را ببندند! حتی اگر طرفدار بستن مطبوعات هم بوده، در سخنرانی‌اش بگوید مخالف است، اما در پشت صحنه کار دیگری را اجازه بدهد! یعنی جسارت گفتن حرف واقعی‌اش را نداشته باشد. (۱)

خوب، این حرف و نظر ما در تمام این سال‌ها بوده‌است. به آنها که در همین رادیوی شما از ایدئولوژی ولایت فقیه می‌گفتند، از جناح خامنه‌ای در برابر جناح جنتی، جناح ناطق نوری در برابر جناح رفسنجانی و امثال این آدرس‌های گمراه کننده داد سخن می‌دادند و بالاخره هیچکدام نمی‌دانستند و نمی‌گفتند که کار در جمهوری اسلامی در دست کیست؟ رژیم یک رژیم ولایت فقیه است و یا یک رژیم مافیایی؟ اگر مافیایی است، که هست، پشتوانه و پایگاه اقتصادی‌اش چیست؟

خوشحالی ما دو چندان شده‌است، چرا که حالا دیگر چهره‌های صادق مذهبی نظیر آقای "عمادالدین باقی" هم در مطبوعات داخل کشور از مافیای قدرت می‌نویسند و امثال آقای "فرخ نگهدار" هم که تا حالا در سازمان فداییان اکثریت از جناح و باند خامنه‌ای و یا باند رفسنجانی و این نوع باندها صحبت می‌کرد و به دوستان و هم‌اندیشان خودشان توضیح نمی‌دادند که این باند و جناح‌ها پایگاه اقتصادی و طبقاتی‌شان کجاست؟، حالا در مصاحبه با رادیو بی.بی.سی از مافیای اقتصادی در جمهوری اسلامی سخن می‌گوید. اینها، همه پدیده‌ها و درک‌های نوینی است که ما از آن خیلی خوشحالیم.

اما این مافیا از کجا سر درآورده‌است و رهبرانش کیستند؟

از نظر ما این مافیا از دل جنگ ایران وعراق بیرون آمد، از دل ترورها و انفجارها و حذف چهره‌های انقلابی از صحنه سیاسی کشور بیرون آمد، از دل میلیاردها دلار خرید تسلیحات جنگی و میلیاردها دلار قرض و وام از کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و صندوق بین‌المللی که در جریان برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی به ایران سرازیر شد، بیرون آمد.

بنابراین، این مافیا، مافیایی است اقتصادی که از سال‌های آخر جنگ با عراق و سپس در دهه ۷۰ سکان‌های رهبری جمهوری اسلامی را بسیار دقیق و سازمان یافته تصرف کرد و نهادهای عظیم مالی و بازرگانی مانند بنیاد مستضعفان، آستان قدس رضوی، کمیته امداد، حساب ۱۰۰، صندوق‌های قرض الحسنه و اخیرا بانک‌های خصوصی را پشتوانه خود کرد. پشتوانه‌ای که نه تنها دولت و مجلس اختیار نظارت بر آن را ندارند، بلکه اهرم فشار و هدایت دولت نیز شدند و همچنان هستند!

این مافیا از همان سال‌های ۵۸ و ۵۹ شکل گرفت، در ترورها دست داشت، در انفجارها دست داشت، در یورش به احزاب، در اعدام‌ها و حتی در تحمیل ادامه جنگ به مردم دست داشت. ما بصورت جدی فکر می‌کنیم که آنها توانستند سازمان مجاهدین خلق را به ابزار دست خودشان تبدیل کنند و ترور و انفجارها را سازمان بدهند. از یک طرف در زندانها اعضای جوان این سازمان را کشتند و از طرف دیگر آتش خشم و کینه را برای ترورها و انفجارها در خارج زندان تشدید کردند و شاید عوامل نفوذی‌شان در این سازمان آدرس و امکانات هم برای این عملیات فراهم کردند!

اعدام "محمدرضا سعادتی" در زندان اوین، در حالیکه هنوز هیچ نوع عملیات مسلحانه‌ای از سوی سازمان مجاهدین خلق صورت نگرفته بود، یک نمونه بسیار قابل درنگ و تامل است. او که خودش از رهبران قدیمی سازمان بود و به چنگ لاجوردی افتاده بود، از زندان برای رهبری سازمان مجاهدین خلق نامه نوشت و بشدت از انحراف در مشی و سیاست سازمان در جهت گیری به طرف مقابله نظامی با جمهوری اسلامی انتقاد کرد و هشدار داد، اما لاجوردی او را فورا و پیش از آنکه انتقادات او بتواند در بدنه این سازمان تاثیر بگذارد، اعدام کرد و خشم را در سازمان مجاهدین تشدید کرد و بر حریق عملیات مسلحانه نفت پاشید!

چرا باید این نوع حوادث را فراموش کرد؟ ما فراموش نکرده‌ایم و فراموش هم نخواهیم کرد. این بخشی از تاریخ ۲۰ سال اخیر ایران است.

– سازمان مجاهدین خلق که خودش این ترورها و انفجارها را پذیرفت.

راه‌توده: بله، همانطور که حالا مسئولیت ترور سرلشکر صیاد شیرازی و حوادث دیگر را در دوران اخیر پذیرفته و آب به آسیاب ارتجاع و همین مافیا ریخته. بهرحال، باید مجموع عملکرد این سازمان را دید که به سود و در خدمت چه جریانی عمل کرده و می‌کند. مثل همین ماجرایی که در برلین حزب کمونیست کارگری آفرید و ضربه قابل توجهی به جنبش مردم زد و در خدمت همین مافیا عمل کرد. در آن سال‌های اول انقلاب و در داخل ایران هم وضع و درک و عملکردها شبیه همین حرکتی بود که در برلین شد و به سود مافیای مورد بحث ما تمام شد.

در مورد این مافیا، ما اعتقاد داریم که بخش سیاسی آن که حجتیه باشد، از همان سال ۵۸ و پس از ضربه مهلکی که از انقلاب خورده بود، توانست خود را جمع و جور کرده و با نفوذ در ارگان‌های مهم خودش را آماده تصاحب قدرت کرد. البته این قدرت ممکن نبود، مگر با یک پشتوانه اقتصادی که این پشتوانه هم درطول جنگ فراهم شد و با قبضه بازرگانی کشور کامل شد. آنها با در اختیار داشتن بازرگانی خارجی به نقدینگی دست پیدا کردند و در خرید تسلیحات جنگی به کار انداختند. شما ببینید اینها چقدر دور اندیشی داشتند. بنیاد مستضعفان را همین آقای علینقی خاموشی، رئیس کنونی اتاق بازرگانی و صنایع از اول قبضه کرد و وقتی خواست به اتاق بازرگانی برود آن را سپرد به محسن رفیقدوست. یعنی دو تن از رهبران موتلفه اسلامی، بازار، تجارت و بازرگانی از همان ابتدا دانستند کجا را باید بگیرند و قبضه کنند. البته اینها در نهادهای نظامی هم نفوذ کردند. مثلا محسن رفیقدوست که بعدا ریاست بنیاد مستضعفان را در اختیار گرفت و آن را به یک امپراطوری اقتصادی تبدیل کرد، پشتر کمیته‌ها را در اختیار داشت و بعدها هم از طریق بنیاد مستضعفان و قدرت مالی که داشت و هنوز هم دارد تسلط خودش را بر این کمیته‌ها که حالا با شهربانی ادغام شده و نیروی انتظامی شده، حفظ کرد. این کلیات را اشاره می‌کنم تا ببینیم از چه زمانی مافیای اقتصادی–سیاسی در جمهوری اسلامی خودش را آماده قبضه قدرت‌کرد.

شما نگاه کنید ببینید چه روحانیون و مبارزان سیاسی را از صحنه زندگی و سیاست خارج کردند. امثال قاضی طباطبایی و مدنی در آذربایجان، صدوقی در یزد، دستغیب در شیراز، قدوسی دادستان انقلاب، محلاتی، هاشمی‌نژاد در خراسان، مطهری و ده‌ها و ده‌ها روحانی و غیر روحانی از روی زمین برداشته شدند، تا نوبت به خزعلی‌ها و مصباح یزدی‌ها و حالا دیگر به حجت‌الاسلام "رازقندی" برسد، که من اتفاقا دلم می‌خواهد در ارتباط با پرونده ترور حجاریان و نقشی که برعهده این حجت‌الاسلام گذاشته شده، صحبت کنم. یعنی حجت‌الاسلامی که وقتی انقلاب شد ۱۷– ۱۸ سال داشته و در تربت حیدریه و سپس آستان قدس رضوی فرمانبر آیت‌الله واعظ طبسی بوده و حالا هم از طرف او فرستاده شده به قوه قضائیه و قاضی ویژه شده‌است.

خوب، ما می‌پرسیم همه این‌ها حادثه بود و توطئه نبود؟ اگر نبود چطور شد که در آن موج سنگین عملیات تروریستی یک تلنگر به خزعلی و مصباح یزدی و واعظ طبسی و عسگراولادی نخورد؟ ما به هیچ وجه طرفدار ترور و این نوع عملیات نیستیم و ترور را گره‌گشا هم نمی‌دانیم، اما تکلیف این سؤال چه می‌شود؟

– شما می‌خواهید بگویید که هسته مرکزی این مافیا حجتیه است؟

راه‌توده: بله همینطور است و بارها هم نوشته‌ایم، اما این انجمن دیگر آن انجمن، با ساختار پیش از انقلاب نیست، خیلی گسترده‌تر از آن و مهم‌تر از گذشته شده‌است. ارتباطهای بین‌المللی دارد، نیروی نظامی دارد، دستگاه امنیتی دارد، اسناد و مدارک سری مملکت را در اختیار دارد.

– سازمان مجاهدین خلق خودش می‌گوید ترورها را انجام داده، چرا فکر می‌کنید حجتیه در این کار دست داشت؟

راه‌توده: باید بازگشت به سال‌های اول تاسیس جمهوری اسلامی و حوادث را مرور کرد. آقای خزعلی نرفت بمب در حزب جمهوری اسلامی بگذارد و یا مصباح یزدی نرفت آیت‌الله مدنی را ترور کند، اما یک بازی دو طرفه انجام شد از سوی حجتیه و رهبری سازمان مجاهدین خلق، که حاصل آن به سود همین مافیایی که از آن صحبت می‌کنیم و هسته مرکزی رهبری آن با حجتیه است، تمام شد. این یک سیاست بسیار دقیقی بود که از نظر ما، از بیرون و از سوی بزرگترین محافل امنیتی– جاسوسی بین المللی هدایت و رهبری شد. سازمان مجاهدین را عامل کاری کردند که خودشان نمی‌توانستند بکنند، اما حاصل آن به سود اینها بود! چقدر دقیق این کار را توانستند سازمان بدهند! در زندان چنان بیرحمانه می‌کشتند که چاره‌ای برای بدنه سازمان که هنوز دستگیر نشده بود نمی‌ماند جز خودکشی و انتقام، پیش از دستگیری و کشته شدن بدست لاجوردی!

– حاصل این بازی آیا حضور بعضی شکنجه‌گران در تحریریه روزنامه‌ها نیست؟

راه‌توده: اگر منظورتان امثال حسین شریعتمداری در کیهان است، بله! اما اگر منظورتان برخی روزنامه نویس‌های باصطلاح دوم خردادی است، این یک بحث جداگانه است و ارتباط به آنچه که من می‌گویم ندارد. حساب امثال اکبر گنجی که در سپاه پاسداران بود و یا جلایی‌پور که در کردستان بود و یا حجاریان که در وزارت اطلاعات و امنیت بود و امروز روزنامه‌نگار شده‌اند، کاملا متفاوت است با حساب امثال شریعتمداری‌ها و شایانفرها در روزنامه کیهان و یا مسیح مهاجرها در روزنامه جمهوری اسلامی. گذشته اینها هم در ارگان‌هایی که بوده‌اند، بکلی با هم متفاوت است. این مسأله فقط در روزنامه‌ها نیست در سازمان‌ها و ارگان‌های دیگر هم اکنون صادق است. مثلا، شما می‌دانید همین آقای حکیمی‌پور، رئیس شورای شهر تهران که با حقه بازی دستگیرش کرده‌اند تا شریک ماجرای ترور حجاریان کنند و پای ملی–مذهبی‌ها را به میان بکشند، ایشان هم در سپاه پاسداران بوده. جمع زیادی از فرماندهان و پایه‌گذاران سپاه و وزارت اطلاعات و امنیت در سال ۶۳ خودشان را کنار کشیدند. مخصوصا در سپاه پاسداران، که این حکیمی‌پور و اکبر گنجی و جلایی‌پور از جمله این فرماندهان و پایه‌گذاران هستند. بر سر ادامه جنگ و نحوه فرماندهی و اداره ارگان‌هایشان با مقامات اختلاف پیدا کردند و بی سر و صدا کناره گیری کردند. خلاصه اینکه، خیلی‌ها در ارگان‌های مختلف و با گذشته‌ها و عملکردها مختلف هستند. صرف حضور در یک ارگان و نهادی جرم و گناه نیست، باید دید چه کرده‌است در گذشته و بویژه امروز چه می‌گوید و چه می‌کند!

بهرحال، من می‌خواستم پاسخ سؤال شما درباره مافیای قدرت را بدهم، اما آنقدر مطلب ناگفته وجود دارد و آنقدر مسائل بهم مربوط است که ذهن انسان می‌رود به دور دست‌ها.

بهر تقدیر، باید ببینیم این مافیا چگونه از دل ترورها، خریدهای جنگی و کشتار زندانیان سیاسی بیرون آمد و به چه ثروتی و چگونه دست یافت. این مافیا چنان پر قدرت است که جلوی جنبشی به این عظمت برای تحولات ایستاده است؛ و البته، در مقابل آن، جنبش چنان پرقدرت است که این مافیا را رسوا کرده، فاش کرده و توطئه‌هایش را خنثی می‌کند و به همین دلیل هم این مافیا نمی‌تواند مثل گذشته در جمهوری اسلامی عمل کند.

حالا ببینیم این مافیا قدرت اقتصادی‌اش از کجاست؟ آیا فقط در عرصه سیاسی مانور می‌کند؟ ترور می‌کند برای آنکه ترور کرده باشد؟ با مطبوعات و آزادی‌ها مخالف است چون از ارزش‌های اسلامی می‌خواهد دفاع کند؟

اگر بخاطر شما و شنوندگان شما باشد، در چند گفتگوی قبل، شاید یکسال پیش، مسأله جابجایی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی و بعنوان ریشه اساسی جنبش کنونی، بعنوان دیدگاه منتشره در "راه‌توده"طرح شد. من در همان گفتگو عرض کردم که جنبش کنونی در پایان این مرحله باید بتواند ساختار طبقاتی را در حاکمیت جمهوری اسلامی تغییر داده و نمایندگان خود را جانشین آن کند. بحث اساسی اینجاست!

بحث بر سر این نیست که ولی فقیه را بردارند و یا بگذارند، تکلیف ولی فقیه و ساختار کنونی حاکمیت هم در گرو این تغییر اساسی و تغییر توازن قوا در حاکمیت است. این تغییر بدین گونه‌است که سیستم بازرگانی و تجاری حاکم در جمهوری اسلامی باید جای خودش را به سیستم تولیدی بدهد. دفاع از آزادی‌ها و مطبوعات آزاد نیز در خدمت همین هدف است؛ یعنی در خدمت بازکردن مشت این سرمایه‌داری تجاری که شکل مافیایی به خود گرفته و آگاهی مردم از ساختار واقعی جمهوری اسلامی. امری که در سه سال اخیر تا حدود قابل توجهی ممکن شده‌است. حالا ببینیم این مافیا و روحانیونی که سنگ ارزش‌های اسلامی را به سینه می‌زنند و جلوی آزادی مطبوعات ایستاده‌اند تا مشتشان باز نشود در جمهوری اسلامی چه اهرم‌های اقتصادی را در اختیار دارند و چگونه با چنگ و دندان از آن دفاع می‌کنند.

سلاطین واردات در جمهوری اسلامی!

راه‌توده در شماره ۹۶ خودش گزارشی را منتشر خواهد کرد درباره "شکر" در ایران. در این گزارش شما می‌خوانید که همین آقای مصباح یزدی، که آیت‌الله هم خطابش می‌کنند و قطعا یکی از اعضای صدور فتوای قتل‌های سیاسی–حکومتی در جمهوری اسلامی هم خود ایشان است، سلطان واردات

شکر در جمهوری اسلامی است. برخلاف آن کلام تلخ و مرگبارش در نماز جمعه‌های تهران، کامش در جمهوری اسلامی سخت شیرین است!

ایشان از ادامه ولایتش بر بازار شکر ایران دفاع می‌کند و پرچم دفاع از ارزش‌های اسلامی و ولایت فقیه را برافراشته‌است. از ابتدای جمهوری اسلامی تا کنون ۶ میلیارد دلار شکر وارد ایران شده‌است، که ۳ میلیارد دلارش در همین سال‌های یکه‌تازی ایشان و تحت سلطه مستقیم ایشان وارد شده‌است. آنقدر شکر وارد کرده‌اند که ۴۰۰ هزار تن بیشتر از مصرف سرانه کشور است و تولید نیشکر ایران را همراه با کارخانه‌های وابسته به آن نابود کرده‌است. شرح کامل این واردات در شماره آینده راه‌توده منتشر خواهد شد.

آقای آیت‌الله یزدی، فقط در یک قلم، سلطان "تایر" است. واردات لاستیک تحت ولایت مطلقه ایشان است.

آقای آیت‌الله واعظ طبسی علاوه بر سلطنت بر خراسان و خواب و خیال سلطنت بر تمام ایران، سلطان بی رقیب و ولی مطلقه زعفران ایران است و می‌خواهد از عبور لوله‌های گاز سرخس از خراسان هم مالیات بگیرد. یعنی دولتی مستقل در دل دولت مرکزی.

آقای رفسنجانی و خانواده ایشان هم که پسته ایران را ولایت و سرپرستی می‌کنند.

آقای اسدالله عسگراولادی، برادر حبیب الله عسگراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی، به گفته خودش در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش در مطبوعات، سلطان بی رقیب "زیره" ایران است و بر آن ولایت دارد. ایشان البته عضو شورای رهبری موتلفه اسلامی و نایب رئیس اتاق بازرگانی هم هست.

آقای آیت‌الله جنتی، پسرش را انداخته جلو و بر واردات وسائل صوتی و تصویری و برقی ولایت دارد.

آقای موحدی کرمانی که نماینده ولی فقیه در سپاه و نیروهای نظامی است، بر واردات مورد نیاز صنایع نظامی جمهوری اسلامی و فروش تولیدات این صنایع در بازار داخلی ولایت دارد.

آقای ناطق نوری که مدام بسیج را تحریک می‌کند که جلوی تکرار مشروطه را بگیرد، ایشان سلطان گاوداری و وارد کننده لبنیات ایران است.

آقای محسن رفیقدوست که ظاهرا کنار گذاشته شده، مقدمات ولایت مطلقه بر پتروشیمی ایران را می‌چیند و فعلا خطوط غیر دولتی راه‌آهن را ولایت می‌کند. شما همینطور بگیرید و بروید جلو. چای مصرفی و تولیدی ایران، برنج مصرفی و تولیدی ایران، فرش صادراتی ایران و خلاصه همه آنچه که وارد و یا صادر می‌شود، بصورت مافیایی زیر سلطه ولایت یکی از آقایانی است که اکنون بشدت از ارزش‌های اسلامی دفاع می‌کنند و با آزادی مطبوعات بشدت مخالفند.

آقایان در خارج از کشور هم فعالند. در بحرین یک خط هواپیمایی تاسیس کرده و سرمایه‌گذار اصلی آن هستند. بزرگترین تجارتخانه‌های دوبی و أبو ظبی و کویت و بحرین متعلق به خانواده همین آقایان است. همه این آقایان که بیشترین مناسبات اقتصادی را با امریکا دارند، بشدت مخالف مناسبات سیاسی با امریکا هستند، زیرا منافعشان با وارد کردن جنس به شیخ نشین‌ها و سپس وارد کردن آن از شیخ نشین‌ها به ایران چند برابر است.

همین بافت تو در تو و مافیایی، تعدادی از فرماندهان سپاه و فرماندهان انتظامی را هم در شبکه عنکبوتی خود دارد و از سهم شیر چیزی هم به آنها می‌رسد!

بنابراین، می‌بینید که پشت جبهه مافیای قدرت، یک پشت جبهه پرقدرت اقتصادی است، که حالا با تاسیس بانک‌های خصوصی می‌خواهد میخ خود را محکم‌تر هم بکوبد.

جنبش می‌خواهد، در این مرحله و بعنوان نخستین گام این مافیا را به زانو درآورد، قدرت را از دست این سرمایه‌داری تجاری – بی‌اعتناء به اینکه مکلا است و یا معمم– درآورد، بخش تولید را تقویت کند، بازار داخلی را به تولید داخلی بسپارد، بیکاری را متوقف کند، جلوی تعطیل کارخانه‌ها را بگیرد و طبعا، نمایندگان این بخش از سرمایه‌داری را در حاکمیت و بعنوان جانشین سرمایه‌داری مافیایی تجاری تقویت و جایگزین کند.

بصورت بسیار طبیعی، در صورت تقویت سرمایه‌داری تولیدی که نمی‌تواند بی‌اعتناء به بازار داخلی و حتی بازار منطقه عمل کند، تشکل‌های کارگری شکل خواهد گرفت و یا تقویت خواهد شد و تازه سمت‌گیری اقتصاد ملی بطرف سمت‌گیری سوسیالیستی در دستور جنبش قرار می‌گیرد. شما ببینید چه مسیر بغرنج و پراهمیتی در پیش است. تاجری که یک تومان را آنقدر خرج نمی‌کند تا دو تومان شود، حالا باید یک چپاول مافیایی را از دست بدهد. ساکت خواهد نشست؟ توطئه نخواهد کرد؟ منتظر حوادث خوفناک نباید بود؟

شما دقت کنید، همین چند روز پیش، یعنی ۱۷ ماه مه یک خبر کوتاهی بدست ما رسید که خیلی جالب است. در این خبر نوشته شده که ۱۰ نفر را از لیست حذف خواهند کرد و بعد انتخابات تهران را تأیید خواهند کرد. اما علاوه بر این خبر، که امروز هم دیگر اعلام شد، خبر دیگری هم برای ما رسیده و آن اینست که ثروت فرزندان آقای هاشمی رفسنجانی را در تهران به یک شکلی فاش کرده‌اند و آن را ۹۰۰ میلیارد تومان اعلام کرده‌اند. در ادامه همین خبر نوشته‌اند که بلافاصله ۱۰ میلیارد تومان به حساب کمیته امداد و حساب ۱۰۰ امام که این کمیته در آن هم دست دارد، واریز شده‌است تا سر و صدای ماجرا درنیآید. شما به ارقام توجه کنید: ۹۰۰ میلیارد تومان و ۱۰ میلیارد تومان. با این عمل اقتصادی، یعنی با واریز کردن پول، جلوی یک عمل سیاسی را گرفتند. عمل سیاسی که می‌رفت تا به یک افشاگری بزرگ بیانجامد و شاید در آن جنگ و جدال پشت پرده برای تغییر لیست انتخابات تهران، در حساس‌ترین روزها می‌توانست تاثیر جدی بگذارد. چیزی شبیه رشوه رد و بدل شده‌است. حالا نامش می‌خواهد سهم امام باشد، خمس باشد، زکات باشد هر چه می‌خواهد باشد، حاصلش یک حاصل سیاسی است.

پس می‌بینید که بحث بر سر ولایت فقیه نیست و نباید اجازه داد این مافیا پشت این شعار خودش را پنهان کند و به مبارزه کنونی مردم ایران جنبه مذهبی و یا جنبه مقابله با قانون اساسی را بدهد. بحث، یک بحث بسیار جدی و طبقاتی است!

حالا وقتی حوادثی اتفاق می‌افتد، مثلا مطبوعات را می‌بندند و یا ترور می‌کنند و یا محاکمه می‌کنند و به زندان می‌اندازند، نباید و نمی‌توان جا خورد و یا تعجب کرد. در مسیر یک مبارزه جدی، حوادث بسیار جدی روی می‌دهد و باید منتظر آن هم بود. مهم آنست که ما بتوانیم عمده را از غیر عمده در این مسیر و در تلاطم‌های ناشی از حوادث ببینیم، تشخیص بدهیم و سیاست خودمان را برآن اساس تنظیم کنیم.

مثلا شما، در اوج اخبار مربوط به ترور حجاریان لابد دیدید که راه‌توده در صفحه اول خودش، در شماره ۹۴ و با تیتر بزرگ نوشت که علیرغم ترور، انفجار و یا هر حادثه دیگری، امروز باید با تمام قدرت به سوی تشکیل مجلس ششم رفت و از رای مردم دفاع کرد. رویدادها نباید چنان ما را سرگرم کنند که از هدف عمده باز بمانیم. اگر اینطور بشود، مخالفان جنبش روی این ضعف و گمراهی سرمایه‌گذاری کرده و حوادث جدید را بوجود خواهند آورد. خوشبختانه بعدها خود حجاریان هم وقتی توانست حرف بزند، اولین جمله‌اش، خطاب به دوستانش این بود که تشکیل مجلس و انتخابات مرحله دوم مهم است و برای آن آماده شوید. واقعا هم دیدیم که جلوگیری از تشکیل مجلس ششم چقدر برای مافیایی که درباره آن صحبت می‌کنیم، مهم بود و بنظر من هنوز هم، علی رغم همه حقه بازی که شورای نگهبان کرد و ۱۰ نفر را از لیست حذف کرد، همچنان خطر آن را تهدید می‌کند.

– بدین ترتیب، می‌خواستند مجلس را چنان ضعیف کنند و کنترل کنند که نتواند به این چپاول نظارت کند؟

راه‌توده: همینطور است و اتفاقا این اهل قلم جدید در مطبوعات تازه تاسیس هم این مسأله را اخیرا مطرح کرده‌اند و حتی گفته‌اند که چرا می‌ترسید کمیسیون تحقیق تشکیل بشود؟ خوب اگر دزدی کرده‌اید و باید محاکمه شوید چرا از محاکمه می‌ترسید! شما که طرفدار محاکمه ملی کرباسچی بودید و می‌گفتید بیت‌المال را برده به زیر زمین خانه‌اش!

بطور کلی می‌خواهم خدمت شما و شنوندگانتان عرض کنم که آنچه اکنون در جمهوری اسلامی شاهدش هستیم، هر حادثه‌ای که روی می‌دهد، هر مقاومتی که می‌شود و هر جنایتی که مرتکب می‌شوند، همه برای دفاع از منافع اقتصادی است، قدرت سیاسی را هم برای دفاع از همین منافع اقتصادی می‌خواهند، ارزش‌های اسلامی و ذوب در ولایت هم شعار و بهانه‌ایست برای دفاع از همین منافع!

باز هم می‌رسیم به آن نکته مهمی که راه‌توده بارها نوشته و من نیز در گفتگو با شما بارها این موضع را تکرار کرده‌ام که این مافیا ناچار است برای جلوگیری از شورش و طغیان بدنه نیروهای مسلح و جلوگیری از افشای چهره واقعی‌اش نزد توده‌های مردم، شعار انقلابی بدهد و زیر شعار انقلابی، اهداف ضد انقلابی‌اش را پیش ببرد و این یک تضاد بزرگ در حاکمیت جمهوری اسلامی است. یعنی تضاد بین شعار انقلابی با عمل ضد انقلابی!

این تضاد، سرانجام به یک انفجار ختم خواهد شد.

من همینجا و در پاسخ به سؤالی که پیرامون مافیای حاکم بر جمهوری اسلامی طرح کردید، این را بگویم که با کمال تأسف مطبوعات و دیگر رسانه‌های خارج کشور به نقش آیت‌الله واعظ طبسی کم می‌پردازند، حتی

همین رادیوی شما. البته، مشکل مطبوعات داخل کشور در این زمینه قابل درک است. ما تعجب می‌کنیم که حداقل چرا رسانه‌های در اختیار سلطنت خواهان وابسته به رژیم گذشته و طرفداران خانواده پهلوی به نقش واعظ طبسی به عنوان یک رقیب سلطنتی هم که شده نمی‌پردازند! آنها و بویژه وابستگان دم و دستگاه امنیتی رژیم گذشته که خوب می‌دانند واعظ طبسی کیست، آنها چرا سخن نمی‌گویند، آنها که کتاب پشت کتاب می‌نویسند تا اداره هشتم ساواک را قادر متعال معرفی کنند و مدام از کی.جی.بی می‌نویسند و می‌گویند، اگر ریگی به کفش ندارند چرا درباره مناسبات گذشته ایشان چیزی نمی‌گویند؟ شبکه‌های انگلیسی نباید افشاء شوند؟ خوب، حداقل همین را بگویند! اجازه ورود به این مباحث را ندارند، خوب، این را صاف و ساده به مردم بگویند! اگر سلطنتی هم در ایران احیاء شود و تخت و تاجی خونین هم به مردم تحمیل شود، این تخت و تاج به واعظ طبسی خواهد رسید نه بازماندگان خاندان پهلوی!

ما اطلاع دقیق داریم که کسانی در جمع سلطنت خواهان می‌دانند واعظ طبسی کیست و چه می‌کند و چه می‌کرده‌است، چه پولی در زمان شاه از داخل و خارج بدستش می‌رسیده و در بین کدام روحانیون تقسیم می‌کرده‌است. از اداره هشتمی‌های ساواک بپرسید، شاید برایتان بگویند! این آقایان که در همان امریکا و انگلیس و اروپا هستند و مدام هر چه دلشان می‌خواهد درباره حزب توده ایران به هم می‌بافند و می‌گویند، چرا تا حالا لام تا کام درباره شبکه انگلیسی روحانیت لب باز نکرده‌اند! و ظاهرا این رقیب سلطنتی را پذیرفته‌اند!

شما ببینید، ما اطلاع داریم که برخی مقامات، مثل رئیس مجلس و دیگران که به مشهد می‌روند و واعظ طبسی نه تنها به استقبال‌شان نمی‌رود، بلکه آنها باید به دست بوس او در تولیت آستان قدس بروند، وقتی از هواپیما پیاده می‌شود، اولین سؤال‌شان اینست: "حال سلطان چطور است!"

بازهم درباره همین مافیا برایتان بگویم. وقتی آیت‌الله یزدی را از سر قوه قضائیه برداشتند و این آقای شاهرودی وعده توسعه قضایی داد، مطبوعات دوم خردادی خیلی از این سخنان استقبال کردند. همان موقع روزنامه رسالت یک سرمقاله‌ای نوشت و تأکید کرد که زیاد ذوق نکنید، چون ممکن است فردا این قوه یک طور دیگری عمل کند که به سود شماها نباشد. واقعا هم همینطور شد. کلیدی‌ترین مقاماتی که بعنوان مقامات جایگزین در زمان آقای شاهرودی مصدر امور شدند، عمدتا کارگزاران واعظ طبسی بودند. این آقای علیزاده که رئیس دادگستری تهران شده و جمع کردن پرونده قتل‌های باصطلاح زنجیره‌ای برعهده‌اش گذاشته شده، در مشهد پیشکار واعظ طبسی بوده، این حجت‌الاسلام رازقندی که قاضی ویژه شده و پرونده ترور حجاریان را دادند دستش که جمع و جور کند، نماینده واعظ طبسی در تربت حیدریه بوده و سال‌ها در آستا ن قدس حقوق بگیر واعظ طبسی بوده‌است. این حجت‌الاسلام "صبوری" که رئیس دادگاه شهر ری و جنوب تهران است و در همه ماجراهای ترور و سازماندهی گروه‌های فشار دست دارد، توصیه شده واعظ طبسی است و از مشهد برای تصدی این مقام به تهران اعزام شده‌است. حتی آیت‌الهی در حد "مقتدایی" که رئیس شورای عالی قضایی است بدستور واعظ طبسی در این مقام جای گرفته‌است.

شما ببینید قوه قضائیه چگونه در اختیار واعظ طبسی و شبکه روحانیون حجتیه است.

همین وضع در دیگر ارگان‌ها هم هست، منتهي بصورت مافیایی است و اجازه نمی‌دهند کسی از آن اطلاع پیدا کند و بداند روحانیون وابسته به حجتیه و واعظ طبسی چه سنگرهایی را در اختیار دارند. مثلا "رضایی"، نماینده ولی فقیه در بنیاد مسکن، صفایی، نماینده ولی فقیه در سپاه و همینطور بگیرید و بروید جلو. این صفایی ابتدا رهبر حزب‌الله مشهد بوده‌است. این دو، یعنی رضایی و صفایی در کنار همین سردار نقدی نیروهای انتظامی، همه‌شان جزو رهبران کمیته‌های بعد از انقلاب در مشهد بوده‌اند و تربیت شده شبکه واعظ طبسی‌اند. اینها معروف بوده‌اند به "سه یار کمیته‌ای". این رضایی با محسن رضایی که حالا دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام شده اشتباه نشود. وقتی این اطلاعات را بدانیم، آنوقت تعجب نمی‌کنیم که سردار نقدی وزرای کابینه خاتمی را در نماز جمعه کتک بزند و هیچکس هم نتواند به او بگوید بالای چشمت ابروست. ایشان حتی در دادگاه محکوم به ۸ ماه زندان قطعی شده، اما نه تنها به زندان نمی‌رود و به ریش دیگران می‌خندد، بلکه سر همان پست و مقامش نشسته و بازداشتگاه "وصال" را هم همچنان در اختیار دارد. یعنی همان بازداشتگاهی که شهرداران تهران را در آن شکنجه کرد.

این وضع را شما مقایسه کنید، با شعار "ولایت فقیه" و اختیارات مطلقه او تا خنده‌تان بگیرد. مملکت دست کس و کسان دیگری است، اما آدرس عوضی به مردم و سیاسیون می‌دهند! فرمانده کل قوا "رهبر" است، و سردار نقدی باید فرمانبر او و وزیر کشور باشد، اما می‌بینید که سرش به جای دیگری بند است و فرمان از کس دیگری می‌برد. دستگاه قضایی هم ظاهرا زیر نظر رهبر است، اما در حقیقت امر تحت سلطه حجتیه و واعظ طبسی است. چرا؟ برای اینکه "رهبر" توسط مردم رهبر نشده، بلکه او را "رهبر" کرده‌اند. واعظ طبسی که نقش تعیین‌کننده در این برگماری داشته و اکنون مجلس خبرگان را هم از شاگردان، مریدان و حقوق بگیران خودش پر کرده، خط دهنده و هدایت کننده‌است. البته، این بدان معنی نیست که "رهبر" هیچ کاری دستش نیست، بلکه می‌خواهم بگویم او نه تنها قدرت مطلقه، بلکه قدرت هم در جمهوری اسلامی نیست و تنها با انواع مانورهای سیاسی خودش را سرپا نگهداشته‌است. در همین نماز جمعه آخرش هم اشاره‌ای کرد، که معلوم شد مسأله تعویضش مطرح است!

بنابراین، خانه تکانی آقای شاهرودی در قوه قضائیه چیزی نبود جز برداشتن چند چهره شناخته شده و رسوای وابسته به حجتیه و مدرسه حقانی قم و جایگزین کردن چند حجتیه‌ای و تربیت شده دیگر واعظ طبسی بجای آنها. این آقای غفوری‌فر، که عضو رهبری موتلفه اسلامی است، در مشهد در حد یک خانه شاگرد واعظ طبسی است. در مجلس سوم، که واعظ می‌خواست نماینده خودش از آنجا به مجلس برود و امکانش نبود، دستور داد این غفوری‌فر از تهران به تربت حیدریه رفته و از آنجا نماینده شود. چقدر خوب می‌شود اگر شما با استفاده از امکانات خودتان ارتباط تلفنی با مردم تربت حیدریه و مشهد بگیرید و مستقیما درباره این مسایل سؤال کنید، تا ببینید چه خبر است!

شما می‌دانید که زمان سلطنت هم تولیت آستان قدس رضوی تعلق به دربار داشت و فقط استاندار را نایب تولیه می‌کردند. تولیت مال شاه بود. آقای خمینی هم به واعظ طبسی تولیت نداد، بلکه نمایندگی داد. به محض تعیین رهبر در مجلس خبرگان بعد از فوت آیت‌الله خمینی، که نظر واعظ در آن خیلی تعیین کننده بود، اولین حکمی که رهبر جدید جمهوری اسلامی صادر کرد برای ایشان و بعنوان تولیت مادام‌العمر آستان قدس بود.

طبسی معتقد است مشهد پایتخت سلطنت شیعه است، همانطور که امام رضا در مشهد حکومت می‌کرد بر ایران! ایشان خودش را جانشین امام رضا، امام هشتم شیعیان می‌داند. نه تنها به هیچ احدی حساب و کتاب پس نمی‌دهد، بلکه دیگران می‌روند در مشهد و به او حساب پس می‌دهند.

به ما اطلاع داده‌اند که این حجت‌الاسلام حسینیان که خودش در جریان قتل‌های باصطلاح زنجیره‌ای گفت: {بابا ما خودمان یک زمان قاتل بودیم}، ایشان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است. بخش اساسی این اسناد را منتقل کرده به مشهد.

گفته می‌شود، در مشهد بزرگترین آرشیو گروه‌های سیاسی را جمع‌آوری کرده‌اند و تمام اطلاعاتی که از فعالیت‌های سیاسی خارج از کشور هم جمع می‌کنند به مشهد می‌برند و در این آرشیو نگهداری می‌کنند. هر روزنامه، مجله، سند و مدرکی از احزاب و سازمان‌های سیاسی خارج کشور بدست آورده‌اند، برده‌اند در مشهد. شبکه‌های مستقلی در خارج و داخل کشور از احزاب خبر و سند جمع می‌کنند و به این آرشیو منتقل می‌کنند. مافیا، یعنی این!

حالا، در انتخابات مجلس ششم، همه نمایندگان و شاگردان و حقوق بگیران واعظ طبسی شکست خورده‌اند و آیت‌اللهی بنام عبایی خراسانی را مردم انتخاب کرده‌اند که بزرگترین مخالف واعظ طبسی است و حامی آقای خاتمی است. خواهر آقای خاتمی هم در مشهد نماینده شده‌است. چطور می‌توان قبول کرد که مافیا و واعظ طبسی علیه این انتخابات و آیت‌الله واعظ طبسی توطئه نکند!

انتخابات مجلس ششم

در همین کشاکشی که پشت صحنه درباره نتیجه انتخابات مجلس ششم و بویژه درباره نتایج انتخابات تهران جریان داشت، ما اطلاع داریم که چهار روز پیش، یعنی چهار روز پیش از اعلام لیست ۲۸ نفره تأیید شده شورای نگهبان که امروز اعلام شده، شورای نگهبان انتخابات تهران را باطل کرده بود و نامه‌ای در این باره به رهبر نوشته بود. این تصمیم قطعی وقتی گرفته شد که واعظ طبسی به تهران آمد و شورای نگهبان گزارش کار و پیشنهادهای نهایی‌اش را به او داد.

بعد از نامه نهایی شورای نگهبان به رهبر، چند دیدار در طی روز و ساعات آخر انجام می‌شود. عسگراولادی، مهدوی‌کنی و هاشمی رفسنجانی با آقای خامنه‌ای دیدار می‌کنند و خواهان تأیید نامه شورای نگهبان می‌شوند. نفر آخر واعظ طبسی است که با رهبر دیدار می‌کند و با او بر سر لیست ۲۸ نفره توافق می‌کند به این شرط که هاشمی در این لیست باشد و "حداد عادل" هم که

اصلا مطرح نبوده، در لیست گنجانده شود. حداد عادل از شاگردان واعظ طبسی و از رهبران حجتیه است و بعنوان نماینده واعظ طبسی در لیست گنجانده شد تا رضایت او برای همین لیست ۲۸ نفره هم بدست بیآید. حداد عادل را به مجلس بردند تا واعظ از طریق او دستورات و خواستهایش را به مجلس ببرد و از مذاکرات و مسائل مجلس با گزارشهای او مطلع شود. یعنی همان نقشی که "حمیدرضا ترقی" در مجلس پنجم داشت، حالا حداد عادل بعهدهاش گذاشته شدهاست. البته در این روز، دیداری طولانی نیز آقای خاتمی با رهبر میکند که میگویند سه ساعت به طول انجامیدهاست. حاصل این دیدارها، فشارها و رایزنیها این لیست ۲۸ نفره است که شورای نگهبان هنوز هم از آن راضی نیست. اهمیت و نقش واعظ طبسی را در این گرهیترین مواقع باید دید، که از مشهد بیآید و درباره ترکیب مجلس و انتخابات تهران تصمیم بگیرد!

شما در باره مجلسی که با این ترتیب و ترکیب میخواهد باز شود چه نظری دارید؟

راه‌توده: لیست ۲۸ نفره انتخابات تهران که شورای نگهبان تأیید کرده، چند ساعت پیش منتشر شدهاست. بی شک درباره این لیست و نحوه تنظیم و انتشار آن در آینده نزدیک نشریات و احزاب طرفدار اصلاحات اعتراضهایی خواهند کرد و جزئیاتی هم در باره آن فاش خواهد شد. آنچه ارزیابی اولیه ما از این ماجراست اینست که این یک لیست توافقی و تحمیلی است. جلوتر هم به شما گفتم که مثلا آقای "حداد عادل" اساسا در کشاکشهای سه ماه اخیر برای رفتن و یا نرفتن به مجلس مطرح نبودهاست و حالا در لیست ۲۸ نفره سر و کلهاش پیدا شدهاست. او نماینده حجتیه در مجلس ششم خواهد بود. وضع هاشمی رفسنجانی هم که برای مردم و رای دهندگان از روز روشنتر است و ما فکر نمیکنیم جناح راست هم دیگر بتواند روی او سرمایهگذاری بلند مدت بکند!

مافیای اقتصادی- سیاسی در این مرحله چند تنی را به زور در لیست گنجاند و فعلاً به مجلس ششم تحمیل کرد و برای خودش مهلتی را تا انتخابات میاندورهای فراهم کرد. آنها تلاش خواهند کرد در انتخابات میاندورهای و با رد صلاحیت گسترده طرفداران تحولات و جنبش، سهم شیر را در انتخابات میاندورهای ببرند. البته، اینها تدابیر و آرزوهای آنهاست، باید دید سیر حوادث و رویدادها چه موقعیت و امکاناتی را تا آن موقع پیش خواهد آورد. ظاهرا به بهانه مخدوش بودن ۷۰۰-۸۰۰ صندوق رای، که قطعا خودشان مدارک مخدوش بودن آن را جعل کرده بودند، از رهبر خواسته بودند کل انتخابات تهران را باطل کند. او با ابطال همین صندوقهای باصطلاح مخدوش موافقت کرد و تأیید بقیه صندوقها را از شورای نگهبان خواست. یعنی بخشی از خواست شورای نگهبان و مافیای اقتصادی- سیاسی بازار و ارتجاع مذهبی و بخشی هم خواست دولت و جنبش برای بازگشایی مجلس و رایافتن نمایندگان منتخب مردم تهران به مجلس. این حاصل آن سه ماه جنگ و گریز پشت و جلوی صحنه و مصالحه نهایی است.

بنظر ما زور جنبش در این مرحله نیز برای گشایش مجلس بر اراده جبهه ارتجاع و سرمایهداری تجاری برای جلوگیری از گشوده شدن این مجلس غلبه کرد. در تهران این غلبه چنان سنگین است که ۱۸ به ۲ خود را نشان داد و نبرد برای ۱۰ نماینده دیگر به زورآزمایی بعدی واگذار شد. البته، هنوز تکلیف این دو نفر تحمیلی، یعنی هاشمی رفسنجانی و حداد عادل بصورت قطعی روشن نیست. ممکن است توازن نیروها چنان به سود جنبش باشد که این دو علیرغم همه این فشارها و تقلبها بازهم به مجلس راه نیابند و یا اعتبارنامههای آنها بدلیل راه یافتن تقلبی به مجلس باطل شود، ممکن هم هست که توازن مورد نظر ما چنین موقعیتی را پیش نیآورد و آنها به مجلس بروند و بمانند. این یک مبارزه بسیار جدی است. افت و خیز دارد، شکست دارد، پیروزی دارد، مخاطره دارد، شادی دارد. اصل اساسی خود روند این جنبش است که باید همه جانبه کمک کرد تا ادامه پیدا کند و حملات و یورش به آن را خنثی و دفع کرد.

دو نکته مهم دیگر

در طول کشاکش سه ماهه اخیر بر سر انتخابات تهران و باطل کردن انتخابات شهرستانها و بالاخره توطئه بستن مجلس و یا تأیید مجلس پنجم برای یک دوره دیگر، دو نکته بسیار مهم وجود دارد که باید به آن توجه شود.

اول-نخست، اینکه مخالفان جنبش قصدشان فقط ابطال انتخابات تهران و انتخابات چند شهر و شهرستان نبود. آنها با ابطال انتخابات تهران، اگر میتوانستند اعتراض مردم را هم سرکوب کنند، آنوقت این تجربه را در شهرهای دیگر ایران هم تکرار میکردند و به این ترتیب بساط مجلس ششم را جمع میکردند. برای اینکار به "بسیج جدید" هم که ما در شماره ۹۵ راه‌توده توضیحات مفصلی درباره آن دادهایم، آماده باش داده بودند. با ابطال انتخابات مجلس ششم در سراسر کشور و جلوگیری از گشایش مجلس ششم، آنها یک گام بزرگ به هدف استراتژیک خودشان نزدیک میشدند. یعنی جمع کردن بساط جمهوریت و انتخابات و پهن کردن سفره حکومت و سلطنت مطلقه!

به این ترتیب، انتخابات آینده ریاست جمهوری هم منتفی میشد و حاکم و سلطان یک نفر را برای اداره کشور اعلام میکرد! این هدف قدیمی و استراتژیک آقایان بوده و هست و برای همین هم خیز برداشته بودند. بنابراین، گشایش مجلس ششم علیرغم همه کاستیها، تحمیل تقلبهای شورای نگهبان به جنبش و حذف عدهای از انتخاب شدگان و گنجانده شدن بازندگان و مطرح نبودگان به مجلس ششم، در مجموع خود یک پیروزی بزرگ برای جنبش است، چرا که گشایش مجلس ششم یک شکست بزرگ برای آنها و هدف استراتژیکشان به حساب میآید. جنبش توطئه بزرگ لغو جمهوریت را خنثی کرد. این پیروزی بزرگی است که باید گفت و مردم را به قدرت خودشان در تحمیل این شکست به مخالفان جنبش بازهم آگاهتر و مصممتر کرد.

شما حساب کنید، که از همان روز نخست گشایش مجلس ششم، مذاکرات این مجلس از طریق رادیو در تهران بزرگ پخش میشود و این خود جانشین بسیاری از روزنامهها و نشریات تعطیل شده است. مردمی که بشدت نسبت به رای خود و مجلس و نمایندگانی که انتخاب کردهاند، حساس و بشدت هم سیاسی هستند، حالا دیگر برخلاف مجالس گذشته، نسبت به آنچه که در مجلس ششم میگذرد حساساند و جزئیات مذاکرات آن را دنبال میکنند، با موضعگیریها و افراد بیشتر آشنا میشوند، در جریان امور حکومتی قرار میگیرند، علاوه بر قوه مقننه، مردم یک تریبون بزرگ را برای طرح خواستهایشان پیدا کردهاند. منظورم رادیویی است که مذاکرات مجلس را پخش میکند.

بنابراین، بجای کوبیدن روی طبل تحمیل هاشمی رفسنجانی به مجلس و حذف ۱۰ نماینده از لیست پیروز شدگان، روی طبل پیروزی جنبش در خنثی کردن توطئه بزرگ انحلال جمهوریت و تشکیل حکومت اسلامی و سلطنت شیعه باید کوبید و مردم را هر چه وسیعتر به میدان فراخواند. شما به مقاومت جنون آسای آنطرف برای جلوگیری تشکیل مجلس ششم نگاه کنید که تا مرز عملیات یک کودتای انگلیسی و به تقلید از کودتای ۲۸ مرداد پیش رفت، به کینه و نفرتی که در ترور حجاریان خودش را نشان داد نگاه کنید، به تأخیر سه ماهه و بیآبرویی بیشتر شورای نگهبان برای ابطال رای مردم نگاه کنید، به نامه تهدید به کودتای عدهای از فرماندهان سپاه پاسداران نگاه کنید، به آخرین ملاقاتها و فشارهایی که پس از نامه شورای نگهبان به رهبر برای موافقت با اعلام ابطال انتخابات وارد آمد نگاه کنید، به ملاقاتهای مکرر و طولانی امثال آیتالله مهدوی کنی، آیتالله واعظ طبسی، حبیبالله عسگراولادی، هاشمی رفسنجانی و آیتالله احمد جنتی با رهبر در آخرین ساعات دیروز نگاه کنید که همه برای اعلام ابطال انتخابات بود.

پس از مرور این حوادث و اخبار، آنوقت بیشتر به اهمیت پیروزی مردم در گشودن در مجلس ششم پی خواهید برد و آنچه را پیش آمده یک پیروزی درخواهید یافت و نه شکست به دلیل تحمیل هاشمی رفسنجانی و یا حداد عادل به مجلس و یا حذف ۱۰ کاندیدای پیروز از لیست!

دوم- رویداد دومی که حتما باید در نظر بگیریم، علاوه بر افشای وسیع دروغ گویی و حقهبازی روحانیونی نظیر احمد جنتی که تفنگ بدست در نماز جمعه هم موعظه میکند و یا دشواری هاشمی رفسنجانی برای ادامه حضور در نماز جمعه تهران، آگاهی جدیدی است که مردم نسبت به قدرت و امکانات رهبر و ولی فقیه در جمهوری اسلامی پیدا کردند. حوادث سه ماه اخیر به مردم نشان داد که ماجرای ولایت مطلقه و ذوب در ولایت و یا "حرف رهبر، کلام آخر است" و این حرفها و اصطلاحات همگی معنی و مفهوم دیگری دارد. رهبر اختیاراتش محدود و در چارچوب توازن نیروهای اجتماعی است و اساسا سرنوشت ولایت فقیه در جمهوری اسلامی موکول به این توازن است. رهبر را روحانیونی انتخاب کردهاند که حالا در برابر جنبش ایستادهاند و بصورت مافیایی دست به هر توطئه و جنایتی میزنند و زمانی که او را در خط خود نبینند علیه او نیز وارد عمل خواهند شد. کما اینکه در این سه ماه دیدیم شدند. در پایان سخنرانی او در مصلی تهران که انتظار داشتند او فرمان کودتا را صادر کند تا بریزند به روزنامهها و خانههای روشنفکران دینی و همه را به زندان ببرند، وقتی او چنین نکرد، در همین بازار تهران دستههای اوباش وابسته به حزب الله راه افتادند و شعار دادند "رهبر ما میترسه!". این شعار، اشارهای بود به همان ترسی که میگویند شاه در جریان کودتای ۲۸ مرداد داشت و سرانجام خواهرش و سپهبد زاهدی تصمیم آخر را به دستور "کریمولت روزولت" گرفتند و شاه را به خارج فرستادند، تا اگر کودتا شکست خورد در بیرون بماند و اگر پیروز شد، پیروزمندانه باز گردد!

بنابراین، یکی از دست‌آوردهای بزرگ دیگر جنبش، بویژه در سه ماه اخیر آگاهی از نقش واختیارات ولی فقیه و باز شدن مشت کسانی بود که خودشان را ذوب در ولایت و پوتین به پا برای اجرای فرمان رهبر (ناطق نوری) معرفی می‌کردند و می‌خواستند سر از تن مخالفان این ذوب جدا کنند.

این یک جمله و حادثه‌ای تاریخی‌است که رهبر در فردای برگزاری انتخابات مجلس ششم و با اشاره به شرکت عظیم مردم در این انتخابات، روز ۲۹ بهمن را "یوم‌الله" اعلام داشت و بعدا شورای نگهبان این انتخابات را تقلبی اعلام داشت و قصد باطل کردن آن را داشت. حتی امثال بادامچیان و محمد جواد لاریجانی هم علیه این "یوم الله" مقاله نوشتند و خواستار ابطال آن شدند. کار از این مرحله هم جلوتر رفت. در آخرین سخنرانی رهبر که او اشاره به ارتجاع مذهبی کرد، علی اکبر پرورش، قائم مقام دبیرکل موتلفه اسلامی در مقاله‌ای در روزنامه رسالت، درک رهبر از این ارتجاع را به نقد کشید و گفت این ارتجاع در خدمت ارزش‌های اسلامی‌است!

در همین سخنرانی، آقای خامنه‌ای به نکته مهمی اشاره کرده بود که نمی‌دانم شنوندگان شما توجه کردند، این سخنرانی در آنجا پخش شد یا نه؟ بهر حال ایشان در آخرین نماز جمعه خودش که باصطلاح قرار بود فصل پایانی جنجال بر سر انتخابات و گشایش مجلس ششم باشد گفت ((حتی اگر کس دیگری هم جای من باشد، چاره‌ای جز این نیست)). این جمله یعنی اینکه مسأله برداشتن او هم در آن پشت مطرح بوده‌است. ما ۹ سال است همین حرف را در راه‌توده می‌نویسم که این مافیای اقتصادی- سیاسی اگر این ولی فقیه و این رهبر را در خط خودش نبیند او را برداشته و یکی دیگر را جایش می‌گذارد و یا اصلا بساط ولایت فقیه را جمع می‌کند. درد آنها ولایت فقیه نیست، درد اصلی آنها دفاع از منافعی است که با غارت بدست آورده‌اند. ۹ سال است ما می‌گوییم دوستان، رفقا، آقایان به اصل ماجرا بپردازید. جنبش مردم علیه ولایت فقیه نیست، جنبش علیه مافیای غارتگری است که مملکت را به خاک سیاه نشانده، مسأله ولایت فقیه یکی از ارقام موجود در لیست سیاه این مافیاست.

شما فکر می‌کنید چقدر مقاله و تحقیق و سخنرانی در ایران باید منتشر می‌شد و چه مقدار استدلال باید از سوی احزاب و سیاسیون برای مردم می‌شد تا آنها در این وسعت چندین میلیونی به درک ماجرای ولایت فقیه، اختیارات او، وابسته بودن این اختیارات به توازن نیروها، فاصله‌گیری طرفداران ذوب در ولایت از رهبر و فراموش کردن این تز و ساختار مافیایی قدرت در جمهوری اسلامی پی ببرند؟

اینها پیروزی‌هایی است که ظاهر فوری و نمایان، مثل پیروزی مافیای اقتصادی- سیاسی در ترور حجاریان و یا به زندان افکندن روزنامه‌نگاران ندارد، اما عمق و تاثیر تاریخی دارد. حجاریان بالاخره از روی تخت بیمارستان بلند شد، عبدالله نوری و روزنامه‌نگاران هم تا ابد در زندان نمی‌مانند، اما بیرون کشیدن آگاهی از مغز مردم ناممکن است. این پیروزی مهم‌تر و ماندگارتر است یا به مجلس بردن چند نفر و جلوگیری از راه یافتن چند تن دیگر به مجلس؟ از نظر ما پیروزی دوم. یعنی پیروزی جنبش در گشایش مجلس و در شناخت از توازن نیروها و پدیده‌ای بنام "ولایت فقیه" و "رهبر" در جمهوری اسلامی!

به این ترتیب در جریان انتخابات مجلس ششم و علیرغم همه فشارها و توطئه‌های کودتایی، جنبش از سلاح خودش، یعنی "انتخابات" و "جمهوریت" استفاده و دفاع کرد، میدان را خودش انتخاب کرد و تسلیم میدانی که می‌خواستند به آن تحمیل کنند و سلاحی که می‌خواستند جایگزین سلاح مردم کنند، نشد. مردم بزرگترین ضعف مافیای اقتصادی-سیاسی حاکم بر جمهوری اسلامی را که "انتخاب" و "جمهوریت" است شناخته‌اند و از آن یک سلاح برنده ساخته‌اند که فعلاً حریف توپ و تانک و تفنگ است. مردم می‌خواهند یک مسیر مسالمت‌آمیز و قانونی را برای تغییرات طی کنند و تا موقعی که جمهوریت و انتخابات هست، می‌خواهد از این فرصت برای پیروزی استفاده کند.

- یعنی مردم باید در برابر این همه توطئه سکوت کنند؟

راه‌توده: خیر! بحث بر سر سکوت نیست، بحث بر سر گمراه نشدن، گم نکردن هدف و نرفتن به سمت میدانی است که مافیای اقتصادی-سیاسی می‌خواهد جنبش را به آن میدان ببرد. یعنی میدانی که سلاح مبارزه در آن تفنگ است!

ما در شماره ۹۵ راه‌توده نوشتیم که شکست ابزار مبارزه به معنای شکست جنبش نیست. هرگاه مردم و جنبش آنها دیگر نتوانست از طریق روش‌های مسالمت‌آمیز به خواست‌هایش برسد، طبعا از سلاح‌های دیگری استفاده خواهد کرد. این مسیر باید طی شود و سرانجام با بکارگیری انواع سلاح‌ها به اهدافش برسد. یعنی به هدف‌هایی که جنبش دارد و از نظر ما در همان سه شعار اساسی انقلاب ۵۷ یعنی آزادی، استقلال و عدالت خلاصه شده‌است.

توجه داشته باشید که هنوز مردم از همه ظرفیت‌های روش مسالمت‌آمیز استفاده نکرده‌اند. هنوز اعتصاب، کم کاری، مبارزه منفی نظیر آنچه در هندوستان شد، تظاهرات، تحصن و انواع روش‌های غیر مسلحانه و مسالمت‌جویانه دیگر در اختیار جنبش است. اینطور نیست که تا انتخابات را باطل کردند، جنبش چاره دیگری جز بدست گرفتن سلاح گرم و ریختن توی خیابان و شورش کور نداشته باشد. خیر! رفتن به این سو در حال حاضر یک فاجعه ملی است. مافیای اقتصادی- سیاسی برایش این فاجعه اهمیت ندارد و به سرنوشت ایران نمی‌اندیشد، جنبش که می‌اندیشد! آنها می‌خواهند جنبش را به این صحنه بکشند، انسان باید نادان باشد که اختیارش را بدهد دست دشمنش. یعنی سلاح خودش را که کارآمد و برنده‌است، زمین بگذارد و سلاح دشمن را بدست بگیرد که طرز استفاده از آن را هم بلد نیست و حریف این میدان هم فعلاً نیست. البته، مردم در این مدت نشان داده‌اند که خیلی عاقل‌تر از آن هستند که بتوانند آنها را به این آسانی به طرف این پرتگاه بکشانند.

- شما راه یافتن رفسنجانی به مجلس و حتی کشاکش بر سر به ریاست مجلس رسیدن او را مهم‌تر از گشایش مجلس نمی‌دانید؟

راه‌توده: سؤال را اینطور طرح کنیم که اگر مجلس باز نمی‌شد و این کشاکش بر سر ریاست مجلس را مردم شاهد نمی‌شدند بهتر بود و یا راه‌یافتن رفسنجانی به مجلس؟ اگر انتخاباتی برگزار نمی‌شد و موقعیت اجتماعی امثال رفسنجانی آشکار نمی‌شد بهتر بود و یا انتخاباتی که با همه دشواری‌هایش برگزار شد. در هر دو مورد پاسخ ما تأیید آن چیزی است که انجام شد و مردم پشت سر گذاشتند.

- به این ترتیب، شما بسته شدن مطبوعات را هم مثل برخی از چهره‌های دوم خردادی که در داخل کشور عنوان کردند، فقط یک تلنگر به جنبش می‌دانید و نه بیشتر؟

راه‌توده: همینطور است. شما نگاه کنید ببینید نیروی مقابل چه امکانات و ابزاری داشت و چه بدست آورد، مردم چه امکانات و ابزاری داشتند و چه بدست آوردند. در یک قلم، حالا غیر از امکانات رادیو و تلویزیون و تریبون نماز جمعه‌ها و نیروهای فشار و نیروهای انتظامی و نظامی، همین موتلفه اسلامی، که حتما در شماره ۹۵ راه‌توده هم خوانده‌اید، در سراسر کشور برای مقابله با انتخابات ۳۸۰ هزار پایگاهش را بسیج کرده بود. این پایگاه‌ها همان صندوق‌های قرض الحسنه، کمیته‌های امداد، واحدهای تشکیلاتی و حزبی موتلفه اسلامی و مساجد است که در دور افتاده‌ترین شهرها و روستاها وجود دارد. حالا ببینید جنبش در مقایسه با این امکانات نیروی مقابل، چه دارد و چه سازمان و تشکلی دارد! بعد از این مقایسه، آنوقت حاصل را ببینید. آنها چه بدست آوردند، جنبش چه بدست آورد!

مطبوعات را هم بستند به این امید که مرحله دوم انتخابات را ببرند، اما حالا تازه باید متوجه شده‌باشند که ابتدا جنبش است و بعد مطبوعات، نه بر عکس! پیروزی قاطع جنبش در مرحله دوم پاسخی است به نبودن مطبوعات. البته باید تمام کوشش را برای آزادی مطبوعات کرد، چرا که مطبوعات به عمق آگاهی جنبش کمک می‌کنند، اما نبود آنها هم سودی برای نیروی مقابل جنبش دیدیم که نداشت. جنبش راه حل‌های جایگزین را برای مبارزه انتخاباتی پیدا کرد. افراد تبدیل شدند به روزنامه. رهبران و چهره‌های طرفدار جنبش خودشان راه افتادند رفتند به مناطقی که در آنها انتخابات باید برگزار می‌شد. ریش سفیدهای محل، افراد خوش نام مناطق کوچک و کم جمعیت، دانشجویان، معلمین و خلاصه همه راه افتادند و منتظر اخبار روزنامه‌ها نشدند. مردم در محلات، در خانه بزرگان خوش نام محلات جمع شدند و مشورت کردند. سیل تلفن، نامه‌نگاری و سفر به شهرها جانشین روزنامه شد. حاصلش را هم دیدیم. شکست قاطع‌تر در مرحله دوم انتخابات برای مخالفان جنبش!

نکته دیگری که حتما ما باید به آن توجه کنیم، اینست که در همین دوران فقط مردم نیاموختند، بلکه رهبران هم از حوادث و از مردم بسیار آموختند. "آنکه ناموخت از گذشت روزگار" همانها بودند که در انتخابات شکست خوردند. همین که شما از قول دوم خردادی‌ها گفتید ((بستن مطبوعات فقط یک تلنگر به جنبش بود)) خودش یک جمع بندي دقیق و به دور از هیجان و شتابزدگی است. ما شاهد بودیم که در گذشته این نوع جمع‌بندی‌های دقیق وجود نداشت.

- در همین فاصله، ما علاوه بر ترور آقای حجاریان شاهد احضار نمایندگان پیروز مجلس ششم به دادگاه، به زندان بردن روزنامه‌نگاران و انواع پرونده‌سازی‌ها برای این و آن روحانی و غیر روحانی دوم خردادی بودیم، اما بقول شما اینها هیچکدام تاثیری نکرد.

راه‌توده: خدمت شما عرض کردم که آنها تصور می‌کردند مرحله دوم را به این ترتیب خواهند برد و سپس توپخانه تبلیغاتی را به راه می‌انداختند که در مرحله اول هم تقلب شده والا ما برنده می‌شدیم. در مورد پرونده سازی‌ها هم آنها فکر کرده بودند انتخابات تهران باطل خواهد شد و با پرونده‌هایی که تشکیل داده‌اند

صلاحیت پیروز شدگان انتخابات را برای تجدید انتخابات رد خواهند کرد. این بازی را در مورد عبدالله نوری، خوئینی‌ها در همین انتخابات و در انتخابات مجلس پنجم و انتخابات مجلس خبرگان هم کرده بودند. منتهی، این بار زورشان نرسید و مجلس باز شد.

- حالا شروع کرده‌اند به گشایش پرونده سال‌های اول انقلاب کسانی که به مجلس ششم می‌روند!

راه توده: بنظر ما تا گشایش قطعی مجلس، تأیید اعتبارنامه‌ها و انتخاب هیأت رئیسه مجلس، حوادث و ترفندهایی بزرگتر از روکردن پرونده این و آن فرد در سال‌های اول انقلاب و جمهوری اسلامی را باید منتظر باشیم. به شرط آنکه بپذیریم آنچه در ایران در حال وقوع است یک زلزله عظیم در تمام سطوح حکومتی و دینی است، که زیربنایش جابجایی طبقاتی در حاکمیت است. مقاومت طبقاتی، جدی‌ترین مقاومت‌های طول تاریخ بوده‌است. ما در شماره ۹۶ راه‌توده، گزارش فشرده‌ای را منتشر خواهیم کرد درباره "رنسانس شیعه" در ایران. در این گزارش به قم رفته و نشان داده‌ایم که چگونه ساختار سنتی و ارتجاعی تحصیل مذهبی در قم زیر و رو شده‌است و منتظر انفجارهای بزرگ مذهبی- سیاسی در پایتخت شیعه در ایران باید بود.

- چه نوع حوادثی ممکن است روی بدهد؟ فکر می‌کنید باز هم بروند دنبال یک کودتا؟

راه توده: ما نمی‌دانیم چه حوادثی را پیش خواهند آورد، اما درباره کودتا، هم در مصاحبه با شما بارها طرح شده و هم در شماره ۹۵ راه‌توده نوشته‌ایم که آنها اگر یقین به پیروزی کودتایی داشتند و مطمئن به حمایت سپاه و بسیج از این کودتا بودند، نمی‌رفتند یک بسیج جدید درست کنند. شما در همین ماجرای پرونده ترور حجاریان هم دیدید که کسانی را جلو انداخته بودند که به زحمت ۱۸-۱۹ سال‌شان است و وقتی انقلاب شد و جنگ شد یا در قنداق بودند و یا اصلا بدنیا نیآمده بودند. اینها بسیج جنگ رفته نیستند، گرچه خودشان را بجای آنها جا زده‌اند. این بسیج را درست کرده‌اند برای مقابله با بسیج اصلی و بدنه سپاه پاسداران. این بسیج را از میان جوانان بیکار محلات دستچین کرده‌اند و دو سه هزار تومان هم حقوق ماهانه بهشان می‌دهند و در یک محیط محصور و در بسته هم نگهشان داشته و شستشوی مغزی‌شان می‌دهند برای مقابله با مردم. همین سازمان فرهنگی شهرداری تهران که بر سر ریاستش ۷-۸ ماه است دعواست، یکی از کانون‌های تجمع این بسیج است. شما حتما شماره ۹۵ راه‌توده را بخوانید، مطالب جالبی در این ارتباط، بویژه سازمان باصطلاح فرهنگی و در واقع کانون ترور و تخریب و آموزش نظامی و کاراته خواهید دید. مسؤل این سازمان "واعظی" است که همه سازمان تبلیغات اسلامی، موتلفه اسلامی و نیروی انتظامی پشتش ایستاد تا عوض نشود و به یک جنگ قدرت بین شورای شهر تهران و این سازمانها تبدیل شد. در انتخابات اخیر هم کاندیدای موتلفه اسلامی شد و از تهران نیم درصد هم رای نیآورد. حالا جالب است که همین فرد را شورای نگهبان فرستاده‌است شهرستانها و براساس گزارش‌های او انتخابات چند شهر را باطل کرد. اسم کوچکش هم "منصور" است. مطمئن باشید که در آینده نقش او در عملیات تروریستی دوران اخیر، در آدم‌ربایی و قتل‌های سیاسی-حکومتی افشاء خواهد شد. سازمان فرهنگی را او تبدیل کرده‌است به لانه زنبور آدم کش‌ها، تروریست‌ها و همین باصطلاح حزب‌الله.

به این ترتیب، می‌خواهم بگویم که حرکات کودتایی که مافیای سیاسی-اقتصادی و یا جبهه ارتجاع- سرمایه‌داری تجاری می‌کند، در نهایت موفق نخواهد شد، اما می‌تواند ایران را بطرف جنگ داخلی ببرد. سپاه در برابر بسیج، بخشی از بسیج قدیمی در برابر بسیج جدید، نیروی انتظامی چند پارچه، نیروهای مسلح شبه فاشیست و تازه یک سر کار هم ارتش است. به این ترتیب است که باید نگران تمامیت ارضی ایران بود. حوادث اخیر کردستان ترکیه، نفت قفقاز، افزایش نقش ترکیه در منطقه، تحریکاتی که در مناطق مختلف ایران می‌شود، نقش مخربی که روحانیونی نظیر ملاحسنی در مناطق کرد نشین ایران برعهده دارند، سدهایی که در برابر مردم آذربایجان در انتخابات اخیر، تا حد ابطال انتخابات خلخال و زندانی کردن افراد مورد اعتماد و احترام مردم ایجاد کردند و خلاصه همه این عوامل ظرفیت‌های جنگ داخلی را در ایران بالا می‌برد. این امری است که بخش‌هایی از حکومت هم خودشان می‌دانند. این را از سیاست‌هایی که دولت خاتمی دارد، مطالبی که جبهه مشترک ایران اسلامی مبنی برضرورت حضور دو تن از اهل سنت در هیات رئیسه مجلس ششم عنوان کرده‌است و یا حمایتی که از استاندار کرد و روشنفکر کردستان می‌شود و یک سلسله نشانه‌های دیگر حکایت از این دارد که بخشی از حکومت هم می‌داند چه خطری در کمین است.

- تحولاتی هم در جریانات سیاسی در جریان است. مثلا می‌گویند در حزب کارگزاران انشعاب شده و به طرفداران و مخالفان رفسنجانی تقسیم شده‌است!

راه توده: از این نوع اخبار و اطلاعات هست، مثلا اینکه کرباسچی حاضر نشد از جبهه دوم خرداد بیرون بیاید و از جبهه مشارکت ایران اسلامی جدا شود و به همین دلیل رفسنجانی دستور داد روزنامه‌اش را بستند. اینها هست، عملا هم انشعابی وجود دارد بین امثال محمد هاشمی با امثال عطریانفر، عضو شورای شهر تهران و یا خود کرباسچی. اما به خاطر داشته باشید که این نوع اخبار نقش چندان مهمی در تحلیل رویدادها ندارند. هر چه جنبش جلوتر برود و عمیق‌تر بشود، از این نوع جدایی‌ها و دوری و نزدیکی‌ها بیشتر خواهد شد. عده‌ای بیشتر به جنبش نزدیک و عده‌ای بیشتر دور می‌شوند. این طبیعی هم هست. به عمق حوادث باید رفت و دلایل وقوع آنها را باید کشف کرد، نه آنکه در سطح بمانیم و روی موجی که حوادث ایجاد می‌کنند، حرکت کنیم. مثلا وقتی حجاریان ترور می‌شود، باید دید چه فعل و انفعالاتی در عمق در جریان است که منجر به ترور حجاریان می‌شود، چه ارزیابی جدیدی از جنبش در کارگزاران سازندگی بوجود آمده‌است که بخشی از این حزب سیاسی را به این اعتقاد رسانده که باید هر چه بیشتر از گذشته‌ها فاصله گرفته و برای بقای خودش به جنبش نزدیک‌تر شود، این بیانیه‌های متضادی، که از سوی روحانیون در قم منتشر می‌شود، حاصل چه تحولی در حوزه‌هاست؟ جنبش مردم چه تاثیری روی این روحانیون گذاشته و این روحانیون با چه انگیزه‌هایی به شاخه‌های مختلف موافق و مخالف جنبش تبدیل شده‌اند؟ بحث من اینست که به عمق حوادث برویم و چرایی و چگونگی آنها را کشف کنیم نه در تفسیر حوادث اسیر بمانیم.

- در اینجا من می‌خواهم این نکته را مطرح کنم که بالاخره حکومت دینی در یک نقطه‌ای در برابر جمهوریت می‌ایستد. از اینجا به بعد مسأله "سکولاریسم" مطرح می‌شود.

راه توده: در لحظه کنونی، چنین بحثی در جنبش مطرح نیست و اساسا هم این‌ها بحث‌های روشنفکرانه‌است که در ایران هم امثال "سروش" آن را دنبال می‌کنند. اگر منظور جدایی مذهب از حکومت است، یعنی نفی حکومت دینی‌است، ما با آن موافقیم، اما به هیچ وجه موافق جدایی سیاست از دین نیستیم. دین در ایران باید سیاسی بماند و هر چه بیشتر سیاسی بشود تا هر چه بیشتر توده مردم سیاسی شده و در میدان حاضر شوند. بنابراین ما موافق حکومت دینی و مذهبی نیستیم، اما طرفدار جدایی سیاست از دین هم نیستیم. طرفدار دیدن واقعیات جامعه‌ایران هستیم. وقتی از فیمنیسم صحبت می‌کنیم، وقتی درباره حجاب صحبت می‌کنیم، وقتی درباره روابط دختر و پسر صحبت می‌کنیم، در تمام این صحبت‌ها و مبارزات باید این واقعیات جامعه را در نظر داشته باشیم. بی‌خبری از این واقعیات، کار را به آنجا می‌کشاند که خودتان می‌دانید در آخرین جشن هنر شیراز، نمایش رابطه جنسی را از پشت شیشه یکی از مغازه‌های شهر شیراز در معرض دید عمومی گذاشته بودند و باعث انفجار خشم مردم شد! مسأله اینست که این نوع مسائل اجتماعی را بصورت انتزاعی مطرح نکنیم، والا اختلافی بر سر ضرورت جدایی مذهب از حکومت و ضرورت پایان دادن به این فاجعه "خودی" و "غیر خودی" که در جمهوری اسلامی و از درون حکومت دینی و مذهبی بیرون آمده، نیست.

عدم توجه به این واقعیات سنتی و مذهبی در ایران، ما را به گمراهی می‌برد. شما ببینید در همین ماجرای مشمئز کننده برلین مردم در ایران چه واکنشی از خودشان نشان دادند. بالاخره جامعه ایران یک سلسله قواعد و سنت‌هایی را قبول دارد.

- ماجرای برلین یک توطئه بود و یا یک گاف سیاسی؟

راه توده: هر دوی آنها. پایان تحریم انتخابات و بیگانگی با جنبش مردم و تحولات داخل کشور، همان بهت و ماتی بود که به اکثریت شرکت کنندگان در این کنفرانس دست داد و ندانستند چه آواری دارد فرو می‌ریزد. عده‌ای چپ نما هم آلت دست ارتجاع شدند. درست همان وضعی که در ابتدای پیروزی انقلاب در داخل کشور بوجود آمد. در این میان، عده‌ای هم ماموریت اجرا کردند، که درباره این حالت سوم تا حالا اطلاعات مختصری در مطبوعات در داخل کشور فاش شده و حتما در آینده بیشتر خواهد شد. ما دلمان نمی‌خواهد قضاوت کنیم، اما مطبوعات داخل نوشته‌اند که آقایی بنام "ژوبین رازینی" رفته پاریس و با یک کسی که دو ماه پیش از ایران آمده بود ملاقات کرده و این ماجرا را سازمان داده‌اند. شایع است که این ژوبین رازینی، آقای حکمت است. ما دقیق نمی‌دانیم و انتظار قضاوت هم از ما نداشته باشید، زمان روشن خواهد کرد همه چیز را. شما حتما می‌دانید که مردم در داخل کشور، با دیدن آن صحنه لخت شدن چه واکنش خشم‌گینانه‌ای نسبت به مهاجرت و مهاجرین از خودشان نشان دادند و اینکه این جماعت چرا نمی‌فهمد در ایران چه خبر است و مردم با چه دشواری مبارزه می‌کنند. بپذیریم که بیگانگی با اوضاع ایران هم در این ماجرا نقش داشت. عده‌ای از تحریم انتخابات، رسیدند به لخت شدن در کنفرانس برلین و شعار "ملا برگمشو" به اشکوری، "مزدور برو گمشو" به اکبرگنجی، "مرگ بر توده‌ای"، "توده‌ای مزدور ارتجاعی" و "دولت آبادی مزدور است"!

کسانی که خودشان دانسته و ندانسته در خدمت ارتجاع عمل کردند و می‌کنند، مبارزان واقعی علیه ارتجاع را مزدور ارتجاع لقب دادند. دست مافیای اقتصادی–سیاسی و همانها که در این سه سال و در تمام این سال‌ها، قتل و ترور و کشتار و قتل‌عام و حمله به کوی دانشگاه و کودتا را سازمان داده اند در این ماجرا هم نقش هدایت کننده و تامین کننده مخارج آن را داشتند.

حالا بعضی سازمانهایی که در این ماجرا دست داشتند و یا در مقدمه این ماجرا نقش داشتند، می‌گویند با یک دقیقه سکوتش موافق بودیم، عده‌ای شان می‌گویند ما با اولش موافق بودیم و از وسطش جدا شدیم و از این نوع استدلال‌ها. خوب، خودتان را گول می‌زنید. بروید ببینید چرا و چطور شد که به اینجا رسیدید و جاده صاف کن ارتجاع شدید! ریشه‌های این انحراف کجاست؟ تا آن را کشف نکنید و به آن نپردازید باز هم عصای دست ارتجاع و حتی دشمنان خارجی تمامیت ارضی ایران خواهید شد. محافل امنیتی جمهوری اسلامی توانستند در این ماجرا نقش بازی کنند و همان عواملشان که توانستند در بلژیک ماجرای شکایت از رفسنجانی را سازمان بدهند، در برلین هم توانستند عمل کنند. این بخش امنیتی ماجراست، اما تکلیف بخش سیاسی ماجرا چه می‌شود؟ چه کسی پاسخ‌گوست؟ چرا عده‌ای مبهوت ماندند تا یک اقلیت ۱۵۰ نفره ابتکار عمل را بدست بگیرند و آن فاجعه را بوجود آوردند؟ چرا شعارهایی می‌دهیم که با واقعیات همخوانی ندارد؟ چرا انتخابات را تحریم می‌کنیم؟ چرا جلو جلو می‌دویم و می‌خوریم به دیوار؟ چرا چپ روی می‌کنیم؟ چرا با جامعه بیگانه‌ایم؟ چرا نمی‌توانیم با سخنگویان مذهبی تحولات باب گفتگو را باز کنیم؟ چرا مهاجرت در انزوا مانده؟ چرا جنبش داخل کشور نمی‌تواند به جنبش اپوزیسیون خارج کشور اعتماد کند و از آن یاری بگیرد؟ چرا اسیر بحث‌های بی‌پایان مهاجرتی باقی مانده‌ایم؟ برای این سؤالات باید پاسخ پیدا کنیم تا حادثه برلین تکرار نشود.

چرا این سخنگویان مذهبی، ملی–مذهبی و ملی و غیر ملی جنبش در داخل کشور بسرعت از اشتباهات خودشان درس میگیرند، اما مهاجرین نمی‌توانند؟ آنها از اشتباهاتشان می‌آموزند و تجربه را بکار می‌برند زیرا در دل جنبش‌اند، اما در مهاجرت نمی‌آموزند و بکار هم نمی‌برند زیرا در دل جنبش نیست و یا در حاشیه آن حرکت می‌کند.

لنین درباره مهاجرت فاصله انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ که یک دوران چند ساله مهاجرت روس هاست، بعدها نوشت ((مهاجرین روس نه چیزی آموختند و نه چیز را فراموش کردند))! سرنوشت ما ایرانی‌های مهاجر هم باید همین شود؟

همینجا و در ارتباط با اشتباهات نیروهای جبهه دوم خرداد بد نیست ما هم نظرمان را بگوییم. ما معتقدیم که آنها تمرین کار گروهی و جبهه‌ای‌شان، حتی در همان جبهه خودشان که ملی‌ها و دگراندیشان و ملی–مذهبی‌های شناخته شده در آن حضور ندارند، کم است. در انتخابات مجلس ششم اگر در یک جبهه حرکت کرده بودند قطعا پیروزی بزرگتری بدست می‌آوردند. این نکته را ما در همان اطلاعیه‌ای که برای انتخابات مجلس ششم و ضرورت رای به جبهه مشارکت ایران اسلامی دادیم، تاکید کردیم. گاه وعده‌ها و حرف‌هایی زده‌اند، پیش از آنکه برآورد نیروی خودشان را برای تحقق آن کرده باشند. روس‌ها میگویند ((اول بپر، بعد "هوپ"ش را بگو)). این نوع سخنان که در مجلس ششم ما چنین خواهیم کرد و یا چنان خواهیم کرد، جز متمرکز کردن نیروی طرف مقابل و تشدید توطئه و هوشیار کردن آنها نقشی نداشته است. این شتابزدگی را در مطبوعات باصطلاح دوم خردادی هم شاهد بودیم. آنها به ضرورت نیرو گرفتن از میان افراد متزلزل و سالم جناح مقابل کم بهاء دادند، به سازماندهی روحانیون در مراکز مذهبی بهای لازم را ندادند. مشورت، بویژه با نیروهای دیگری که در حاکمیت و یا پیرامون آن نیستند، ضعیف است، شاید همین آمدن به آلمان و شرکت در کنفرانس برلین گامی بود در جهت رفع همین کمبود که متاسفانه این بار بی‌تجربگی و بی‌خبری از هر دو سو و توطئه‌های مافیایی آن را ناممکن ساخت، البته هنوز هم از تبلیغات نیروهای مخالفشان در زمینه مشورت با دیگر نیروهای خارج حاکمیت بیم دارند.

غفلت بزرگ دیگری که حتما باید درباره آن صحبت کرد تا جبران شود، عدم بازگشایی پرونده همین مافیای اقتصادی در مطبوعات بود. یعنی آنها بیشتر به جنبه سیاسی ماجرا پرداختند و زیربنای اقتصادی مقاومت در برابر تحولات را برای مردم فاش نکردند. این امر بویژه از آن نظر اهمیت دارد که تبلیغات مافیای حکومتی را که پشت شعارهای انقلابی و ارزش‌های اسلامی پنهان شده نه تنها نزد توده مردم، بلکه و بویژه –ما تأکید می‌کنیم– نزد بدنه نیروهای مسلح سپاه و بسیج فاش می‌کند و آنها را هر چه بیشتر و عملی‌تر در کنار و در داخل صفوف جنبش جای می‌دهد. این یکی از بزرگترین غفلت‌های سه سال اخیر نیروهای طرفدار تحولات و دوم خردادی بود! همانطورکه در دفاع از آزادی همه احزاب سیاسی در داخل کشور غفلت کردند. ما در همان شماره‌های نخست پس از انتخاب آقای خاتمی و فشاری که روی روزنامه "جامعه" آورده بودند در سر مقاله صفحه اول راه‌توده نوشتیم که باید هر چه سریعتر احزاب سیاسی جدید و قدیم وارد صحنه سیاسی شوند و روزنامه‌ها و نشریات ارگان خود را منتشر کنند تا فشار روی دولت و چند روزنامه طرفدار تحولات اینطور متمرکز نشود و باصطلاح آتش توپخانه دشمن را باید پخش کرد و تمرکز آن را بهم ریخت!

در این زمینه ما معتقدیم که این نوع دیدارهای عمومی دیگر پاسخ‌گوی این مرحله از جنبش و تمرکز نیرو برای حمایت از جنبش نیست، بتدریج باید رفت به آن سو که بجای این نوع جلسات عمومی، جلساتی با شرکت اعضا و رهبران سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور تشکیل شود که کیفیت سیاسی جدی داشته باشد و راه را برای حضور احزاب سیاسی شناخته شده در داخل کشور باز کند.

این گام‌ها، البته عمدتا برای مهاجرین خارج از کشور مهم است که بدانند در داخل کشور چه خبر است، اما برای آنها که از داخل کشور می‌آیند هم مفید است که برآورد نیرو کنند.

سازماندهندگان حادثه برلین، برای تخریب این ارتباط و مناسبات هم عمل کردند. ما اطلاع داریم که بعضی از آقایان و خانم‌هایی که از ایران در این کنفرانس شرکت کرده بودند، هنگام عزیمت از برلین با تاسف بسیار از این رویداد و بی‌خبری مهاجرین سیاسی یاد کردند. البته به آنها توضیح داده شد که همه مهاجرت و همه مهاجرین این نیست که شما دیدید و با یک چوب نمی‌توان همه را راند.

از این نظر و با این برآورد، بنظر می‌رسد که زمان انتخاب شده برای تشکیل کنفرانس برلین، یعنی در فاصله پایان مجلس پنجم و گشایش مجلس ششم چندان مناسب نبود و این نوع سفرها باید با دقت بیشتر و تدارک دقیق‌تر انجام شود. خلاصه یک سلسله از همین بازنگری‌ها لازم است، چرا که بالاخره سیاست هم بخشی از مبارزه است. ما یقین داریم که آنها این کمبودها را جبران خواهند کرد، زیرا جنبش خود آموزگار بزرگ است!

شما به نخستین موضع‌گیری‌های این آقای "رجایی" که به جرم ملی–مذهبی بودن از راه یافتن به مجلس ششم محرومش کردند، توجه کنید، تا ببینیم درک سیاسی در داخل کشور چگونه رشد کرده‌است. این را مقایسه کنید با برخی موضع‌گیری‌ها و حرکات ماه‌های اول پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در میان همین نیروها!

او فقط در یک جمله گفته‌است، خوب بود شورای نگهبان در یک جمله می‌گفت که آرای من چه تعداد است که به مجلس راه نیافته‌ام!

این هم از همان نادانی‌های ارتجاع است که فکر می‌کند، اگر فلانی را که مشهور به نزدیکی به نهضت آزادی است از رفتن به مجلس محروم کند، مشکلش حل شده‌است!

خب، این کوته بینی‌است، مگر هر کس مهر نهضت آزادی بر پیشانی‌اش داشت ملی–مذهبی‌است؟ اینها نمی‌فهمند که ملی–مذهبی یک اندیشه‌است که امروز در جامعه وجود دارد، در خارج از مجلس وجود دارد. شما هیچ بعید ندانید که در همین مجلس ششم یک وقت کسانی پیدا شوند، حتی از میان روحانیون، که خیلی محکم‌تر از آقای رجایی به دفاع از ملی–مذهبی‌ها و این اندیشه بلند شوند. اساسا مجلس تحت تاثیر آن تحول و اندیشه‌ایست که در خارج از مجلس و در جامعه وجود دارد و نه مردم تحت تاثیر اندیشه و روح حاکم بر مجلس. اگر اینطور بود، پس جنبش و مردم باید تحت تاثیر مجلس پنجم می‌بودند، در حالیکه دیدیم اینطور نبود و مردم مجلس را زیر و رو کردند و بقول حجاریان "خانه مردم را خانه‌تکانی کردند!"

اینها مسأله را اشتباه می‌فهمند! و تازه همه جامعه که گرایش به ملی–مذهبی‌ها ندارد، دگراندیشان، طرفداران سوسیالیسم، گرایش‌های عدالت خواهانه، اندیشه‌های ملی خلاصه همه اینها در جامعه هست، حالا جلوی رفتن چند نفر را به اتهام داشتن این اندیشه‌ها بگیرند و نگذارند به مجلس بروند، مگر با این نوع اعمال می‌توان اصل مسأله را حل کرد؟

–ساعت‌ها می‌توان این گفتگو را ادامه داد و درباره هر کدام از مسائلی که مطرح کردید، بیشتر صحبت کرد. ما آماده‌ایم، شما هر زمان که وقت کافی داشتید اطلاع دهید تا گفتگو را پی‌بگیریم.

راه‌توده: من از شما و شنوندگان شما که حوصله کردید و به نظرات ما گوش دادید تشکر می‌کنم. در واقع حرف‌های عجیبی در این گفتگو مطرح نشد. دانسته‌های شما و شنوندگانتان توسط من مرور شد. قطعا، اگر فرصتی فراهم شود، این سلسله گفتگوها را دنبال خواهیم کرد. از طرف خودم و همکارانم، از شما و مسؤلین رادیوی صدای ایران که فرصت این گفتگو را فراهم کردند، تشکر می‌کنم.

۱– در باره نظر حزب توده ایران پیرامون "ولایت فقیه" دو سند تاریخی را در همین ارتباط، در شماره ۹۶ راه‌توده بخوانید.

توضیح راه‌توده:

در ایران – بویژه در تهران و قم – یک نوار ویدئویی در سطحی گسترده دست به دست می‌شود. در این نوار، یکی از رهبران انصار حزب‌الله، بنام "امیر فرشاد ابراهیمی" از برخی جنایات، توطئه‌ها و عملیات ضد مردمی گروه‌های اوباشی که تحت نام "انصار حزب‌الله" و باصطلاح "بسیج محلات" سازمان یافته‌اند پرده برداشته‌است.

متن این اعترافات، با توجه به اینکه انتقال فوری نوار به خارج از کشور با موانع روبرو بوده‌است، عینا از روی نوار پیاده شده و به "راه‌توده" رسانده شده‌است.

امیر فرشاد ابراهیمی، خود در بسیاری از عملیات جنایتکارانه سال‌های اخیر در ایران دست داشته‌است؛ از جمله در عملیات ترور ناموفق عبدالله نوری در مشهد و تهران، حمله به خوابگاه دانشجویان، سخنرانی‌های آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله احمد جنتی و تعدادی از آیت‌الله‌ها و روحانیون عضو مجلس خبرگان در تحریک مستقیم و فراهم ساختن مقدمات قتل‌های سیاسی– حکومتی– معروف به قتل‌های زنجیره‌ای– در یکی از حوزه‌های مذهبی شرکت داشته‌است.

از جمله کسانی که ارتباطشان با گروه‌های اوباش و جنایتکار در این اعترافات فاش شده، حجت‌الاسلام علی رازینی (رئیس کل وقت دادگستری تهران بزرگ و دادستان داده ویژه روحانیت)، غلامرضا نقدی، فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی، حسین شریعتمداری، سرپرست روزنامه کیهان، سرتیپ حسین الله‌کرم از رهبران انصار حزب الله و ... است.

در واقع، گوشه‌هایی از آنچه که تاکنون روزنامه‌نگارانی مانند اکبر گنجی، عمادالدین باقی و دیگران در باره محافل پنهان جنایتکاران، صادر کنندگان فتاوی قتل‌ها، تاریکخانه‌ها و "سونا"ی محل ملاقات رهبران اصلی جنایات حکومتی و سران مافیای قدرت با کنایه و اشاره در مطبوعات مطرح می‌کردند و به همین جرم نیز روانه زندان شدند، اکنون در این نوار ویدئویی با صراحت کامل مطرح شده‌است.

نه تنها، پس از تعطیل شدن مطبوعات و زندانی شدن روزنامه نگاران افشاگر جنایات مافیای قدرت (اقتصادی– سیاسی) و بسته شدن مطبوعات حدس زده می‌شد شبنامه‌های افشاگرانه بسرعت جای خالی این روزنامه‌ها و روزنامه‌نویسان را بگیرد، بلکه گمان می‌رفت که سطح و سطوح این افشاگری‌ها، که در مطبوعات رسمی کشور با انواع ملاحظات امنیتی و حقوقی همراه بود، از این پس بدون این ملاحظات به جامعه سرازیر خواهد شد. نوار اعترافات امیرفرشاد ابراهیمی نمونه‌ایست از انتظاری که باید منتظر گسترش آن نیز بود!

اطلاعاتی که وی در باره اکبر هاشمی رفسنجانی و مناسباتش با حشمت‌الله طبرزدی، رهبر گروه دانشجویان و دانش آموختگان مطرح ساخته و اشاراتی که به ارتباط‌های منوچهر محمدی یکی دیگر از مدعیان رهبری دانشجویی و باصطلاح "ملیون جوان" در نوار اعترافات خود کرده نیز در نوع خود قابل درنگ و توجه

جدی است و بر مبنای آن می‌توان به برخی سازمان‌های سیاسی خارج کشور توصیه کرد، که حداقل از این پس پدیده‌ها و رویدادهای ایران را با دقت بیشتری پیگیری کرده و قبل از هر نوع موضع‌گیری، اطلاعات و دانسته‌های خود را تقویت کنند!

متن پیاده شده این اعترافات را، بدون کوچکترین دخل و تصرف و قضاوت قطعی در زیر می‌آوریم و از همه افراد، نشریات و سازمان‌هایی که قصد انتشار این اعترافات را دارند، چنانچه آن را از برنامه "اینترنت راه‌توده" می‌گیرند، برای حفظ امانت‌داری، این منبع را ذکر کنند.

http://www.rahetude.de

متن کامل اعترافات یک عضو شورای رهبری انصار حزب‌الله تهران،که نوار ویدئویی آن بصورت وسیع در ایران دست به دست می‌شود!

بنام خدا، امیر فرشاد ابراهیمی هستم. لیسانسه کارگردانی سینما از دانشگاه هنر و دانشجوی رشته حقوق دانشگاه آزاد. در تاریخ ۲۷ مرداد توسط نیروی انتظامی آزاد شدم به مدت ۷ ماه در زندان‌های مختلف بازداشت موقت بودم. در بازداشتگاه توحید، زندان اوین، زندان قصر و بازداشتگاه ۱۱۰، بعد از آن در ۲۷ اسفند ۷۸ آزاد شدم.

از سال ۱۳۶۷ همکاری‌ام در ابتدا با بسیج و بعد از آن با گروهی که در آن موقع به نام گروه فرهنگی مذهبی انصار حزب‌الله بود شروع کردم. در نشریه سوره نوجوانان خبرنگار بودم، مسئول صفحه ادبیات کودک و نوجوان بودم، مدیر مسئول در آن موقع شهید آوینی بود. یادم می‌آید در همان تاریخ سال ۷۲-۷۱ شهید آوینی به من گفت که از نشریه سوره نوجوان به نشریه سوره بروم. به نشریه سوره رفتم. در آنجا بودم تا سوره تعطیل شد و بعد از آن به درخواست آقای آوینی، (سال‌های اولی بود که سینما می‌خواندم) به موسسه روایت فتح رفتم. در آنجا به عنوان ادیتور کار می‌کردم، نه بطور رسمی بلکه با رابطه دوستی که با آقای آوینی داشتیم. طرحی بود به اسم جستجوگران نور. می‌رفتم از شهدایی که در مناطق عملیاتی مانده بودند فیلمبرداری می‌کردیم. در همان زمان بود که گروهی که از تهران آمده بودند کار جستجوی شهدا را انجام می‌دادند. آقای آوینی آنها را به من معرفی کرد. (بهار سال ۷۱ بود) گفت، ایشان آقای ده‌نمکی هستند. دیگری آقای الله‌کرم هستند و بقیه دوستان آقای سازور و همه حضورداشتند. البته قبلا یک آشنایی دوری نسبت به کار آنها داشتم.

به هر حال آقای آوینی آنها را به من معرفی کرد و فهمیدم که در زمینه تفحص شهدا دارند کارمی‌کنند. یک روز در همان ایام آقای الله‌کرم به نشریه سوره آمد و گفت که زمان کار کردن جدای از هم برای نیروهای حزب‌الله گذشته و ما می‌خواهیم سازمانی کار کنیم و می‌خواهیم حزب‌الله را متحد کنیم و صحبتی از فعالیت‌های سیاسی نکردند. گفتند می‌خواهیم موسسه‌ای درست کنیم (دقیقا لفظی که آقای الله‌کرم آن موقع بکار برد همین بود) گفت: گروهی داشته باشم که بچه مسلمان‌ها بتوانند دور هم جمع شوند. یکی دو جلسه منزل آقای جنتی داشتیم. با شهید آوینی رفتیم. یک جلسه مردان فلسطین بود. ساختمان سازمان تبلیغات که شهید آوینی آنجا هم آمد. آن جلسه شهید دهقان هم بود. همان موقع ایامی بود که قضیه بوسنی پیش آمده بود. شنیدیم که آقای الله‌کرم با بچه‌های گروه تفحص به بوسنی رفته و قضیه موسسه مقداری مسکوت ماند. بعد از آن وقتی از بوسنی برگشتند، الله‌کرم به من گفت تو که کار مطبوعاتی می‌کنی بیا در نشریه ما، که این نشریه از همان زمان نامش"یالثارات‌الحسین" بود. چون ما می‌خواهیم یک کار مطبوعاتی داشته باشیم. اینطوری بود که پای من به جلسات آنها باز شد. در آن زمان انصار حزب‌الله یک شخصیت حقوقی بود. ساختمانی در بالا انتظامات دانشگاه تهران داشتند که هنوز هم هست. جلسات ما در یکشنبه بعد از ظهرها بود. هر هفته می‌رفتیم خبرها را می‌آوردند، ادیت می‌کردیم و بعنوان یک ویژه‌نامه چاپ می‌شد.

کم‌کم در کل جامعه بحث انصارحزب‌الله پیش آمد. البته هنوز کاری نکرده بودند ولی کم‌کم داشت یک سری حرکات افراطی‌گونه هم در تهران و هم در شهرستان‌ها راه می‌افتاد. بحث پیش آمد که به هر صورت این موسسه را جایی ثبت کنیم. در آن زمان آقای میرسلیم وزیر فرهنگ و ارشاد وقت بودند. این موسسه را با نام موسسه فرهنگی- هنری انصار حزب‌الله ثبت شد. این روند از سال ۷۲ به بعد بود.

در زمانی که آقای اشعری معاونت مطبوعاتی موقت بود، انصار حزب‌الله راه افتاده بود و بنده هم بعنوان منشی در جلسات آنها شرکت می‌کردم. خیلی‌های دیگر هم بودند، بحث این بود که بچه مسلمان‌ها دور هم جمع شوند، راه پیمایی و اعتصاب‌هایی به شکل مانور انجام می‌دادیم. مثلا مقابل وزارت بهداشت و درمان وزارت دارایی و ... اصلا یک لیست ماهانه چاپ شده‌بود. لیست بیرون می‌رفت که مثلا مانور انصار حزب‌الله جلوی وزارت بهداشت.

در آن موقع ما نمی‌دانستیم چه کسی پشت این قضیه است و ذهنیتی نداشتیم. بعدا فهمیدیم که آقای هاشمی این قضیه را راه‌انداخته بودند ... و آقای اشعری که آن موقع معاون مطبوعاتی وقت بودند چیزی حول و حوش ۳۰ هزار دلار به نشریه یالثارات‌الحسین کمک کرده بودند.

به هر حال، برای بچه‌هایی که در جلسه‌ها شرکت می‌کردند، دست حمایت کارگزاران رو شده‌بود و فهمیدیم که کارگزاران پشت این قضیه است و ما را کمک می‌کند. در یکی از همان جلسات حاج‌آقا پروازیان این بحث را پیش کشید که ما اگر یک گروه مردمی هستیم، نباید دولت حمایتمان کند. ایشان بحث‌شان این بود که ما اصلا نباید زیر حمایت یک جناح سیاسی باشیم. در آن جلسه آقای پروازیان گفت: ما حزب‌الله هستیم و عمود خیمه ولایت ما هستیم. هر کس طرف ما آمد، آمد، هر کس هم نیآمد نیآمد. نباید حزب‌الله را جناح راست یا چپ کنیم. جناح‌ها باید طرف ما بیآیند. به هر حال زمزمه اختلاف پیش آمد. آقای پروازیان همان موقع یکسری افشاگری در مسجد شهدا برای مطبوعات کردند و ایشان رفتند. آقای ده‌نمکی هم که اعتقاد به کارهای فرهنگی داشت رفت و نشریه شلمچه را راه انداخت، و آقای الله‌کرم هم که سر همان دلارها بینشان اختلاف افتاده بود می‌گفت بیآییم دلارها را برداریم برای شعبات و هسته‌های خودمان در سراسر کشور خرج کنیم. بقیه اعتقاد داشتند یک شهر آباد بهتر از صدتا

روستای خراب است. دلارها را خرج تحکیم مبانی و کارهای خودمان بکنیم. اختلاف جدی شد و آقای الله‌کرم هم بیرون آمد و انصار حزب‌الله ماند برای آقای محتشم (نام مستعارش گودرزی بود). ایشان در نشریه یالثارات ماندند و بنده و آقای فرج و چند نفر دیگر بیرون آمدیم.

گروهی داشتیم با نام حزب‌الله تهران. چند جلسه با آقای بشارتی وزیر کشور وقت داشتیم. ایشان قول دادند که به ما مجوز حزب بدهند و ما اتحادیه دانشجویان حزب‌الله سراسر کشور را درست کردیم و شروع به کار دانشجویی کردیم. اولین کار اصولی ما این بود که حول و حوش ۱۶-۱۵ تا عضو داشتیم، که عضو شورای مرکزی بودند و همه کارها را همانها می‌کردند. بنده بودم، آقای الله‌کرم بود، بابک شهرستانی بود، کیانوش مظفری بود، فرج مرادیان‌پور و حاج حسین سازور بود که سرتیپ ۲ بود و آن موقع تازه حکم گرفته بود و مسئول حفاظت صدا و سیما شده بود. در آن تشکل دانشجویی من و آقای شهرستانی و دو سه نفر دیگر دانشجو بودیم. یعنی جمع ۱۷ نفره‌ای که بعنوان اتحادیه دانشجویان کار می‌کردیم. سه چهار نفر دانشجو بودیم، بقیه غیر دانشجو بودند. اولین کارمان این بود که پیش علما می‌رفتیم. مثلا یک جمعه دفتر آقای مصباح می‌رفتیم، دفتر آقای یزدی می‌رفتیم. به خاطر دارم که آقای الله‌کرم جلسه را اینطور شروع می‌کردند که بچه حزب‌الهی‌ها و بچه‌های ولایت و بچه مسلمان‌ها می‌خواهند کار سیاسی کنند. ما در آغاز راه هستیم. آمدیم خدمت شما (اصطلاح خاصی بکار می‌بردند که یادم نمی‌آید) به هر حال می‌گفتند که ما را نصیحت کنید.

عمده‌ترین حرفی که تا آخر بین بچه‌ها مانده بود و به صورت ضرب‌المثلی بین بچه‌ها درآمده بود، صحبتی که آقای مصباح برای ما کردند، ایشان بحث حضرت علی و ابولولو و اینها را پیش کشیدند و گفتند که حضرت امام هیچوقت به دانشجوها نگفتند که بروید و لانه جاسوسی را بگیرید، شهدایی مثل حسین خلجه‌ای و وزوایی وقتی حمله کردند و لانه جاسوسی را گرفتند بعدا رفتند پیش امام و گفتند که وجود لانه جاسوسی برای ما محرز شده بود و امام آنها راتایید کرد ولی خود امام در قبال این قضیه سکوت کردند. ایشان (مصباح) قضیه بنی‌صدر را مطرح کردند که برای حزب جمهوری که همان موقع حزب‌الله بودند محرز شده بود که بنی‌صدر خیانت می‌کند. امام هیچوقت نگفت بروید دانشگاه تهران و هواداران بنی‌صدر را بزنید، بچه حزب‌الهی‌ها اینکار را کردند و بعد پیش امام رفتن و گفتند به این دلایل ما اینکار را کرده‌ایم و امام تاییدشان کرد. آقای مصباح قضیه ابولولو را مطرح کرد که پیش حضرت علی می‌رود ومی‌گوید که خلیفه وقت دارد به اسلام خیانت می‌کند و من می‌خواهم او را بکشم، شما به عنوان ولایت اجازه می‌دهید؟ حضرت علی به او نگاه می‌کند و می‌گوید تو به وظیفه‌ات عمل کن. من به تو چیزی نمی‌گویم. ابولولو خلیفه را می‌کشد، پیش حضرت علی بر می‌گردد و می‌گوید من خلیفه را کشتم و حالا دنبال من هستند تا مرا هم بکشند، حضرت علی می‌گوید که تو به وظیفه‌ات عمل کرده‌ای. او را به کاشان می‌فرستد و همیشه هم از عطایای ولایت بهره‌مند بوده‌است. بهر حال آقای مصباح می‌گفتند که ما در قبال سکوت ولایت مسئولیم. خیلی از علمای دیگر هم بودند. آیت‌الله نوری همدانی بود. دو سه ماهی کار ما همین بود. جمعه‌ها و پنجشنبه‌ها می‌رفتیم قم در محضر علما و می‌خواستیم که ما را هدایت کنند.

اگر بخواهیم این روند را به مسائل سیاسی تعمیم دهیم، ما در ستاد یک صف داریم یک ستاد حضرات و علما و امثال آقای الله‌کرم در حکم ستاد بودند و ما نیروهای میدانی در حکم (صف) هر وقت احساس می‌کردیم که وضعیت فرهنگی خطرناکی شده یا در مواقع دیگر آقای باهنر (نماینده مجلس) یا آقای بادامچیان یا یک مورد آقای عسگراولادی زنگ زد گفت ما می‌خواهیم یک حرکتی را در مجلس داشته باشیم شما همکاری کنید. همیشه ما یک سری بولتن یک سری گزیده اخبار داشتیم. اینها را پیش آقای نوری همدانی می‌بردیم و می‌گفتیم که وضعیت جامعه اینطوری است. ایشان یک حرفی می‌زد، ما یک راهپیمایی می‌کردیم و بعدا مثلا یک استیضاح انجام می‌شد.

همان موقع یک بحثی پیش آمد که اگر اشتباه نکنم همان موقع یا آیت‌الله جنتی یا آیت‌الله مصباح برای اولین بار مطرح کردند که بحث خواص و عوام بود. (البته آقای خامنه‌ای اولین بار آن را مطرح کردند) یک دیدار هم ما داشتیم در دفتر مقام معظم رهبری. در یکی از اعیاد مذهبی بود (یا نیمه شعبان ...) که ایشان بحث خواص و عوام را مطرح کردند و گفت: شما خواص من هستید. بقیه هم عوام هستند. خیلی از حرف‌هایی که من می‌زنم نمی‌توانم مستقیما به جامعه بزنم ولی با شما راحت‌تر هستم. این بحث خواص و عوام با ما مطرح شد و بحث شهروندان درجه یک و درجه دو هم بیرون مطرح شد. ما خودمان را همیشه بعنوان شهروند درجه یک و خواص عنوان می‌کردیم.

بحث اتحادیه دانشجویان راه افتاد. بعضی از هزینه‌ها را همان موقع، مثلا آقای عسگراولادی چند فقره حول و حوش ۶-۵ میلیون تومان کمک کرد. آقای بادامچیان به ما پول داد. یک مطالبی که رایج بود این بود که آقای الله‌کرم که از آقای جنتی پول می‌گرفتند می‌گفتند این شهریه‌ای است که بیت رهبری برای ما معین کرده و خود رهبر هم با این حرکات ما موافق است. من آن موقع هنوز از سپاه پاسداران بیرون نیامده بودم و یک پاسدار بودم. به خاطر دارم که یک جلسه‌ای بود پیش مقام رهبری رفته بودیم. ایشان یک دفعه گفت که بعضی‌ها می‌گویند که حزب‌الله هستیم ولی من آنها را قبول ندارم. که من مانده بودم بالاخره ایشان ما را قبول دارند یا نه. یک فقره را هم خودم از آقای جنتی بعنوان شهریه بیت رهبری پول گرفتم.

حرکات ما ادامه داشت و تا سال ۷۵-۷۲ ما داشتیم در جامعه خودمان را بصورت یک گروه سیاسی جا می‌انداختیم. حداقل ادعا داشتیم که پیرو ولایت فقیه هستیم. شهروندان درجه یک و خواص که در تریبون‌های مختلف گفته می‌شود و علما می‌گویند ما هستیم. فقط چند بار خود بنده مثلا دانشگاه همدان، دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی تبریز می‌رفتیم و سخنرانی می‌کردیم و می‌گفتیم که بچه مسلمون‌های مثلا تبریز ما یک همچنین حرکتی را در تهران شروع کردیم روی اسم حزب‌الله کار می‌کنیم. زمانه تک روی گذشته، بعنوان یک نهاد مستقل دست همکاری به ما بدهید. در همین رفت و آمد ما مثلا در همدان هسته دانشجویان حزب‌الله تاسیس شد. در اصفهان، شیراز دفتر زدیم. در قم دانشجو نداشتیم، بعنوان هسته طلاب قم از حوزه علمیه و چند حوزه دیگر اینکار را کردیم که آنها را هم بعنوان دانشجو قبول داشتیم. خلاصه بحث اتحادیه شکل گرفت و به شعبات پول می‌دادیم.

در همان زمان بود که دست کارگزاران برای ما رو شده بود که کارگزاران یکی از نهادهایی است که می‌خواهد ما شکل بگیریم. اصلا سیاست آقای هاشمی همین بود. ایشان از بدنه تحکیم وحدت آقای طبرزدی را انتخاب کرده بود و او را مطیع کرده بود که اگر در دوره بعد رئیس جمهور شوم اینکار را می‌کنم و آن کار را می‌کنم. همه هم فهمیدند طبرزدی اغفال شد. از تحکیم وحدت بیرون آمد و اتحادیه اسلامی دانشجویان را با پول آقای هاشمی راه انداخت و وقتی که آقای هاشمی فهمید در آستینش مار پرورش می‌دهد و طبرزدی هم بر علیه هاشمی بلند شد، انصار حزب‌الله را تشکیل دادند.

زمانی که بحث بوسنی و خانم فائزه هاشمی مطرح شد ما از کارگزاران پول می‌گرفتیم و به آنها فحش میدادیم. یعنی به ما می‌دادند تا علیه‌شان تبلیغ کنیم. بحث حرکت زنان و دوچرخه‌سواری آنها که آن زمان توسط فائزه هاشمی مطرح شده بود به خاطر دارم که ما از خود خانم حبیبی و خانم هاشمی پول می‌گرفتیم و عکس‌هایی که آنها در چیتگر و استادیوم‌های ورزشی داشتند، عکس‌ها خود خانم فائزه هاشمی که با آقایی بنام مسعود قندی هماهنگ کرد، رفت کیش گفته بود من می‌روم کیش پاتیناژ بازی می‌کنم، سوار قایق می‌شوم، شما بیایید مثلا از من مخفیانه فیلمبرداری کنید. بعدا فیلمش را همه جا پخش کنید. خانم هاشمی به ما پول می‌دادند تا بر علیه‌اش تبلیغ کنیم. یک فقره‌اش را به خاطر دارم که من و آقای مصطفوی و مسعود قندی به دفتر ایشان رفتیم. چیزی حول و حوش ۴-۳ تومن به ما پول داد که آن عکس‌هایی که ما از توی کیش و مجموعه چیتگر از ایشان گرفتیم بزرگ کنیم و با عنوان "کل یوم‌عاشورا" مطرح کنیم.

بعدا فهمیدیم که ایشان معتقد بوده‌اند که چون انصارحزب‌الله درجامعه بعنوان یک گروه افراطی شناخته شده هستند، به هرکس که فحش بدهد آن فرد درجامعه محبوب می‌شود. درست در همان زمان بود که ما از کارگزاران پول می‌گرفتیم تا به آنها فحش بدهیم. می‌گفتند به ما فحش بدهید تا ما بتوانیم در مجلس پنجم نماینده بفرستیم مجلس، آن موقع ما از شما حمایت می‌کنیم. مثلا آقای کرباسچی و خانم هاشمی با ما هماهنگی کردند که ما می‌رویم در مسجد نازی آباد سخنرانی می‌کنیم. شما بیایید آنجا ما را بزنید. یادم می‌آید بچه‌ها رفتند و آنها را زدند و آنها هم ترسیدند و سوار ماشین شده از مسجد رفتند. ولی، خوب با هماهنگی خود آنها بود. بهرحال به ما پول می‌دادند تا بر علیه‌شان تبلیغ کنیم.

این روال ادامه داشت تا بحث انتخابات آقای خاتمی پیش آمد. سال ۷۶–۷۵ بود. ما و تمام جناح‌ها فکر می‌کردیم آقای میرحسین موسوی کاندیدای ریاست جمهوری می‌شوند. وقتی فهمیدیم که ایشان کاندیدا نشده و مجمع روحانیون مبارز آقای خاتمی را پیشنهاد کرده (حول و حوش زمستان ۷۵ بود) بنده و آقای الله‌کرم و آقای سازور و آقای فرج مرادیان‌پور به دانشگاه امام صادق آمده با آقای مهدوی کنی جلسه گذاشتیم. ایشان دوباره بحث خواص و عوام را مطرح کردند. حرف جالبی می‌زدند. می‌گفتند که عوام می‌خواهند ببینند که جناح چپ چه کسی را کاندیدا می‌کند (تا به انصار حزب‌الله، روحانیت مبارز و تشکل‌های همسو رای ندهند) حالا این فرد می‌خواهد آقای میرحسین موسوی باشد یا حتی یک کارمند ساده فرقی نمی‌کند. درآن زمان بحث انتخاب آقای خاتمی خیلی جدی شده بود. نزدیکی‌های بهار ۷۵ یک روز الله‌کرم به من زنگ زد و گفت بیا هتل انقلاب. یکی از بچه حزب‌الهی‌های وزارت اطلاعات قرار است بیآید به ما رهنمود بدهد. به هر حال آنها بهتر می‌دانند که در مملکت چه می‌گذرد. بنده، آقای فرج و آقای الله‌کرم بودیم. من آن موقع دانشگاه بودم. آمدیم میدان فلسطین سوار ماشین الله‌کرم شدیم و به هتل انقلاب رفتیم. در رستوران گردون آن شام خوردیم و پایین آمدیم. آن آقا خودش را سعید اسلامی معرفی کرد. بعدا فهمیدیم که همین سعید امامی معروف بوده‌است.

یک سری آمار و اطلاعات به ما نشان داد و گفت که برآوردهای اطلاعاتی ما این است که آقای خاتمی می‌خواهد بنی‌صدر این زمان شود. به ما گفت که شما بیایید خیانت‌هایی را که او در زمان وزارت ارشادش کرده و کارهایی را که انجام داده وسط بگذارید. به ما می‌گفت که باید چه کنیم، برآوردی که انجام دادیم این بود که باید در سه مرحله کار انجام دهیم. اول اینکه بگوییم ایشان در زمان وزارت چه کارهایی کرده و استعفایشان به نفع انقلاب بوده، دوم اینکه بطور واضح گفته شود بیآیید یک نا امنی برای تبلیغات ایشان ایجاد کنید که مثلا من نوعی جرات نکنم بروشورهای آقای خاتمی را در داخل تهران پخش کنم و به مردم بگویید که جناح چپی که از ایشان طرفداری می‌کند همه بی دین و ایمان هستند و گفت که مثلا شما بیایید در ایام عاشورا فلان کار را انجام دهید که همان کارناوال شادی بود که راه افتاد.

وقتی که تمام این برنامه‌ها را نوشتیم و من هنوز هم دارم که عنوانش این است: جلسه با برادر اسلامی در هتل انقلاب.

یک فقره هم کاری بود که فرج مرادیان‌پور با آقای حکیم سوری (سرتیپ ۲ سپاه و الان مسئول اطلاع رسانی لشگر ۱۰ است) سر خیابان میرعماد به یکی از بچه‌هایی که تبلیغ خاتمی را پخش می‌کرد چاقو زده بودند. سر "پارک‌وی" هم به یک نفر دیگر چاقو زده بودند تا به این وسیله یک جو نا امنی را برای کسانی که برای آقای خاتمی تبلیغ می‌کنند بوجود آورند. کارهای دیگر هم کرده بودند مثل حمله به ستاد آقای خاتمی در خیابان سمیه.

یادم می‌آید که همان موقع هم آقای اسلامی با موبایلش تماس گرفت و گفت که من شما را به آقای شریعتمداری (مدیر مسئول و سرپرست روزنامه کیهان) معرفی می‌کنم تا با ایشان هم کار کنید. پرسید که نشریه‌تان را کجا چاپ می‌کنید؟ که ما گفتیم یک نشریه شلمچه است که بنیاد رسالت برایمان چاپ می‌کند. گفت: کیهان هم کمکتان می‌کند. زنگ زد به آقای شریعتمداری گفت: آقای الله‌کرم اینها و آقای گودرزی میآیند پیش شما، کمکشان کنید. ویژه‌نامه‌ای که همان موقع دادگاه هم چاپش را ممنوع کرده بود، در تیراژ میلیونی موسسه کیهان برایمان چاپ کرد که مروری بود بر زندگی آقای خاتمی ولی مطلب دیگری که هست، آقای اسلامی، آقای دیگری را (که هنوز نام و نام فامیلیش برای من معلوم نیست و آقای رضایی پارسال در افشاگریهایش گفت که جاسوس صهیونیست‌ها است) به آقای‌الله‌کرم معرفی کرد و گفت که او کمکمان می‌کند.

۴–۳ ماه بعد آقای فراستی یا فراستخواه را که آقای اسلامی معرفی کرده بود به ایران آمد و ما با ایشان در هتل آزادی جلسه‌ای داشتیم که متوجه شدم این آقای فراستی یا فراستخواه (فکر می‌کنم علی فراستی بود) یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق است که به ایران آمده و الان بریده و جزو توابین است. با ایشان صحبت کردیم و گفتیم که ما می‌خواهیم شما از آقای خاتمی حمایت کنید. ابتدا قبول نکرد. بعدا در وضعیتی قرار گرفت که قبول کرد. ما ایشان را به دفتر روزنامه رسالت آوردیم. ایشان در آنجا گفت که من از آقای خاتمی حمایت می‌کنم و از همه دوستان و هم اندیشانم می‌خواهم که به ایشان رای بدهند. ایشان خیلی مرد برجسته‌ایست. این مصاحبه را ما گرفتیم و در کیهان و رسالت و نشریه شما چاپ شد. بعد الله‌کرم گفت که حتی مجاهدین هم به خاتمی رای می‌دهند. او از افراد هواداراش پیداست که خودشان چطور آدمی هستند. در صورتی که این مصاحبه را خود ما انجام داده بودیم. این آقای فراستی که ظاهر بسیار شیکی هم داشت دو یا سه کار دیگر هم برای ما انجام داد که بعدا به آنها می‌رسیم.

بهرحال دوم خرداد ۷۶ شد و آقای خاتمی رئیس جمهور شد. جلسه‌ای که داشتیم بعد از دوم خرداد بسیار جالب و حزن‌انگیز بود. همه بچه‌ها فکر می‌کردند که همه چیز تمام شد. خیال می‌کردند که با توجیهات آقای اسلامی که گفته بود اگر ایشان (خاتمی) بیاید همه چیز بهم می‌ریزد و کن فیکن می‌شود. ما منتظر یک همچین چیزی بودیم تا اینکه یک جلسه‌ای در دانشگاه امام صادق تشکیل شد و آقای مهدوی کنی آمدند و گفتند که اتفاقی نیفتاده است. از آن به بعد ما تز ((نه برنده، نه بازنده)) را مطرح کردیم و گفتیم که هیچ چیز عوض نشده. حزب‌الله همچنان به وظیفه خودش عمل می‌کند. یک روش خویشتن‌داری را انتخاب کردیم. اما در همان حال آماده رویارویی هر لحظه با رفرمیست‌ها بودیم. بحثی بود که با دوم خرداد رفرمیست‌ها روی کار آمده‌اند، اما ما هر لحظه آماده بودیم که با آنها مقابله کنیم.

تقریبا برای بچه‌ها شرطی شده بود که هر جا دفتر تحکیم یا طبرزدی سخنرانی می‌گذارد باید برویم و سخنرانی‌هایشان را بهم بزنیم. مثلا تیم خود من که پنج نفر بودند و معاونم که آقای مظفری (کیانوش) بود اینکار را انجام می‌دادیم. البته خود من با این قضیه به شدت مخالف بودم. یادم می‌آید آن زمان بحث جبهه مقاومت اسلامی حزب‌الله مطرح شده بود. گروهی را به من تحویل داده بودند به اسم گروه فرهنگی موعود. کنگره‌ای گذاشته بودیم بنام کنگره شهید آوینی. محل آن حسینیه ارشاد بود. وقتی به بچه‌ها گفتم، یکی از آنها گفت یعنی باید بیاییم آنجا را هم بهم بریزیم. گفتم: نه کنگره مال خودمان است. یعنی بچه‌ها شرطی شده بودند. فکر می‌کردند هر برنامه‌ای که در حسینیه ارشاد است باید بیآیند و آنرا بهم بریزند. بچه‌ها دیگر عادت کرده بودند که هر جا سخنرانی اصلاح‌طلبان است بروند و بهم بریزند. یکبار خود ما شایعه کردیم که دکتر سروش در دانشگاه امیر کبیر سخنرانی دارد. می‌خواستیم قدرت دفاعی خودمان را امتحان کنیم و ببینیم که چند درصد بچه‌ها می‌آیند. چیزی حدود ۷۰٪ از بچه‌ها در دانشگاه جمع شدند، که خود انجمن اسلامی امیر کبیر تعجب کرده بود. چون واقعا خبری نبود. می‌خواستیم اصلاح‌طلبان و رفرمیست‌ها را وارد فاز جدید ناامنی در جامعه کنیم و به آنها بفهمانیم که دولت قدرت تامین امنیت را ندارد. آقای الله‌کرم یکبار گفت: ما ناامنی ایجاد می‌کنیم و "بنیاد"های مختلف که تابع دولت نیستند مثل بنیاد جانبازان و ۱۵ خرداد و ... بحران اقتصادی در جامعه بوجود آورند. تا القاء شود که دولت توانایی حل بحران اقتصادی را هم ندارد.

در سال ۷۷ کنگره‌ای داشتیم که در آن آقای مهدی نصیری (مدیر مسئول نشریه صبح) بعنوان تئوریسین اتحادیه بحث جبهه مقاومت اسلامی را پیش آورد. که آن همزمان با راه افتادن جبهه مشارکت بود. نصیری گفت وظیفه ما حکم می‌کند که جبهه مقاومت اسلامی را راه بیندازیم و هدفمان هم فشارهای همه جانبه و فرسایشی بود بر علیه جبهه دوم خرداد که حملات نقطه‌ای داشتیم. مشکل حملات به مطبوعات. یک روز آقای مهدوی کنی زنگ زد به آقای الله‌کرم گفت یک نفر را بفرستید دانشگاه ما می‌خواهیم از نشریه ایران فردا شکایت کنیم. من آن موقع آنجا بودم. الله‌کرم گفت: آقای ابراهیمی را می‌فرستم. من رفتم آنجا آقایی بود بنام میرلوحی، گفت می‌خواهیم از این نشریه شکایت کنیم و اینجا همت حزب‌الله را می‌طلبد. ایشان یک شکایت ۱۳ صفحه‌ای نوشته بود. داد دست بنده. بردم تحویل آقای رازینی دادم. بعنوان نماینده مدعی‌العموم این اجازه را به من داد که در دادگاه شکایت را عنوان کنم و آقای میرلوحی دقیقا گفت که می‌خواهیم با اینکار موجی را در جامعه بوجود آوریم. آن زمان تنها جرم ایران فردا از نظر ما این بود که نوشته بود: ((دوم خرداد نه بزرگی است به حاکمیت)) ما این را جرم کردیم. طومار بزرگی را امضا کردیم و به دفتر آقای یزدی فرستادیم. راهپیمایی راه انداختیم. دفتر آقای نوری همدانی رفتیم مسئله را مطرح کردیم. ایشان هم بعد از درس خارج برای ما صحبت کردند و گفتند که در اطاعت از حرف رهبر که گفته بودند مردم با رای بالایی رئیس جمهور را انتخاب کنند اینکار توسط مردم انجام شد.

خلاصه شکایت کردیم. به این حملات اصطلاحا حملات نقطه‌ای می‌گفتیم و یک استراتژی محاصره‌ای و فرسایشی هم قرار بود که ایجاد کنیم، که گفتند این وظیفه مجلس است و دولت هر لحظه باید منتظر استیضاح یکی از وزرایش باشد و جنگ رویارویمان هم کوی دانشگاه

بود. عمده کارهایی که در جبهه مقاومت اسلامی انجام دادیم بحث تعدد احزاب و گروه‌ها بود. در همان زمان که بحث جبهه مقاومت اسلامی شکل گرفت، جبهه فرهنگی حزب‌الله گروه فرهنگی شلمچه، پروه فرهنگی شهید آوینی و ... ، ۱۸-۱۷ تا گروه راه انداختیم با عنوان جبهه مقاومت اسلامی.

بعضی از کارها موجب ناراحتی بین بچه‌ها شده بود. خوب این خیلی بد بود که ما، که بعنوان یک جناح سیاسی همه فکر می‌کردند که حرف اول را در کشور می‌زنیم آلت دست جناح راست قرار بگیریم. مثلا با یک تلفن به ما می‌گفتند که مثلا می‌خواهند کاری در مجلس بکنند. حالا ما بیاییم یک حرکتی انجام بدهیم. طومار بنویسم و ... و این موجب ناراحتی بچه‌ها شده بود. یادم می‌آید که بحث حمله به دفتر آیت‌الله منتظری پیش آمد. بچه‌ها حمله کرده بودند و دفتر ایشان را گرفته بودند. می‌خواستیم از آن حرکت به این عنوان که آیت‌الله منتظری هم از رفرمیست‌ها حمایت می‌کند استفاده کنیم.

یک روز ما جلسه‌ای داشتیم حدود ساعت ۱۰/۵-۱۰ شب بود. آقای الله‌کرم زنگ زد گفت بیا دفتر اخوی‌ام. رفتم آنجا ایشان یک بلیط به اسم خود من به بنده دادند و گفتند: دوتا بلیط **OPEN** هم بهم داد. گفت سه نفر را گیر می‌آورید، سریع راه می‌افتید می‌روید مشهد. پرسیدم چه خبراست؟ گفت کاری نداشته باشید، توی فرودگاه می‌آیند دنبالتان. من با دو نفر دیگر از بچه‌ها (سوری و فرج) رفتیم مشهد. از هواپیما که پیاده شدیم، پایین پلکان هواپیما یک آقایی با لباس سپاه سوار یک رنوی نو به استقبال ما آمد. پرسید ابراهیمی هستی؟ گفتم بله. بچه‌ها را هم معرفی کردم و سوار شدیم. فهمیدیم که قضیه مهمی است که توی همان باند فرودگاه دنبالمان آمده‌اند. ما را به حفاظت فرودگاه مشهد بردند، مقداری با ما صحبت کردند. خداحافظی کردیم و به زیارت رفتیم. آقای الله‌کرم با موبایل به من زنگ زد و گفت آقای عبدالله نوری داخل مسجد سخنرانی دارد. شما می‌روید و آنجا می‌نشینید. گفتم: باید چه کار کنیم؟ گفت: هر وقت به شما اشاره کردم بلند می‌شوی و می‌گویی کیف پولم گم شده و مجلس را به هم می‌زند. بعد از آن را فرج خودش می‌داند چکار کند، که بعدا فهمیدم فرج قرار بوده عبدالله نوری را با چاقو بزند. اصولا روال کار همینطور بود. اگر ما در تهران می‌خواستیم همچنین کاری بکنیم، بچه‌های انصار حزب‌الله اصفهان را می‌آوردیم و برای مشهد از تهران نیرو می‌بردیم که چهره‌ها شناخته شده نباشد.

قبول کردم. فرج و سوری پای تریبون نشسته بودند و من هم بین جمعیت بودم. آقای عبدالله نوری شروع کرده بود از حقوق مخالف صحبت می‌کرد و صحبت از اشغال دفتر پیش آمد که کار بچه‌های ما بود و آقای نوری آنرا زیرا سؤال برده بود و می‌گفت که چرا باید جامعه اینجور باشد که بزنند دفتر یک مرجع تقلید را اشغال کنند و من بلند شدم با صدای بلند گفتم کیف پولم نیست، آی دزد، دزد را بگیرید. مجلس بهم ریخت، که در همین حین یکی از بچه‌های اطلاعات (از روی بی‌سیمش فهمیدم) به من گفت: ابراهیمی بیا بیرون. بیرون از جلسه به من گفت که کاری نکنیم. من هم سریع به سوری و فرج اطلاع دادم که برنامه بهم خورد. از همانجا با موبایل با الله‌کرم تماس گرفتم و گفتم که بچه‌های اطلاعات مشهد گفتند که کاری نکنیم. الله‌کرم هم گفت که حتما موقعیت مناسب نبوده، فقط کتک‌کاری کنید و از همینجا سریع بر گردید تهران و بهرحال جلسه بهم خورد و ما آمدیم تهران.

در یکی از جلسات که در موسسه "راه‌حق" رفتیم آقای مصباح سخنرانی می‌کرد. جلسه تمام شده بود، بچه‌ها سوار ماشین شده بودند. یکسری بولتن بود راجع به عملکرد آقای عبدالله نوری. به آقای مصباح نشان دادیم، ایشان داشت می‌خواند که به حسین الله‌کرم گفت: بالاخره یک نفر مرد از بین شما پیدا می‌شه جلو اینرا بگیرد؟ که همانجا بحث اعتقادی را پیش کشیدند، که بهر جهت ایشان دارد خلاف ولایت کار می‌کند و این یک وظیفه شرعی شد برای بنده که در راه حذف آقای عبدالله نوری کار کنم. این ذهنیت را من داشتم که آقای مصباح گفتند که عبدالله نوری برخلاف نظام و انقلاب حرکت می‌کند. یک شب، پنجشنبه بود، حدود ساعت ۲ - ۱/۳ الله‌کرم زنگ زد گفت: فلانی آب دست است بگذار بیا خانه‌ما. رفتم. گفت: یکی از محافظان عبدالله نوری زنگ زده و گفته که ایشان قرار است فردا بیآید نماز جمعه و ظاهرا بین مردم هم می‌خواهد بنشیند. گفتم چکار کنیم؟ گفت: کار مشهد را اینجا باید تمام کنید. من به فرج هم گفته‌ام و فرج قرار است با "مکافات" عبدالله نوری را انشاالله بزند. "مکافات" اسم چاقوی بلندی بود که فرج همیشه همراه خودش داشت. حقیقتا یک مقدار ترسیدم. چون حالا دیگر صحبت قتل درمیان بود و ما می‌خواستیم عبدالله نوری را بکشیم. گفتم باشد. گفت: فردا با بچه‌ها بیایید، من از همانجا زنگ زدم به کیانوش و بابک و چند نفر دیگر که فردا بیآیند نماز جمعه با شما کار دارم که همان شب من خوابی دیدم. خواب دیدم همه ما صف شده‌ایم رفته‌ایم دیدن امام. همه می‌رفتند پیش ایشان، نوبت من که رسید امام فرمودند این را راه ندهید، این می‌خواهد پهلوی مرا با چاقو بزند. بعد از این قضیه من خیلی ناراحت شدم. ولی دو دل بودم که بروم یا نروم؟ بهرجهت رفتیم نماز و قرار شد که فرج بیآید و با چاقو بزند توی پهلوی عبدالله نوری. رفتیم و دیدیم که آقای مهاجرانی هم آمده. حسین الله‌کرم ما را توجیه کرد که نیروی انتظامی هم توجیه است (آقای نقدی هم حضور داشتند) و یک کمربندی هم برای شما ایجاد می‌کنند. آقای عباس بیجارچیان مسئول این بود که وقتی کار ما تمام شد نیروی انتظامی را خبر کند که بیآید. نماز تمام شد. یکی از بچه‌ها رفت جلوی عبدالله نوری را گرفت و دقیقا با همین مضمون به او گفت: این خزعبلات چیست که در قم گفته‌ای؟ که آقای نوری هم او را کنار زده و گفته بود: بروکنار ببینم. درگیری شروع شد. ما گفتیم به یک پدر شهید توهین شده و شروع کردیم به شعار دادن و گفتیم: با آل علی هر که در افتاد، ور افتاد. مردم جمع شدند، عده‌ای موافق کار ما بودند. بابک رفت و لگدی به ساق پای آقای نوری زد. ایشان تا دلا شدند که ساق پای خود را بگیرند، عبا و عمامه‌شان افتاد که محافظانشان را گرفتند و می‌خواستند ببرند. بعضی از مردم محافظانشان را می‌زدند. محافظان هم می‌گفتند که ما را چرا می‌زنید؟ ما که از خودتان هستیم، سپاهی هستیم. آقای عبدالله نوری را بردند چسباندند به یک چوبی، فرج که قرار بود آقای نوری را بزند پایش مصنوعی است و چون آقای عبدالله نوری در یک سطح بالاتری بود، تا آمد او را بزند زمین خورد، که بیشتر به معجزه شباهت داشت و ما هم که آنجا داشتیم شلوغ می‌کردیم و شعار می‌دادیم. البته آقای الله‌کرم بعد از این قضیه گفت که مردم مخالف زدن عبدالله نوری بودند و خیلی‌ها ما را می‌زدند که چرا داریم به نوری حمله می‌کنیم، یعنی ما هم در نماز جمعه مخالف داشتیم. همان مردمی که مخالف ما بودند (یک آمبولانس هلال احمر همیشه در نماز جمعه پارک است) یک کوچه ایجاد کردند و آقای نوری را سوار آمبولانس کردند و رفت و ما در معراج شهدا به الله‌کرم گفتیم که حاج حسین نتوانستیم بزنیمش، که سوری بغل الله‌کرم ایستاده بود و گفت: نمی‌دانم چه سری است دو دفعه خواسته‌ایم بزنیمش ولی نشده‌است.

شب روز زدن آقای عبدالله نوری، الله‌کرم به من زنگ زد و گفت آقای مهاجرانی تو را شناسایی کرده و گفته اونی که از عزت‌الله سحابی شکایت کرده بود هم درجمع محاصره کنندگان بود و آقای مهاجرانی وقتی دید عبدالله نوری را کتک می‌زنند از آن طرف خیابان فرار کرد. چون ما دو یا سه بار هم دفتر آقای مهاجرانی رفته بودیم و ایشان من را شناسایی کرده بودند که یکی از افرادی که عضو شوراست و از سحابی هم شکایت کرده بود.

خلاصه به من گفتند که تو شناسایی شده‌ای و با نیروی انتظامی هماهنگ شده قرار است تو را بازداشت کنند. نگران نباش شنبه یا یکشنبه که جمعه‌اش آن اتفاق افتاد (۱۳ شهریور) بود که من داخل دانشگاه تهران آمده بودم. انتخاب واحد یا کتاب بخرم (یادم نیست) که یکی از بچه‌های اطلاعات نیروی انتظامی که با خود ما هم کار می‌کرد بنام سرهنگ امیر سیف آمد و با خنده گفت: آمده‌ایم جلبت کنیم. سوار ماشین شدیم. به ناحیه انتظامی تهران بزرگ رفتیم. گفت: همه چیز تمام شده‌است. ما فهمیده‌ایم این قضیه مردمی بوده و به شما هم هیچ ربطی نداشته. ما را دو روز بردند در نیروی انتظامی خیابان میرعماد نگهداری کردند و شبش ما را به دادگاه شعبه ۶ مجتمع قضایی امام خمینی فرستادند. قاضی از ما پرسید که شما بودید؟ گفتم: نه آقا، ما اصلا آن روز نماز جمعه نبودیم. ایشان هم بلاقید ما را آزاد کرد. وقتی آزاد شدم در همان شعبه روزنامه‌ای خریدم و فهمیدم که رئیس جمهور یک کمیته ویژه برای پیگیری این قضیه تشکیل داده‌است. زنگ زدم به آقای الله‌کرم و گفتم که دادگاه بهرجهت ما را بلاقید آزاد کرده و فهمیده‌اند که ما جرمی نداریم، که الله‌کرم گفت: اگر میشه برگردید همان نیروی انتظامی، چون وزارت اطلاعات هم دنبال توست. گفتم چرا؟ گفت: چون خاتمی بهرحال به وزارت دستور داده. برگشتم دفتر آقای صدرالاسلام. گفتم: اگه میشه ما را بازداشت کنید چون امن‌ترین جا برای من فعلا اینجاست. ایشان گفت. شما بروید، هرچه آقای الله‌کرم بگوید من همان را گوش می‌کنم. ما را سوار یکی از همین پاترول‌ها کردند. من بودم، فرج و متهم دیگری به اسم سهیل کریمی، شبانه به خانه آقای الله‌کرم آمدیم. قضیه را برای ایشان گفتیم و پرسیدیم که برویم یا بمانیم؟ گفت: خب، ریسک می‌کنیم. بیایید، ولش کنید دیگر نمی‌گیرندتان. برگشتیم دفتر آقای صدرالاسلام (رئیس حفاظت کل ناجا) و

گفتیم که آقای الله‌کرم اینجوری گفتند، اگر اجازه بدهید ما برویم. ایشان هم یک شامی به ما دادند و آمدیم و یکشنبه‌اش بنده توسط وزارت اطلاعات بازداشت شدم. وقتی بازداشت شدم خانواده‌ام خیلی ابراز نگرانی می‌کردند که بازداشت من قانونی است یا نه. همانجا شماره موبایل آقای رازینی را گرفتم. باایشان صحبت کردم و گفتم آقای رازینی من را دارند بازداشت می‌کنند. در جریان هستید؟ گفت: آره، مسئله‌ای نیست، یک تعهد خیلی ساده است و مشکلی نیست. گوشی را به مادرم دادم و گفتم ایشان رئیس دادگستری کل تهران بزرگ است. وقتی می‌گوید خطری نیست شما خیالتان راحت باشد. مادرم گوشی را گرفت و با آقای رازینی صحبت کرد و من را بردند. ۲۱ روز بازداشتگاه توحید بودم. با من صحبت می‌کردند که اینکار خلاف انقلاب است. آنجا یک آقایی به من گفت: تو که حالا خودت هم می‌دانی این‌کارها خلاف نظام است، بیا همه را برای آقای رئیس جمهور بگو. گفتم چطوری؟ گفت: بیا همه اینها را بگو، ما از تو فیلم می‌گیریم و آن را برای رئیس جمهور نمایش می‌دهیم. قبول کردم. درهمان بازداشتگاه توحید به من یک دست کت و شلوار دادند ومن را با اتاقی بردند که دوربین هم آنجا بود و من آنجا گفتم که متاسفانه ما اینطور عمل کرده‌ایم و قضیه کارگزاران را هم گفتم و گفتم که ما نمی‌خواستیم عبدالله نوری را کتک بزنیم و قضیه فقط همان صحبت‌های حضرات در قم بوده. ولی بعدا فهمیدم که این فیلم به نیت آقای خاتمی ضبط شده ولی به رویت آقای الله‌کرم اینها رسیده که الله‌کرم یکبار در یکی از جلسات به من کنایه‌ای زد که آن فیلم را دیده و بعد از آن آزاد شدم.

ولی قضیه اتهامی که به بنده زده شد که من با جناح چپ کار می‌کنم این بود که یک روز خانمی از روزنامه سلام به بنده زنگ زد و گفت که ما از مجمع روحانیون مبارز هستیم و می‌خواهیم با شما مصاحبه انجام دهیم. من هم قبول کردم و گفتم که مصاحبه که اشکالی ندارد، شما به دفتر کار من بیایید. آنها هم قبول کردند. یک شب چند تا آقا آمدند ومصاحبه کردند و رفتند و من برای محکم کاری صحبت‌هایی که بین خودم و ایشان رد و بدل می‌شد با یک واکمن ضبط کردم. درهمان زمان خانمی هم از یک نشریه ترکیه (فکر می‌کنم جمهوریت) آمده بود مصاحبه راجع به اشغال سفارت آمریکا، چون آن سال دفتر تحکیم گفته بود که بخاطر گفتگوی تمدن‌ها و احترام به ملت آمریکا پرچم آمریکا را آتش نمی‌زنند و فقط آدمک عمو سام را به آتش می‌کشد و ما برای همین چند پرچم آمریکا را روبروی لانه جاسوسی به آتش کشیدیم. همانجا خانمی آمد و گفت من از ترکیه آمده‌ام و خبرنگارم، می‌خواهم با شما مصاحبه کنم. شماره دفتر کار من را گرفت و آمد مصاحبه کرد. من نوار این مصاحبه و صحبت‌هایم با روحانیون مبارز را پیش الله‌کرم بردم و به ایشان دادم. ایشان آنها را از من گرفت و پیش خودش نگه داشت و صحبت دیگری نکرد.

درهمان زمان من خیلی از الت دست شدن جناح راست ناراضی بودم. به الله‌کرم می‌گفتم که اگر یک گروه سیاسی مستقل هستیم نباید بیاییم از اینها پیروی کنیم. مثلا یکسری از دانشجوهای دانشگاه آزاد از مدیریت آقای جاسبی ناراضی بودند و آمدند مرکز تهران، خیابان فلسطین راه‌پیمایی کردند. الله‌کرم با یک هول و ولا و ترسی آمد و گفت سریع هرچه دانشجو از دانشگاه آزاد می‌توانی گیر بیاوری جمع کن و برو جلوی اینها را بگیر و برید جلوی دانشگاه آزاد و بگویید ما از آقای جاسبی راضی هستیم و اینها اغفال شده‌های تحکیم وحدت هستند. ما هم رفتیم وگفتم که دانشجوی دانشگاه آزاد هستیم و از مدیریت جاسبی هم راضی هستیم و در صورتی که خیلی از بچه‌ها اصلا دانشجوی دانشگاه آزاد نبودند.

بعدا رفتم و به الله‌کرم گفتم که خوب چه اصراری داشت که ما اینکار را بکنیم؟ گفت که اینها می‌خواهند تنها دانشگاهی که دست ماست، یعنی دست موتلفه است را از دست ما درآورند و این حرکات یک حرکات صوری است و همه اینها هم اغفال شده‌های تحکیم وحدت هستند. من معتقد بودم که ما خودمان باید مستقیما کار کنیم نه اینکه زیر علم کس دیگری باشیم. یک روز دیگر هم الله‌کرم زنگ زد و گفت (دقیقا با همین مضمون) که فعلا بیا می‌خواهیم یک هیات" کار درست" با هم برویم. رفتیم یک حوزه علمیه‌ای بود، از معممین و روحانیون خیلی بودند ولی خوب، شاخص‌شان مثلا آقای جنتی هم بود که بنده ایشان را شناخته بودم، و چند نفر دیگر که دو یا سه نفرشان فکر می‌کنم عضو خبرگان باشند. الان اسامیشان دقیقا یادم نیست. یک سری سخنرانی کردند آنجا راجع به فضای فرهنگی کشور و بحث اینکه روشنفکرها چه می‌گویند و اینکه بالاخره در مذمت رفرمیسم و اصلاح‌طلبان و روشنفکران و بعد هم دعایی بود که می‌خواندند و گفتند که مثلا: اللهم لعن فروهر و ... همین ۷۲ نفری که بعدا فداییان اسم آنها را بعنوان مرتدین نام برد و در آن جلسه همه را لعن کردیم و دقیقا نام می‌بردند. مثلا آقای پوینده یا مختاری (دقیقا نمی‌دانم) که راجع به حقوق بشر صحبت کرده بودند، که آقایی آنجا می‌گفت که ببینید ایشان فضای جامعه را مخوف اعلام کرده و به ام‌القرای جامعه توهین کرده. در جامعه بین‌المللی و در سخنرانی‌هایش همه جا قصد کوبیدن اسلام را داشته است و می‌خواستند که چهره خشنی از اسلام ارائه دهد و گفته که چهره اسلام درتقابل و ضدیت با حقوق بشر است و ایشان خونشان مباح است و از دین خارج شده‌اند. راجع به آقای فروهر صحبت کردند و گفتند که ایشان سخنرانی کرده است و یکسری حرکاتی با کردهای "پ کا کا" انجام داده و ایشان در صدد حمله نظامی به انقلاب هستند و ایشان به این دلیل خونش مباح است. یا مثلا از خانم دیگری نام بردند که ایشان سازمانی بنام "سزا" تشکیل داده و راجع به حقوق زن صحبت می‌کند و بدعت داخل دین می‌کند. اینها می‌خواهند زن را از خانه بیرون بکشند و سوار دوچرخه و اسب کنند و خونشان مباح است. یکی دو ماه بعد از آن جلسه، قضیه قتل‌های زنجیره‌ای پیش آمد و لیست ۷۲ نفره‌ای را که ما آن روز لعن کردیم، فداییان اسلام بعنوان مرتد معرفی کردن و سیاست ما را پیش گرفتند که" رهبر! ما در مقابل سکوت شما مسئولیم و یک قاضی عادل حکم اینکار را داده‌است"

بعد از آنکه اسطوره شکست ناپذیری جناح راست به خطر افتاد، درجلسه‌ای آقای الله‌کرم گفت: جوانان و دانشجویان دو مینوی آقای خاتمی هستند و ما تنها هدفمان باید تخریب این قضیه باشد، چون همین جوانان برگ برنده و برگ آس آقای خاتمی هستند و همین دانشجوها که پشتوانه جبهه دوم خرداد هستند، چیزی نیستند جز یک مشت اراذل و اوباش و آشوبگر.

بعد از قضیه آقای کدیور، همان آقای کت و شلواری شیکی که گفتم (سعید امامی معرفی کرده بود) آمد و صحبت شده بود که بیاییم یک بحرانی را در داخل تهران بوجود آوریم و طبق قانون شورای عالی امنیت، بیاییم دولت را وارد یک فاز بحران کنیم و بگوییم استقرار امنیت داخل تهران و شهرستان‌ها به هیچ وجه امکان پذیر نیست جز با نظامی‌گری (البته هنوزهم نمی‌دانم چه چیزی پشت این قضیه بود)، اعتبار مجلس پنجم به این قضیه بود. می‌خواستیم بگوییم تنها راه حفظ جامعه و امنیت جامعه و آزادی، نظامی‌گری و نظام ژاندارمی در حکومت است و پای سپاه و نیروی انتظامی را در داخل جامعه باز کنیم. این تصمیم در همان موقعی بود که آقای کدیور را بازداشت کرده بودند و قرار بود در اولین تجمعی که دفتر تحکیم وحدت می‌گذارد (هرچه می‌خواهد باشد) یک حرکتی انجام بدهیم. بعدا متوجه شدیم که به دنبال بسته شدن روزنامه سلام، آقایی که از داخل شورای دفتر تحکیم برای ما خبر می‌آورد زنگ زده بود به آقای الله‌کرم و گفته که بچه‌های تحکیم به خاطر روزنامه سلام می‌خواهند در کوی دانشگاه تظاهرات بگذارند. اسم آن آقا را نمی‌دانم. همیشه زنگ می‌زد و با الله‌کرم صحبت می‌کرد، ولی یکبار جلوی حسینیه ارشاد برنامه‌ای بود که بچه‌های ما روی پله‌ها ایستاده بودند. دختر خانمی آمد و شروع کرد به ما فحش دادن که فاشیست و ... بابک شهرستانی و دو یا سه نفر دیگر حمله کردند طرف آن دختر که او را بزنند یا فراریش بدهند. من نگاه کردم دیدم پسری از ما عکس می‌گیرد، از بچه‌های تحکیم بود. دویدم دوربینش را گرفتم و آوردم. فردای آن روز الله‌کرم گفت: دوربین را بده. گفتم: مال بچه‌های تحکیم بود، داشت از بچه‌های ما عکس می‌گرفت. گفت. آشناست، از بچه‌های خودمان است، فیلمش را بردار دوربینش را بهش بده، که همان آقا زنگ زد و قضیه تجمع کوی را گفت. قضیه مال ۱۶–۱۵ تیر است. فردایش سرتیپ ۲ آقای سازور و فرج مرادیان‌پور توسط رابطه دوستی که با آقای لطفیان داشتند (آقای لطفیان قبل از اینکه فرمانداری انتظامی کل کشور شود، در اداره تحقیق و بازرسی ستاد مشترک سپاه بود و حسین الله‌کرم در تحقیق بازرسی نیروی زمینی بود. یعنی اینها با هم همراه بودند) خلاصه روی رابطه دوستی پیش ایشان می‌روند. آقای لطفیان می‌گوید. بله، برآورد اطلاعاتی که ما داشتیم، دانشجویان می‌خواهند تجمع کنند در کوی و احتمال قریب به یقین این تجمع هم به خشونت کشیده می‌شود. آقایی که گفتم خیلی مرتب و کت و شلواری بود و آقای فراستی را برای ما آورد وظیفه داشت با منوچهر محمدی صحبت کند. ایشان با آقای الله‌کرم (البته در حضور ایشان شک دارم) و آقای سازور (که در این هیچ شکی ندارم) می‌روند منزل آقای محمدی و مهاجرنژاد و ... منوچهر محمدی یک بچه حزب‌اللهی آمل بود. دیپلمش را از مجتمع رزمندگان امام صادق آمل می‌گیرد و به تهران می‌آید. در آمل هم به قول معروف چوب پلاکارد آقای کاظم دنیان (نماینده مجلس و مسئول جامعه روحانیت مبارز آمل) بوده و تا آخرین لحظات بازداشتش هم ارتباط خودش را با کاظم دنیان حفظ کرده بود. منوچهر محمدی در بازداشتگاه به من گفت روزی که من را گرفتند، زنگ زدم به آقای کاظم دنیان و گفتم که من را دارند بازداشت می‌کنند. گفت: برو، هوایت را داریم. خلاصه صحبت این بود که منوچهر محمدی

دانشجوها را از کوی بیرون بیآورد و بچه‌های ما هم بیرون از کوی درگیر شوند و خلاصه درگیری شود و بچه‌های ما هم بریزند داخل کوی و یک جوی را ایجاد کنند. صحبت‌هایی هم با نیروی انتظامی انجام شده بود که موقعیتی را دراختیار بچه‌های انصار حزب‌الله بگذارد که آن موقعیت هم موقعیت القدیر نیروی انتظامی در خیابان شهدای ژاندارمری بود. با بچه‌های اطلاعات نیروی انتظامی صحبت شده بود. دو جلسه فقط خود بنده با آقای سرهنگ مستوفی در اطلاعات نیروی انتظامی جلسه داشتیم. ایشان می‌گفتند بیایید ما این امکان را در اختیار شما می‌گذاریم، کما اینکه استراتژی ما این بود که می‌خواستیم حداقل چیزی حول و حوش یک ماه تهران را به آشوب بکشیم. ایشان گفت مطمئنا موبایل‌های شما قطع می‌شود. به ما یکسری بی‌سیم دادند، به اعضای شورای ما یک کسری کلت داده بودند. کلت‌ها یک سری "وزو" بود، "ماکاروف" بود. کلت‌هایی بود که اسلحه سازمانی هیچکدام از نهادها نبود، بلکه بصورت غنیمت گرفته شده بود.

بچه‌های ما را مسلح کردند و بقیه بچه‌ها هم از میله‌هایی که مال تخت‌های سربازی است گرفته بودند. فرج و من روز ۱۶ تیر از مولوی چیز حول و حوش ۸۰–۷۰ تا چوب دسته کلنگ و شلنگ خریدیم و تحویل بچه دادیم و بچه‌ها آماده شدند که با اعلام مسعود ده‌نمکی که قرار بود با آقای نظری هماهنگی کند داخل کشور بریزند. شب حادثه مشکلی برای من پیش آمده‌بود که نتوانستم بیآیم، اما با بی‌سیم شنود می‌کردم و می‌شنیدم که بین بچه‌ها چه می‌گذرد. مسعود ده‌نمکی به مسعود نعمتی، یکی از بچه‌های فعال موقعیت القدیر گفت: دانشجوها دارند می‌روند داخل کوی، تا ما سرگرمشان می‌کنیم بیایید. که بچه‌ها هم سوار ماشین شده بودند و رفته بودند. دقیقا یادم می‌آید منوچهر محمدی گفته بود: من آنقدر دانشجو ندارم، آنقدری دانشجوها حرف من را نمی‌خوانند، ظاهرا پایگاه دانشجویی خوبی نداشت، چون بعد از قضیه‌ای که ایشان حول وحوش ۱۰ هزار دلار یا ۵ هزار دلار در سفری که درآمریکا سخنرانی کرده بود، از ایرانی‌های مقیم آمریکا ودانشجوها به عنوان کمک‌دانشجویی کمک گرفته بود و یک مهندسی این پول‌ها را به ایشان داده بود و ایشان پول‌ها را که به عنوان کار سیاسی به ایشان داده بودند، اول یک دفتر برای خودش در خیابان انقلاب اجاره کرده بود، یکبار هم من رفته بودم دفترش. یک آقای "آریام" نامی هم اغفالش شده بود از حزب ملت و با محمدی ارتباط داشت و بهرحال یک منبع اطلاعاتی خوبی بود برای آقای کاظم دنیان و آقای ... که بفهمند آن طرف چه می‌گذرد. با مقداری از پول هم در امل برای خانواده‌اش خانه خریده بود و برای خواهرش هم جهیزیه تهیه کرده بود و خلاصه این قضیه بین دانشجوها پیچیده بود که منوچهر محمدی بعنوان یک دانشجوی اپوزیسیون رفته خارج سخنرانی کرده و پول گرفته برای کارهای سیاسی و حالا پول را خرج خرید خانه و ماشین کرده وخلاصه اینکه محبوبیت خوبی بین دانشجوها نداشت.

خلاصه چون منوچهر گفته بود که نیرو ندارد قرار شده ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر با لباس گرمکن و لباس ورزشی تحویل منوچهر بدهیم که وقتی از کوی می‌ریزند بیرون همه بگویند که اینها دانشجو بودند، خواب بودند و با لباس گرمکن هستند.

بهرجهت، این درگیری بوجود آمد داخل کوی و وقتی که من رسیدم شنبه ظهر بود. همه را می‌گرفتند و می‌آوردند و آنجا برایشان پرونده می‌کردیم و می‌فرستادیمشان اوین. سه تا ستاد ایجاد کرده بودیم. مسجد سجاد (که من مسئول آن بودم)، مسجد هدایت و مسجد جامع جمهوری که بچه‌ها آنجا می‌خوابیدند. روز اول غذا و حتی باتوم بچه‌ها را نیروی انتظامی داد و اگر قضیه به حالت آماده‌باش درآمده بود، غذا را از پایگاه مالک اشتر می‌گرفتیم که قضیه سخنرانی رهبر پیش آمد و ما همه‌مان مایل بودیم که قضیه بخوابد. در مسجد سجاد که ما بودیم چیزی حدود ۵۰ تا ۱۰۰ نفر از بچه‌های زیر مجموعه ما حضور داشتند. خیلی‌ها از بسیج آمده بودند و خیلی‌ها هم برای اینکه ببینند چه خبر است آمده بودند. ما آنها را آنجا سازماندهی می‌کردیم و مسجد بصورت یک ستاد بحران درآمده بود. ما به آنها می‌گفتیم که مثلا بروید کوی شلوغ شده، یا بروید لاله‌زار یا تالار هنر، در سه تا مسجد در مجموع چیزی حول و حوش ۲۰۰ تا ۵۰۰ نفر بودیم، تا قضیه سخنرانی آقا پیش آمد. ما خودمان هم می‌خواستیم قضیه جمع شود. سپاه هم آمد، قرارگاه ثارالله هم امنیت تهران را دست گرفت. ما خودمان هم می‌خواستیم قضیه تمام شود، اما بحث سر این بود که کوی به آشوب کشیده می‌شود. بهرجهت از جبهه دوم خرداد کسانی می‌آیند داخل کوی سخنرانی کنند. مثلا می‌گفتند آقای تاجزاده، خانم هاشمی و نمایندگان مجلس می‌آیند و تحلیل الله‌کرم این بود که تاجزاده را در کوی با تیر بزنند و کشته شود. دانشجوها کشته شوند، اینها شب هفت می‌گیرند ما یک بحران ایجاد کنیم، چهلم می‌گیرند، دوباره حرکت ایجاد کنیم.

خلاصه، ما داخل مسجد نشسته بودیم یکی از بچه‌ها آمد گفت، کیانوش (قبلا در تیم من بود، بعد از ماجرای عبدالله نوری بریده بود، با جبهه مشارکت مصاحبه کرده بود و خلاصه از حزب‌الله بریده بود) رفته قاطی دفتر تحکیمی‌ها و داره بچه‌ها را لو می‌دهد. مثلا می‌گوید این حزب‌الهی است، این مامور نیروی انتظامی‌است. چون همه را می‌شناخت و الله‌کرم خیلی راحت گفت برید بزنید لت و پارش کنید، که مصطفی پرسید کتکش بزنند؟ گفت نه، بروید پیش سوری بگویید با تیر او را بزنند. من از این قضیه ناراحت شدم، چون بهرحال دوستمان بود. نگاه کردم دیدم بابک هم ناراحت‌است.

بعد از اینکه کیانوش با جبهه مشارکت آن مصاحبه را انجام داد، ما رفتیم ایشان را از وزارت کشور تحویل گرفتیم. از خود آقای تاجزاده کیانوش را تحویل گرفتیم و گفتیم که ایشان امنیت ندارد و می‌خواهند وی را بکشند. از مهمانسرای وزارت کشور تحویل گرفتیم. بردیمش دفتر انصار حزب‌الله و آنجا زورکی ازش یک مصاحبه گرفتیم که بگوید آنجا تحت فشار بوده و ... بعد از مدتی برایش یک بلیط گرفتیم و او را تحویل انصار حزب‌الله مشهد دادیم و من کیانوش را بعد از آن ندیدم تا اینکه بعد از ۶–۵ ماه او را در سه راه آذری دیدم. قیافه‌اش خیلی تغییر کرده بود. پرسیدم چی‌شده؟ گفت "انصار مشهد من را معتاد کردند. نمی‌خواستم ولی آنها معتادم کردند. دوبار می‌خواستم خودکشی کنم". یکبار هم ظاهرا قصد آتش زدن خانه‌شان را داشتند و من خیلی ناراحت شدم که با این تفاصیل که کیانوش معتاد شده باز هم می‌خواهند او را بکشند. بعدا شنیدم که کیانوش تیر خورده و روزنامه‌ها نوشتند که مرده‌است و من می‌دانستم که چه کسی دستورش را داده و خیلی ناراحت شدم. کیانوش قبل از اینکه به مشهد برود حتی سیگار هم نمی‌کشید. آنجا معتاد به تریاک شده بود و حتی روزی که او را در سه راه آذری دیدم آمده بود که جنبس بخرد و حالش هم خیلی بد بود.

بهرحال، معلوم بود که پشت قضیه چیست. کسی بود که از ما بریده بود و اطلاعات خیلی خوبی هم داشت. یا باید می‌کشتیمش (که در کوی می‌خواستند اینکار را بکنند) یا داغونش کنند که خودش خودش را بکشد که معتادش کردند.

وقتی الله‌کرم شنید که تاجزاده در تریبون آزاد کوی آمده، به فرج و سوری گفت که بروید او را با تیر بزنید. با یک پاترول قهوه‌ای رفته بودند که ظاهرا تاجزاده رفته بود و نتوانسته بودند او را بزنند. بعد از تاجزاده، موسوی لاری سخنرانی داشت که اینها دیده بودند تاجزاده نیست. سخنرانی او را بهم زده بودند و اشک‌آور زده بودند که لاری هم نتوانست سخنرانی کند و ایشان رفتند و خلاصه غائله کوی تمام شد. ما هم به نیمی از خواسته‌مان که استقرار سپاه بود و اینکه نشان دهیم سپاه در مهار بحران چه نقشی دارد موفق شده بودیم، اما در اینکه بحران را کش دهیم موفق نشده بودیم. بهرحال، غائله کوی تمام شد.

بچه‌ها هم یکسری اسلحه‌ها را تحویل داده بودند و یکسری تحویل نداده بودند. یک شب محمد بابایان و مهدی صفری‌تبار با یک هوندا آکورد ساعت ۱۲ شب آمدند دنبال من. اینها آمدند دنبال من و گفتند می‌خواهیم برویم بگردیم. گفتم باشد. به خانه گفتم که شب دیر می‌آیم و رفتیم. رفتیم دربند دیدم اسلحه‌ها و کلت‌هایشان هنوز دستشان است. گفتم مگر قرار نبود اینها را تحویل دهید؟ گفتند، حالا ندادیم دیگر. گفتم ماشین مال کیه؟ گفت مال خودم. توی راه برگشتن حول و حوش ۱ یا ۱/۳۰ یک موتور ۱۲۵ از کنار ما رد شد. پیچیدند جلوی موتور و به من گفتند برو ببین کارت موتور همراهش است یا نه؟ خوب ما هم کارت بسیج داشتیم و هم حکم ایست و بازرسی. گفتم خوب الکی بریم بگردیمش دیگه. گفت کارت موتور ندارم. موتور را تازه خریده‌ام و بازاری هستم. زیب پیراهنش را باز کرد. دیدم دسته‌های هزار تومانی داخل پیراهنش است. گفت قرارداد چک دارم رفته بودم این پولها را از یکی بگیرم. محمد بابایان گفت بچسب بهش. منهم ذهنم به همه چیز می‌رفت غیر از چیزی که توی ذهن محمد بود. رفتم او را گشتم و دیدم که فقط پول همراهش است. گفتم که دفعه بعد کارت موتور همراهت باشد و رفتم سوار ماشین شدم. محمد بهم گفت: خاک تو سرت. می‌زدی پس کله‌اش. اسلحه و ماشین که داشتیم، چراغ گردون هم داخل ماشین بود. پولهایش را می‌گرفتیم می‌انداختیمش توی جوی و خودمون هم در می‌رفتیم.

من که دیدم خیلی راحت از دزدی حرف می‌زنند گفتم: خوب، شما اگر از اول به من می‌گفتید دوزاری‌ام می‌افتاد و اینکار را انجام مـی‌دادم. گفت: کار اینجوری باشه، پاش هستی؟ گفتم آره هستم. گفت: فردا می‌خواهیم برویم سرقت توی یک خونه‌ای، تو هم می‌آیی. گفتم که آره خـوب. و برای فردا قرار گذاشتیم. بعد فهمیدم که آن ماشینی هم که آورده بودند از یک آقایی گرفته بودند. به این ترتیب که داشتند توی خیابون راه می‌رفتند، این آقا هم با هوندا آکورد داشته از خیابون رد می‌شده است که پیچیدند جلویش و گفتند بزن بغل. آن آقا را گرفتند و کرده‌اند توی دستشویی مسـجد و ماشینش را برداشته‌اند توی خیابان راه افتاده‌اند. آخر شب هم مقداری حشیش توی داشپورت ماشین یارو مـی‌گذارنـد و صـورت جلسـه می‌کننـد و تحویل نیروی انتظامی داده‌اند که ما درحین گشت به این مورد مشکوک برخوردیم و ایشان مواد مخدر همراهش بوده و بازداشت است. یـارو را هـم تحویل نیروی انتظامی داده بودند، ولی در اصل ماشین را گرفته بودند که بروند با آن بگردند.

ما هم به خیال خام خودمان فردایش زنگ زدیم به آقای مستوفی که بعضی از بچه‌های شورا که در تیم بنده کار می‌کننـد ظـاهرا سـارق مسلح هستند. گفت: بیا دفتر من ببینیم قضیه چیه؟ منهم رفتم اطلاعات نیروی انتظامی توی ونک و گفتم که قضیه این است و اینـها ظـاهرا دارنـد دزدی می‌کنند. اسلحه‌هایی هم که شما برای قضیه کوی به آنها داده بودید هنوز تحویل نداده‌اند و با آنها می‌روند سرقت مسلحانه. امشب هـم قـرار است خانه ما بیآیند با بنده وعده کرده‌اند. گفت: ساعت چند می‌آیند؟ گفتم: ساعت ۷. گفت: مـا مـی‌گیریمشـان و اینـها دزد هسـتند و پدرشـان را در می‌آوریم و آن موقع در یک مجتمع سازمانی زندگی می‌کردیم که نگهبان هم داشت. گفت: ما هم در دژبانی خونتـون می‌ایسـتیم، شـما کـه آمدیـد بیرون تو می‌فهمی که ما تعقیبتان می‌کنیم و اینها را می‌گیریم.

خلاصه ساعت ۷ آمدند و سوار شدیم و به خیابان بنی‌هاشم به خانه‌ای که قرار بود سرقت انجام شود رفتیم. محمـد بابایـان زنـگ را زد. خانمی گفت: بله؟ که یکدفعه بابایان به طرف من آمد و گفت: بد آوردیم. قرار بود خانه خالی باشد ولی صاحب‌خانه الان درخانه است. من باز با علـم به اینکه می‌دانستم نیروی انتظامی دنبال ماست ترسیده‌بودم. گفتم باشد. سوار شدیم که برویم دخل تاکسی‌ها را بزنیم، یکـی از ماشـین‌های نـیروی انتظامی که دنبال ما بود، تاکسی هوندا بود. من گفتم همین را بزنیم؟ گفت: باشه. پریدند پایین جلوی تاکسی و اسلحه راجلوی شقیقه راننده گرفـت و گفت ما ازنیروی انتظامی هستیم. هرچی پول داری به ما بده. یکهو یارو ترسید که بکشندش. ما اسلحه داشتیم. یـارو هـم گفـت مـن هـم نـیروی انتظامی هستم. درگیری شروع شد. چیزی در حدود ۵ دقیقه یا کمتر و بیشتر اینها در خیابان بنی‌هاشم با هم درگـیری مسـلحانه داشـتند. از آنطـرف تیراندازی می‌کردن و اینطرف هم همینطور. محمد بابایان در آن درگیری بازداشت شد. سه نفر دیگر در رفتند. یک نفرشان هم مـن بـودم. خلاصـه همه آنها را گرفتن و افسر نیروی انتظامی هم خیلی اظهار خوشحالی کرد که من با آنها همکاری کرده‌ام، با یک پاترول من را بـه در خانـه رسـاند و گفت که این قضیه بین تو و ما می‌ماند به کسی نگو که تو هم به ما گفته‌ای. دوست‌هایت هم فکر می‌کنند که تو هم قاطی سارق مسلح‌ها بوده‌ای و فکر می‌کنند تو هم بازداشت شده‌ای. فعلا دو یا سه روزی هم از خانه بیرون نیا. نیروی انتظامی هم شب آنها را کتک می‌زند و می‌بیند که اینها جـزو انصار حزب‌الله هستند و اسحله‌ها مال خودشان است و یکی از اعضای این باند سرقت مسلحانه کسی است به نام مهدی صفری‌تبار که پـدرش امـام جمعه موقت اسلام شهر است، نماینده ولی فقیه در ستاد مشترک سپاه است و جزو حزب‌الله اسلام شهر هم هست. قبلا حول وحوش عاشورای سـال گذشته هم اینها یک فقره سرقت مسلحانه می‌خواستند داشته باشند، که با یک تویوتا لنکروز که البته این تویوتا در فیلم کارناوال شـادی روز عاشـورا که ما راه‌انداخته بودیم بین تویوتاها بود.

بهرحال به محض اینکه خط و ربط اینها مشخص می‌شود آزادشان می‌کنند، چون اگر می‌خواستند آنهارا بعنوان یک باند سرقت مسـلحانه معرفی کنند، مهدی هم بینشان بود و همه هم عضو شورای مرکزی انصارحزب‌الله بودند. بهرحال آقای مستوفی به من زنگ زد و گفت که به مجتمع برویم. رفتم مجتمع پیش آقای مهندس کلانتر و آقای صدرالاسلام تلفنی به من گفت که اسلحه‌هایشان که اسباب بـازی بـود. فکـر کـردم شـوخی می‌کند. گفتم تیراندازی کردند، حتی تیر اسلحه کلت محمد بابایان به در یکی از ماشین‌های نیروی انتظامی خورد و سوراخ شد، که مسـتوفی دسـت من را کشید و برد بیرون و گفت: وقتی تیمسار می‌گوید اسباب بازی بوده قبول کن دیگه، به تو چه مربوطه؟ که من فهمیدم قضیه از چه قرار است و گفتم که خوب اسباب بازی بوده و ما آمدیم بیرون و جالب اینجاست که آنها هم آزاد شدند و به همشون هم گفته بودند بروید ولی بفهمید که با چـه کسی دارید کار می‌کنید، ابراهیمی شما را لو داده، منهم که فکر می‌کردم کار خوبی انجام داده‌ام خودم را آماده کرده بودم برای جلسه شورای هفتگی که این قضیه را آنجا بگویم.

خلاصه جلسه شورای هفتگی بود. الله‌کرم و همه بچه‌ها بودند و از کسانی که در سرقت شرکت داشتند مهدی صفری‌تبار بـود ولـی بقیـه نبودند، طبق معمول من شروع کردم به صحبت کردن یکسری حرکات دیگر هم قبلا شده بود. دو تا دختر دانشجوی دانشـکده کشـاورزی دانشـگاه تهران در خیابان محسنی داشتند حرکت می‌کردند. مهدی صفری‌تبار با سه چهارتا از بچه‌های دیگر می‌گفتند که ما پیاده رفته بودیم بالای شهر قـدم زن و پول هم نداشتند که تاکسی بگیرند. می‌پیچند جلوی دخترها را می‌گیرند. یک بنز ۲۳۰ سورمه‌ای (یا رنگ دیگر) همراه دخترها بوده، به دخترهـا می‌گویند بیایید پایین ببینیم شما چکاره هستید؟ ما از بسیج هستیم. شروع می‌کنند ماشین را گشتن. داخل ماشین چیزی حول وحـوش ۶-۵ تـا نـوار بوده. به دخترها می‌گویند نوار دارید، بازداشتید. دخترها را داخل صندوق عقب ماشین می‌اندازند. من بعدا به مهدی گفتم نترسیدی خفه شـوند؟ گفـت نه، صندوق عقب ماشین هوا می‌رود. دخترها را می‌برند می‌اندازند داخل دستشویی مسجد و می‌روند دنبال گردش. در پارک ملت با یکنفر دعوایشـان می‌شود، کلید بنز را گم می‌کنند. می‌آیند دم دستشویی و دخترها را سوار ماشین می‌کنند می‌برند دم در خانه‌شان. به پدرشان می گویند که دختر شـما به جرم حمل مواد مخدر بازداشت شده و فردا باید شما بیایید دادگاه انقلاب. پدر دختر می‌گوید: دختر من دانشجوست سیگار هم نمی‌کشد، حالا شـما می‌گویید مواد مخدر؟

می‌گویند: آقا همینه که هست، ما راست می‌گوییم، یا شما؟ پدره هم پیرمرد بود و می‌ترسد و می‌گوید خوب حالا من چکار کنم؟ می‌گویند تو یک رسید به ما بده که ما دخترها تو تحویلت دادیم. قبول می‌کند و خلاصه صورت جلسه و امضا و ... به پدره هـم مـی‌گوینـد کـه کلیـد یـدک ماشینت رو بده، ماشینت تا فردا توقیف است. پدره می‌گوید: ماشین که توقیفه، کلید یدکش را برای چی می‌خواهید؟ می‌گن: نه باید بدهـی. خلاصـه کلید را می‌گیرند. با کارت ماشین کلید را می‌گیرند و می‌روند پارک ملت ماشین را روشن می‌کنند و ...

پدره می‌ترسه و زنگ می‌زند به یکی از فامیل‌های نسبتا دورشون که در یکی از کلانتری‌ها کار می‌کرد. مشکل را می‌گویـد و طـرف هـم می‌گوید شاید اینها دزد بوده‌اند. خلاصه پیگیری می‌کند و آگاهی آنها را زیر پارک وی می‌گیرد. آنها هم تعریف می‌کردند که ساندویچ خریـده بودیـم که برویم سد لتیان. خلاصه ماموران آگاهی آنها را می‌گیرند و می‌برند کلانتری دربند و آنها هم می‌گویند ما حزب‌الله هستیم. می‌پرسند ماشین را چرا گرفتیند؟ می‌گویند: ماشین مورد داشته، الان هم در حال ماموریت هستیم. شما هم محکوم هستید که درحین ماموریت جـاری مـا را گرفتیـد. زنـگ می‌زنند به حسین الله‌کرم، حسین الله‌کرم هم به آگاهی دستور می‌دهد آقا اینها را آزاد کنید (طبق رابطه‌ای که داشـته) بـهرحال اینـها آزاد می‌شـوند. همانجا هم یک مقدار تریاک یا حشیش در داخل ماشین جاسازی می‌کنند. همانجا در کلانتری در بند صورتجلسه می‌کنند. می‌برنـد دادگـاه انقـلاب تحویل می‌دهند.

خلاصه من این قضیه را در جلسه به آقای الله‌کرم گفتم، گفتم ما پیش هرکس حتی دادگاه انقلاب هم که روسفید باشیم و بگوییم که مـا به وظیفه‌مان عمل کرده‌ایم، پیش آن دو تا دختر که روسیاهیم. برایمان بس است، عالم و آدم هم که بگویند دخترها اینکار را کرده‌اند، خودشـان کـه می‌دانند اینکار را نکرده‌اند و بعد قضیه بنز را در جلسه گفتم و گفتم که یکسری از بچه‌ها داخل ما و داخل شورا هستند و کارهای ناشایسـت دیگـری هم انجام می‌دهند. ما حزب‌الهی هستیم یا دزد و سارق!